

احکام حدود

وایضا نفوس اکثر ایشان مایلست بمتابعت لذات وتحصیل
مشتهیات واگر زاجری ومانعی نباشد در عرض واموال یکدیگر
تصرف مینمایند ومنتهی بانواع فساد میگردد لهذا جناب
مقدس ایزدی تعالی شانه در شریعت مقدسه نبوی صلی الله علیه وآله
برای انتظام امور عباد ودفع فتنه ورفع فساد از قطان بوادی
وبلاد احکام حدود وقصاص ودیات را مقرر فرموده که
زاجر نفوس شریره از ارتکاب فتنه وفساد وداعی ایشان بسلوک
طریق صلاح وسداد بوده باشد وچون کثیر احکام سابقه
مذکوره از جمله غوامض مسائل فقهیست ودر غالب آنها اختلاف
بسیار میان فقها رضوان الله علیهم هست لهذا فقیر بامر من
یجب امتثال امره متع الله المسلمین ببقایه احکام مزبوره را درین
رساله بلغت فارسی ایراد مینماید که نفعش اعم وفایده اش اتم
بوده باشد وچون پنج چیز است که در شریعت جمیع پیغمبران حفظ
آنها لازم ومتحتم بوده اول دین دوم نفس سیم مال
چهارم نسب پنجم عقل وحفظ دین باقامت عبادات
وکشتن کافران ومرتدان وجاری گردانیدن حدود وتعزیرات
بر جمعی که اینها را سبک شمارند وحفظ نفس بقصاص کردن و

دیت گرفتن است چنانچه حق تعالی فرموده است وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ
حَيٰوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ یعنی از برای شما در قصاص کردن زندگی
هست ای صاحبان عقول زیرا که اگر کشنده را بعوض مقتول نکشند
و جراحت کننده را بعوض جراحت نکنند یا دیت نگیرند کشتن
و فساد در عالم بسیار میشود و حفظ نسب بنکاح و ملک یمین
از کنیزان و منع از زنا و لواط و امثال آنها کردن و حد بر مرتکب
انها جاری کردانیدن است و حفظ مال باجرای عقود شرعیه
و منع نمودن از غصب و دزدی در مال مردم و حد خدا را بر مرتکب
آنها جاری کردانیدن است و حفظ عقل که امتیاز انسان از سایر
حیوانات بانست بمنع از آشامیدن شراب و سایر چیزهای مست
کننده و جاری کردانیدن حد است بر آشامنده آنها الغرض این رساله
را بر دو قسم و هر قسم را بر چند باب مرتب کردانید و هر یک از
احکام مذکوره را در بابی بر سبیل ایجاز و اختصار ایراد نمود
وَاللّٰهُ الْمُوَفِّقُ وَالْمُعِينُ **قسم اول** در بیان حدود و تعزیرات
و دران چند بابست **باب اول** در بیان حدود زنا و لواط
و مساحقه و امثال آنهاست و دران چند فصل است
فصل اول در بیان حد زنا است و زنا آنست که مردی ذکر

خود را

خود را در فرج زنی از پیش یا از پس فرو برد بقدری که ختنه
گاه پنهان شود و آن زن برو حرام باشد و عقدی و شبهه عقدی
و ملکیتی نباشد و دران چند بحث است **اول** در بیان
شرایط وجوب حد و آن هفت است **اول** انکه زنا کننده خواه مرد
باشد و خواه زن بالغ باشد پس اگر نابالغ باشد او را بچندانکه
که حاکم شرع مصلحت داند تعزیر و تادیب میکند **دویم** انکه عاقل
باشد پس اگر دیوانه باشد بنا بر مشهور میان علما بر او حد نیست
بلکه او را تعزیر و تادیب میکند مانند طفل و بعضی گفته اند که مرد دیوانه زنا
حد میزنند مانند عاقل و زن دیوانه را حد نمیزنند **سیم**
انکه مختار باشد پس اگر کسی زنی را جبر کند بر زنا بر زن حد نیست
و در مرد نیز مشهور انست و بعضی گفته اند در مرد اکراه نمیباشد
و اگر مرد زن را باکراه جماع کند حد میزنند مرد را و مهر مثل
آن زن را با و میدهند موافق مشهور **چهارم** انکه آن زنی که با
او دخول کرده است بر او حرام باشد بانکه حلیله او نباشد و مملوکه
او نباشد پس اگر در حیض وطی کند یا در روز رمضان اگر چه
حرام است اما زنا نیست و حد ندارد بلکه او را تعزیر میکند **پنجم**
انکه دران دخول کردن شبهه نباشد بلکه داند که بر او حرام است

پس اگر گمان زن خود کرد یا گمان کرد که بر او حلال است پس اگر
بر او حد نیست ششم انکه فرج خود را در فرج زن پنهان کرده باشد
خواه در قبل و خواه در دبر بانکه ختنه گاه پنهان شده باشد که اگر
چنین نباشد حد زنا نیست هفتم انکه شبهه مالکیت نباشد
پس اگر وطی کند کنیزی را که میان او و دیگری مشترک باشد
اگر گمان کند که بر و حلالست حد بر او نیست و اگر داند که حرامست
بقدر حصه او حد ساقطست و بقدر حصه شریك حد میزنند
مثل انکه نصف از او باشد و نصف از شریك نصف حد که پنجاه
تازیانه است بر او میزنند بحث دویم در اقسام حد زناست
وآن نه قسمست اول کشتن بشمشیرست و آن بر سه کس لازمست
یکی مردی که با زنان محرم نسبی خود زنا کند مانند مادر و خواهر
و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر و بعضی از علما محرمهای سببی
را نیز باین الحاق کرده اند مانند زن پدر و مادر زن و امثال اینها
دارد و حد ایشان نیست که گردن بزنند ایشانرا و بعضی از علما
گفته اند که اگر آن مرد محصن بوده و زن داشته و با محرم خود زنا کرده
است او را صد تازیانه میزنند و بعد از آن سنگسار میکنند و اگر زن
نداشته باشد او را اول صد تازیانه میزنند و بعد از آن گردن میزنند

وقول

و قول اول مشهورترست و زن نیز اگر راضی بوده و جبری بر او
نشده حکم مرد دارد دویم کافری که با زن مسلمانی زنا کند
او را نیز گردن میزنند سیم مردی که زنی را باکراه بزنا کند او را
گردن میزنند و بعضی در این قسم نیز تفصیل سابق قایل شده اند
قسم دویم سنگسار کردنست و آن بر مرد جوان و زن جوان
لازمست که محصن باشند و محصن مردیست که بالغ و عاقل و آزاد
باشد بعد از بلوغ و آزادی و هر صبح و شام قادر بر وطی او باشد
پس اگر در سفر باشد و زوجه با او نباشد یا در حضر باشد و محبوس
باشد که بزن و کنیز خود نتواند رسید محصن نخواهد بود و محصن
بودن زن نیز چنین است که بالغ و عاقل و آزاد باشد و شوهری
داشته باشد که دستش باو رسد و متعه از برای او محصن بودن
کافی نیست و بعضی کنیز را نیز کافی ندانسته اند و بعضی در مرد
عقل را شرط نکرده اند و هر دو قول خلاف مشهورست و جمعی از
علما را اعتقاد آنست که اگر مرد بالغ محصن زنا کند با دختر نابالغ
یا زن دیوانه او را تازیانه میزنند و سنگسار نمیکنند و همچنین
زن محصنه اگر طفلی یا دیوانه با او زنا کند او را سنگسار نمیکنند
بلکه تازیانه میزنند و بعضی فرق کرده اند میان طفل و دیوانه و

[illegible]

در طفل تازیانه قایل شده اند و در دیوانه سنگسار و مسئله خالی از اشکال
نیست و غلام و کنیز خواه محصن باشند و زن یا شوهر داشته باشند
و خواه نداشته باشند بر ایشان سنگسار نیست و کیفیت سنگسار آنست
که مرد را تا کمر و زن را تا سینه در میان خاک پنهان کنند با وجوبا
و یا استحبابا علی الخلاف و سنگ بر او بزنند تا بمیرد و اگر بگواه زنای
او ثابت شده باشد اول گواهان سنگ بر او بزنند پس امام علیه السلام
اگر حاضر باشد پس سایر مردم و اگر باقرار ثابت شده باشد اول
امام بزنند و باید که جماعتی را حاضر کنند در آن وقت و بعضی همه را
سنت دانسته اند و بعضی گفته اند که کسی که مستوجب حدی باشد
نباید که بر او سنگ بزند چنانچه در روایت وارد شده است
اول امر میکنند او را که غسل بکند و کفن بپوشد و حنوط و کافور
بر خود بریزد و بعد از مردن نماز بر او میکنند و او را دفن میکنند
قسم سیم آنست که اول تازیانه بزنند و بعد از آن سنگسار
کنند و این در مرد پیر و زن پیر است که محصن باشند و زنا کنند
زیرا که عذر ایشان باعتبار پیری و انکسار شهوات کمتر است
و گناه شان عظیم تر و جمع کثیر از علما فرق میان این قسم و قسم
سابق نکرده اند و میگویند مردی که زنی یا کنیز داشته باشد

وزنی

و زنی که شوهر داشته باشد بشرایطی که گذشت خواه جوان باشد
و خواه پیر اول او را تازیانه نمیزنند و آخر سنگسار میکنند قسم چهارم
آنست که صد تازیانه بزنند و سرش را بتراشند و یکسال او را
از شهر خود بیرون کنند و این حد مرد بکر است و در تفسیر بکر خلافست
بعضی گفته اند مردیست که زنی را عقد کرده باشد و هنوز با او
دخول نکرده باشد و بعضی گفته اند که بکر غیر محصن است خواه عقد بر زنی
کرده باشد و خواه نکرده باشد و در زن سر تراشیدن و از شهر
بیرون کردن نمیباشد هر چند عقد بر و شده باشد قسم پنجم
صد تازیانه است و آن حد مرد یا زن بالغ آزادیست که زنا کرده باشد
و نه عقد کرده باشد بر زنی و نه دخول کرده باشد و بنابر قول
دیگر که مذکور شد فرق میان این قسم و قسم سابق نیست قسم ششم
پنجاه تازیانه است و آن حد غلام یا کنیزیست که بنده باشد
خواه محصن باشد و خواه غیر محصن و در بنده سر تراشیدن و از شهر بیرون
کردن نیست قسم هفتم هفتاد و پنج تازیانه است و آن حد غلام یا
کنیزیست که زنا کرده باشد و نصفش آزاد باشد و نصفش
بنده زیرا که نصف حد آزاد میزنند و نصف حد بنده و اگر بیشترش
آزاد باشد بآن نسبت حد آزاد زیاد میشود و اگر کمترش آزاد باشد

بآن نسبت کم میشود و تا هوایش آزاد نباشد او را سنگسار نمیکنند
زیرا که حق تعالی برای مذلّت بندگی بر او رحم کرده است و حدش را
سبک گردانیده است **قسم هشتم** جمع میان حد و تعزیر است و آن
در باب کسی است که در زمان شریفی مانند ماه مبارک رمضان یا روز
جمعه و روز عرفه یا مکان شریفی مانند حرم مکه یا حرم مدینه زنا کرده
باشد مشهور آنست که زیاده بر حد بقدری که امام علیه السلام
مصلحت داند او را تعزیر و تادیب مینمایند **قسم نهم**
حکم مرد بیمار یا زن بیماریست که تاب تازیانه نداشته باشد ترکه چند را
بعد آن تازیانها جمع میکنند و یکبار بر بدن او میزنند و امّا
احکام اول آنکه زانی را برهنه حد میزنند اگر مرد باشد و مشهور در زن
آنست که با جامه تازیانه میزنند و بعضی گفته‌اند اگر ایشان را در وقت
زنا برهنه یافته‌اند برهنه حد میزنند و الا جامه پوشیده بر همان حالت
که ایشان را یافته‌اند و تازیانه را تفریق میکنند بر جمیع بدنش بغیر از سر و رو
و فرج که بر این اعضا نمیزنند و مرد را ایستاده میزنند و زن را نشسته
و بعضی گفته‌اند بسیار سخت میزنند و بعضی گفته‌اند میانه نه بسیار سخت
و نه بسیار هموار و در سرمای سخت و گرمای سخت حد نمیزنند بلکه
در زمستان در میان روز و در تابستان در دو طرف روز

که هوا معتدل باشد میزنند **دویم** هرگاه کسی کاری کند
مستوجب حد گردد و پناه بحرم مکه معظمه برد برای حرمت
حرم حد نمیزنند او را تا از حرم بدر آید و لیکن در خوردن و آشامیدن
بر او تنگ میگیرند تا مضطر شود به بیرون آمدن پس حد میزنند
او را و اگر آن کار شنیع را در حرم کرده باشد چون او حرمت
حرم را نگاه نداشته در باب او حرمت حرم را رعایت نمیکنند و در حرم
او را حد میزنند و بعضی از علما در این حکم ملحق ساخته‌اند بحرم
مکه حرم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و مشاهد مقدسه ائمه
معصومین صلوات الله علیهم را و درین باب مستندی بنظر
نرسیده **سیم** هرگاه زنا مکرر واقع شود و یکمرتبه نزد حاکم
شرع ثابت شود مشهور میان علما آنست که یک حد میزنند و بعضی
گفته‌اند اگر زنا با یک زن باشد یک حد میزنند و اگر با چندین
زن باشد برای هر زنی او را حدی میزنند موافق روایت
ابو بصیر **چهارم** زن حامله را حد نمیزنند تا بزاید و از نفاس
بیرون آید و فرزند خود را شیر دهد اگر کسی نباشد که فرزند
او را محافظت کند و شیر دهد و اگر کسی کفایت فرزند او نماید
بعد از زائیدن در سنگسار و بعد از پاک شدن از نفاس در تازیانه

اورا حد میزنند **پنجم** هرگاه مرد و زنی را در یک لحاف بیابند
و ثابت نشود که کاری کرده اند یا ثابت شود که در میان پای
او ملاعبه کرده است و دخول ثابت نشود بکمتر از حد تازیانه اورا
تعزیر میکنند و شیخ طوسی علیه الرحمه در بعضی از تصانیف گفته است
که هرگاه مردی را با زنی بیگانه در زیر یکجامه بیابند که دست
در گردن او کرده باشد و او را بوسه صد تازیانه هر یک را میزنند
و شیخ مفید رحمه الله گفته که اگر گواهان گواهی دهند که ایشان را
در زیر یکجامه یافته اند یا بدن شان برهنه ملاصق یکدیگر بوده است
حاکم شرع ایشان را تعزیر میکند بانچه مصلحت داند از ده تازیانه
تا نود و نه تازیانه و در حدیث صحیح وارد شده است که در زمان
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرد و زنی را در یک لحاف
دیدند حضرت فرمود که هر یک را صد کم یک تازیانه زدند ::
ششم هرگاه بر آزادی دو مرتبه حد بزنند و در مرتبه سیم
آن کار را بکند او را میکشند و بعضی گفته اند در مرتبه چهارم او
را میکشند و بعضی گفته اند اگر بنده را هفت مرتبه حد بزنند در
مرتبهٔ هشتم او را میکشند و بعضی گفته اند در مرتبه نهم میکشند
هفتم هرگاه کسی توبه کند پیش از آنکه نزد حاکم شرع ثابت شود

حدش

حدش نمیزنند و اگر بعد از ثابت شدن توبه کند مشهور آنست
که ساقط نمیشود و حد میزنند او را و بعضی گفته اند حاکم
مخیر است میان حد زدن و عفو کردن و اگر باقرار خودش
ثابت شده باشد و بعد از اقرار توبه کند حاکم مخیر است
میان حد زدن و بخشیدن **هشتم** هرگاه زنی شوهر
نداشته باشد و حامله شود او را حد نمیزنند تا چهار مرتبه
اقرار کند که زنا کرده است بنابر مشهور **نهم** کسی که مردی
را در خانهٔ خود ببیند که با زن او زنا میکند هر دو را میتواند
کشت اما اگر نزد حاکم ثابت نکند او را قصاص میکنند
و میان خود و خدا گناه ندارد **بحث سیم** در بیان کیفیت
ثابت شدن زناست زنا بدو چیز ثابت میشود **اول**
باقرار کردن و اشهر و اقوی آنست که ثابت نمیشود زنا مگر
بانکه زانی خواه مرد باشد و خواه زن چهار مرتبه اقرار کند
بزنا و خلافست در آنکه چهار اقرار باید که در چهار مجلس
بشود یا در یک مجلس که بشود نیز کافیست و اشهر آنست
که تعدد مجلس در کار نیست و گفته اند که اگر کمتر از چهار مرتبه
اقرار کند او را تعزیر میکنند و اگر بجبر اقرار کند اعتبار

ندارد واگر غلام اقرار کند بزنا اگر آقا تصدیق او بکند
اورا حد میزنند واگر تصدیق نکند اورا حد نمیزنند دوم
ثابت شدن بگواه است وثابت نمیشود سنگسار مگر بچهار
گواه عادل که گواهی دهند که زنای اورا دیده اند مانند
میل در سرمه دان یا سه مرد عادل و دو زن عادله شهادت
بدهند واگر دو مرد و چهار زن گواهی دهند اکثر علما
گفته اند که اورا سنگسار نمیکنند وصد تازیانه میزنند
وبعضی گفته اند که صد تازیانه نیز نمیزنند واگر کمتر از
چهار نفر گواهی بدهند ثابت نمیشود وگواهان را حد
میزنند برای فحش گفتن واگر بعضی پیشتر بیایند وشهادت
بدهند پیش از انکه باقی شهود حاضر شوند اشهر آنست
که اینها را حد فحش میزنند وانتظار باقی شهود نمیکشند
وزنا ثابت نمیشود وشرطست که شهادت ایشان بر یک
فعل باشد وموافق یکدیگر باشد پس اگر بعضی گویند در
روز شنبه زنا کرد وبعضی گویند در روز یکشنبه یا بعضی
گویند در فلان خانه وبعضی در خانهٔ دیگر ثابت نمیشود
وگواهان را حد میزنند ومشهور آنست که حاکم شرع

اگر علم

اگر علم بهم رساند که شخصی زنا کرده است بدون گواه واقرار
اورا حد میتواند زد وهمچنین در سایر حدود هرچه حق الله
باشد مانند لواط ومساحقه واگر حق الناس باشد مانند
فحش تا صاحب حق طلب نکند حد نمیزنند فصل دوم
در حد لواط است وتوابع آن ودران چند مقصد است
اول ثابت شدن لواط نیز مثل زنا بچهار گواه است
یا بچهار مرتبه اقرار وشهادت ومشهور آنست که حاکم شرع
بعلم خود حد میتواند زد چنانچه در زنا مذکور شد واگر کمتر
از چهار مرتبه اقرار کند حاکم شرع اورا تعزیر میکند دوم
بدانکه لواط بر دو قسم است اول انکه مردی ذکر خود را در دبر
مردی یا پسری داخل کند که ختنه گاه پنهان شود وبعضی
گفته اند که اگر بعضی از حشفه را داخل کند باز این حکم دارد
وحد این قسم کشتن است بر فاعل ومفعول هردو واگر بالغ وعاقل
باشند خواه آزاد باشند وخواه بنده وخواه مسلمان وخواه کافر
وخواه زن داشته باشند وخواه نه واگر یکی بالغ وعاقل باشد
ودیگری طفل یا دیوانه بالغ عاقل میکشند وطفل یا دیوانه
را تعزیر میکنند وبعضی گفته اند اگر فاعل دیوانه باشد یاز

اورا میکشند وامام مخیر است در کشتن کسی که لواط کرده باشد
میان آنکه اورا بشمشیر گردن بزنند یا بآتش بسوزانند
یا دست و پایش را به بندند واز کوهی بزیر اندازند یا
دیواری را برو خراب کنند وجایز است که اگر بغیر آتش اورا
کشته باشند بعد از کشتن بسوزانند دویم آنکه مردی با پسری
ملاعبه کند در میان رانهای او یا در پس او بدون آنکه
ذکر را داخل کند در دبر او ومشهور آنست که هر دو را اگر بالغ
باشند والا هر یك که بالغ باشد صد تازیانه میزنند وبعضی
گفته اند هر یك که محصن باشد یعنی بالغ وعاقل وآزاد باشد
وزن داشته باشد بشروطی که در زنا مذکور شد سنگسار
میکنند وهر یك که محصن نباشد وبالغ وعاقل باشد صد تازیانه
میزنند وبعضی گفته اند این را نیز مانند قسم اول میکشند واول اقوی است
واز حضرت صادق علیه السلام منقولست که لواط آنست که در
میان رانهای او داخل کند وهر که در دبر داخل کند کافر
شده است بآنچه خدا بر محمد صلی الله علیه وآله فرستاده است
واین را نیز در مرتبهٔ سیم یا چهارم علی الخلاف میکشند
هرگاه دو بار یا سه بار تازیانه زده باشند دویم

هرکاه

هرگاه دو مرد را برهنه در زیر لحافی یا جامهٔ بیابند ودر میان
ایشان قرابتی نباشد هر دو را تعزیر وتادیب میکنند از سی
تازیانه تا نود ونه تازیانه بهر قدر که حاکم شرع مصلحت داند
وبعضی گفته اند قید عدم قرابت نکرده اند وبعضی گفته اند
که هر یك را صد تازیانه میزنند واین قول بحسب دلیل اقوی است
وبنابر قول اول گفته اند هرگاه دو مرتبه تعزیر واقع شود در مرتبهٔ
سیم صد تازیانه میزنند سیم هرگاه آقا با غلام خود لواط
کند هر دو را میکشند واگر غلام دعوی کند که مرا جبر کرد آقا
را میکشند وحد از غلام ساقط میشود هر چند جبر ثابت نشود
چهارم هر که پسری را بشهوت ببوسد اورا تعزیر میکنند وحاکم
شرع بآنچه مصلحت داند تا نود ونه تازیانه وروایت معتبر وارد
شده است که هر که پسری را بشهوت ببوسد لعنت میکنند
اورا ملائکهٔ آسمانها وملائکهٔ زمینها وملائکهٔ رحمت وملائکهٔ غضب
ومهیا میگردد برای او جهنم وبد جایگاهیست جهنم از برای
او ودر حدیث دیگر وارد شده است که هر که پسری را از
روی خواهش ببوسد حق تعالی اورا لجام کند بلجامی از آتش
پنجم کسی که بدست خود با ذکر خود ملاعبه کند تا منی بیاید

حرام کرده است و حاکم شرع او را تعزیر و تادیب میکند بانچه مصلحت
داند و در روایتی وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فرمود چنین مردی را که انقدر بر کف دستش
زدند تا سرخ شد و او را از بیت المال مسلمانان کدخدا کرد
و مشهور آنست که این عمل بدو گواه یا یک اقرار ثابت میشود و
بعضی گفته اند دو اقرار میباید **فصل سیم** در بیان حد
مساحقه است یعنی سائیدن دو زن فرج خود را بیکدیگر و این
فعل حرام است باجماع و در حدیث وارد شده است که اصحاب
الرس که خدا در قرآن یاد کرده که ایشانرا عذاب کرده عمل
ایشان این بوده است و در حد ایشان مشهور آنست که بالا و زیر
را هر یک صد تازیانه میزنند خواه آزاد باشند و خواه بنده
و خواه مسلمان و خواه کافر و خواه شوهر دار باشند و خواه بی شوهر
و بعضی گفته اند اگر محصنه باشند یعنی شوهر دار باشر ایطی
که مذکور شد او را سنگسار میکنند و اگر محصنه نباشد صد تازیانه
میزنند و خالی از قوتی نیست و اگر تازیانه زنند و در مرتبه سیم
که دو بار تازیانه زده باشند میکشند و بعضی در مرتبه چهارم
گفته اند چنانچه مذکور شد در زنا و اگر دو زن را در یک

لحاف

لحاف برهنه بیابند بعضی از علما گفته اند که یکمتر از حد ایشانرا
تعزیر میکنند در دو مرتبه و بعد از دو مرتبه تعزیر در مرتبه سیم
صد تازیانه میزنند و در مرتبه چهارم میکشند و بعضی گفته اند
همیشه تعزیر میکنند و حد نمیزنند و نمیکشند و بعضی گفته اند
در مرتبه اول و دویم حد تمام میزنند و در مرتبه سیم و چهارم
میکشند و دو زن را برهنه در زیر یک لحاف حرامست خوابیدن
و احوط آنست که برهنه هم که نباشند در زیر یک لحاف نخوابند
و اگر ضرورتی باشد لحاف را در میان ته کنند و در حدیث
صحیح از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
منقولست که روزی حضرت امام حسن علیه السلام در جای
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نشسته بود ناگاه گروهی
آمدند و گفتند حضرت امیر را میخواهیم امام حسن علیه السلام
گفت چکار دارید گفتند مسئله داریم فرمود بگوئید چه
مسئله است گفتند زنی شوهرش با او جماع کرد چون فارغ
شد زن بهمان گرمی برخاست و با دختر باکره مساحقه کرد
و نطفه مرد را در فرج او ریخت و دختر بآن نطفه حامله شد
در این قضیه چه باید کرد امام حسن فرمود مسئله مشکلیست

وچنین مسئلها را پدرم باید جواب بگوید و من جواب میگویم
اگر درست باشد از جانب خدا و از جانب پدرم خواهد بود
واگر بر فرض محال خطا کنم از خودم خواهد بود و امید دارم
انشاء الله که خطا نباشد باید که از زن مهر آن دختر باکره را
بگیرند زیرا که فرزند بیرون نمی آید تا بکارت او برطرف نشود
و زنرا سنگسار میکنند برای انکه شوهر داشته و انتظار میکشند
تا فرزند از آن دختر متولد شود و آن فرزند را بصاحب نطفه
میدهند که پدر اوست و دختر را حد میزنند که راضی بمساحقه
شده است چون نزد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
رفتند و قضیه را با حکم امام حسن علیه السلام عرض کردند فرمود
که اگر نزد من می آمدید جواب من همان بود که پسرم گفته است
و جمعی از علما باین حدیث قایل شده اند و بعضی در بعضی
از احکام مذکوره اشکالها کرده اند که این رساله گنجایش
ذکر آنها ندارد و مساحقه بگواهی چهار مرد عادل ثابت
میشود و یا بچهار مرتبه اقرار زن و بشهادت زنان ثابت
نمیشود مانند لواط و اگر زن بالغی با دختر نابالغی مساحقه
کند بالغ را حد میزنند و نابالغ را تعزیر میکنند و اگر هر دو

نابالغ باشند هر دو را تعزیر میکنند **فصل چهارم**
در بیان حد قیادت یعنی قرمساقی که جمع کند میان
مردی و زنی برای زنا یا میان دو مرد برای لواط
و مشهور میان علما آنست که او را سه ربع حد زنا میزنند
که هفتاد و پنج تازیانه است و بعضی گفته اند که بعد از حد سرش
را میتراشند و بر دور شهر یا قبیله میگردانند که رسوا شود و از شهر
بیرونش میکنند و بعضی گفته اند در مرتبه اول بعد از حد سرش را
میتراشند و بر دور شهر میگردانند و در مرتبه دویم باز هفتاد و پنج
تازیانه میزنند و از شهر بیرون میکنند و در مرتبه سیم تازیانه اش
میزنند و در مرتبه چهارم توبه اش میدهند و تازیانه میزنند
و اگر قبول توبه نکند میکشندش و بعضی موافق روایت قایل
شده اند که در مرتبه اول او را هفتاد و پنج تازیانه میزنند
و از شهر بدر میکنند و این اقوی است بحسب دلیل و در زن
بغیر از هفتاد و پنج تازیانه چیزی نیست و قیادت بدو گواه
عادل ثابت میشود و بدو مرتبه اقرار کردن و اگر یکمرتبه اقرار
کند او را تعزیر میکنند **فصل پنجم** در بیان حد وطی
بهایم و اموات است و در آن دو مبحث است **اول** کیفیت

واگر توبه کرد و باز در مرتبه [illegible]
شکست میکنندش [illegible]

که با حیوانی جماع کند اگر مأکول اللحم باشد که گوشتش را بحسب
متعارف خورند مثل گوسفند و گاو و شتر چند حکم
ثابت میشود اگر وطی کننده بالغ و عاقل باشد بنابر مشهور
اول تعزیر وطی کنند بانچه امام مصلحت داند و بعضی
بیست و پنج تازیانه گفته اند چنانچه در حدیث وارد شده و
خالی از قوتی نیست و بعضی صد تازیانه گفته اند و در روایتی
کشتن نیز وارد شده است و آنرا حمل کرده اند بر مرتبه
سیم و چهارم **دویم** انکه گوشت آن حیوان و فرزندانی
که بعد از ان فعل بهم رسند و شیر آنها حرامست و اگر بحیوانات
دیگر مشتبه شود آن حیوانات را دو قسمت میکنند و قرعه
میزنند و همچنین تا منحصر در عدد حرام شود و باقی حلالند
علی المشهور **سیم** انکه واجبست که آن حیوان را ذبح کنند
و بسوزانند برای عقوبت آن حیوان و بلکه از برای مصلحتی
که ما نمیدانیم یا برای انکه شناعت آن عمل قبیح ظاهر گردد
یا برای انکه نسل حرام آن بسیار نشود و گوشتش را بغلط نخورند
چهارم انکه اگر ملک دیگری باشد قیمتش را بصاحبش بدهد
و بسندهای معتبر از حضرت صادق و کاظم و رضا صلوات

الله علیهم

الله علیهم منقولست که مردی که حیوانی را وطی کند اگر ملک
او باشد ذبح میکنند و بعد از مردن میسوزانندش و از ان
منتفع نمیشوند و بیست و پنج تازیانه که ربع حد زانی است
براو میزنند و اگر حیوان از دیگری باشد قیمت میکنند و قیمتش
از و میگیرند و بصاحبش میدهند و بیست و پنج تازیانه براو
میزنند راوی پرسید که حیوان چه گناه دارد فرمودند
که حیوان گناهی ندارد و لیکن حضرت رسول صلی الله علیه و آله
چنین کرد که مردم جرات ننمایند بر وطی بهایم و نسل انسان
برطرف شود تمام شد حدیث و اگر حیوانی که متعارف
سواری آن باشد هر چند حلال گوشت باشد مانند اسب
و استر و الاغ آنرا ذبح نمیکنند بلکه از ان شهر بیرون میبرند
و در شهری دیگر میفروشند که آن شخص را بپوسته سرزنش
بآن عمل نکنند و بعضی گفته اند که گوشتش نیز حرام میشود
و اگر حیوان از دیگری باشد قیمت آنرا بصاحب حیوان بدهند
و الا بوطی کننده میدهند و بعضی گفته اند قیمتش را تصدق میکنند
و حدش همانست که در قسم اول مذکور شد و بعضی بلوغ
و عاقل را در غیر حد از احکام دیگر اعتبار نکرده اند و طفل

و دیوانه اگر عملی چنین کند ایشان را تادیب میکنند و این حد
بدو گواه عادل و بیک اقرار ثابت میشود و بعضی گفته اند
بدو اقرار و گواهی زنان ثابت نمیشود در مرتبه سیم و چهارم
اورا میکشند اگر دو مرتبه یا سه مرتبه تازیانه زده باشند
و اگر حیوان از دیگری باشد باقرار او بغیر تعزیر چیزی ثابت
نمیشود **دویم** در وطی اموات است وطی مردگان در احکام
مثل وطی زنده است و اگر کسی که با زن بیگانه مرده زنا
کند اگر محصن باشد و زن داشته باشد اورا سنگسار
میکنند و اگر زن نداشته باشد صد تازیانه میزنند و زیاده
بر وطی زنده بقدر انکه امام مصلحت داند اورا تعزیر میکنند
و اگر با زن خود بعد از مردن او وطی کند یا با کنیز مرده خود
اورا تعزیر میکنند و حد نمیزنند و حکم زنا با زنان محرم
بعد از مردن و لواط با پسر مرده و ثابت شدن بچهار گواه
یا چهار اقرار همه مثل حکم زنده است چنانکه گذشت **باب دویم**
در بیان حد فحش است و دران چند مطلب است **اول**
در بیان موجب حد فحش است و آن نسبت دادن شخصی
است بزنا و یا لواط مثل انکه بگوید تو زناکاری یا لواط کننده

یامن

یامن زنا کردم بتو یا فلان داده یا فلان خورده و
امثال این از عباراتی که دلالت بزنا یا لواط کند خواه
بفاعل بودن و خواه بمفعول بودن و اگر بگوید بفرزندی
که اقرار باو کرده باشد تو فرزند من نیستی فحش است
نسبت بمادر آن فرزند و همچنین اگر بدیگری بگوید تو فرزند
پدر خود نیستی فحش است نسبت بمادر او و اگر شخصی بگوید
تو از زنا بهم رسیده یا بگوید که ای ولد زنا مشهور است
که این فحش است و خلافست که طلب کننده حد مادر است
یا مادر و پدر هر دو و بعضی گفته اند اگر هر دو استدعای حد
کنند اورا حد میزنند و الا نمیزنند و بعضی گفته اند مطلقا
حد نمیزنند برای انکه معلوم نیست که کدام یک را نسبت
بزنا داده است زیرا که ممکنست که نسبت بمادر زنا باشد
و بر پدر شبهه شده باشد و ممکنست که برعکس باشد یا پدر
مادر را جبر کرده باشد و اگر بگوید با فلان شخص زنا کردی
مشهور آنست که هم فحش گفته است بمخاطب و هم بشخص دیگر
و اگر هر دو طلب حد کنند اورا دو حد میزنند از برای مخاطب
و نسبت بدیگری فحش نیست و اگر گوید ای فرزند زانی فحش

و بعضی گفته اند اورا یک حد میزنند هم

پدر داده و اگر گوید ای فرزند زانیه فحش بمادر گفته و اگر گوید
دویث و ای قرمساق بحسب مشهور فحش نیست و حاکم شرع
او را تعزیر میکند مگر آنکه در عرف ایشان دلالت کند
در نسبت زنا بزن او یا مادر او یا خواهر او یا دختر او یا
تصریح کند مانند زن دویث و اگر گوید حرام زاده مشهور آنست
که فحش نیست زیرا که ممکنست که از وطی در حیض بهم رسیده باشد
و بعضی گفته اند فحش است زیرا که در عرف از حرام زاده بغیر
ولد الزنا معنی دیگر نمیفهمند و همچنین اگر گوید نادرست
در لغت دلالت بر فحش نمیکند اما در عرف حمل بر فحش میکنند
و ظاهرا ناپاک فحش نباشد و اگر دشنامهای دیگر دهد که
موجب تحقیر و استخفاف او باشد و سبب آزردگی او گردد
بدون آنکه او مستحق آن باشد او را حد نمیزنند بلکه تعزیر میکنند
بانچه حاکم مصلحت داند مثل آنکه ای سگ ای خنزیر ای احمق
ای خر
ای فاسق ای شارب الخمر ای خاین ای کذاب ای کافر
ای زندیق ای مرتد ای کور ای کر ای پس هر چند متصف
باین امراض باشد یا ای فرزند شبهه ای فرزند حیض و اگر
مستحق استخفاف باشد مانند متظاهر بفسوق که گناهانرا

علانیه

علانیه کند و پروا نکند یا بدعت در دین خدا کند او را حرمتی
نیست و دشنام او موجب تعزیر نمیشود چنانچه از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هرگاه فاسق علانیه فسق
کند او را حرمتی نیست و غیبت او حرام نیست و در حدیث
صحیح از آنحضرت مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که هرگاه ببینید بعد از من آنهارا که در دین خدا
شک میکنند و بدعتها در دین پیدا میکنند پس ظاهر گردانید
بیزاری از ایشان را و بسیار دشنام دهید ایشانرا و سخن
بد و مذمت در حق ایشان بسیار بگوئید و بر ایشان حجت
تمام کنید تا ایشان طغیان نکنند در فاسد کردن دین اسلام
و تا مردم از ایشان حذر کنند و از بدعتهای ایشان یاد
نگیرند چون چنین کنید حق تعالی حسنات برای شما بنویسد
و درجات آخرت برای شما بلند کند و اگر بگوید با زن خود
که ترا باکره نیافتم او را تعزیر میکنند بنابر مشهور

دویم

در شرایط دشنام دهنده و دشنام داده شده شرطست
در حد زدن که دشنام دهنده بالغ و عاقل و مختار باشد
پس اگر نابالغ فحش گوید او را تادیب میکنند و بر دیوانه حدی

نیست و مشهور آنست که در حد کامل آزادی شرط نیست اگر
بنده فحش گوید او را هشتاد تازیانه میزنند و بعضی گفته اند
چهل تازیانه میزنند نصف حد آزاد و اول قوی ترست
و در فحش گفته شده شرطست که محصن باشد یعنی بالغ و عاقل
و آزاد و مسلمان باشد خواه مرد باشد و خواه زن و خواه آزاد و خواه
بنده بنا بر مشهور و او را با جامه حد میزنند و برهنه نمیکنند و سست
تر از حد زنا میزنند و در روایت معتبر وارد شده است که زانی
را سخت تر از شارب الخمر میزنند و شراب خوار را سخت تر از
فحش گوینده میزنند و فحش گوینده را سخت تر از تعزیر میزنند
و اگر دو کس یکدیگر را دشنام فحش دهند حد از هر دو ساقط
میشود و هر دو را تعزیر میکنند و اگر شخصی جماعتی را فحش گوید
برای هر یک او را حد میزنند و اگر بیک لفظ همه را فحش گفته
اگر همه همراه بیایند و طلب حد کنند برای همه یک حد او را میزنند
و اگر هر یک تنها بیایند برای هر یک حدی میزنند و بعضی گفته اند
یک حد میزنند مگر آنکه بلفظهای متعدد فحش گفته باشد و جدا
جدا بیایند و طلب کنند که در همین صورت برای هر یک حدی
میزنند و اشهر آنست که در تعزیر نیز تفصیل اول جاریست

و مشهور آنست

و مشهور آنست که حد فحش بمیراث میرسد و اگر شخصی که او را
فحش گفته اند بمیرد هر یک از وارثهای او طلب حد
میتوانند کرد بغیر از زن و شوهر که ایشان طلب حد نمیتوانند
کرد و هر یک از ورثه که عفو کنند باقی ورثه طلب میتوانند
کرد جمیع حد را و این حد ثابت میشود بدو گواه عادل یا بدو
اقرار و تا آن شخص که باو فحش داده طلب حد نکند او را
حد نمیزنند و او میتواند عفو کردن و بخشیدن پیش از
ثابت شدن نزد حاکم شرع و بعد از آن و ایضا حد ساقط
میشود باقرار دشنام داده شده بانچه باو نسبت داده یا
ثابت کردن دشنام داده دهنده آنچه را باو نسبت داده
بگواه و اگر نسبت بزن خود داده باشد بلعان ساقط میشود حد
و اگر آقا غلام خود را یا کنیز خود را دشنام فحش دهد تعزیر او
واجب میشود **باب سیم** در حد خوردن شراب و سایر
مسکرات است کسی که چیزی از مست کنندهای مایع را بیاشامد
مانند شراب و بوزه خواه از جو بعمل آید و خواه از گندم و خواه
از برنج و خواه از ذرت و خواه از سایر حبوبات و خواه از شکر
و خواه از خرما و هر چه بسیار آدمی را مست کند و عقل او زایل

کرده اند اگر چه یک قطره آنرا بخورد یا معجونی بخورد که در ان داخل
کرده باشند هر چند مضمحل شده باشد و مست نکند بآشامیدن
و خوردن آنها با بلوغ و عقل و علم بحرام بودن و عدم اکراه
و جبر حد واجب میشود و همچنین بآشامیدن شیرهٔ انکور که
جوشیده باشد و غلیان کرده باشد و دو ثلث آن نرفته
باشد بشروط مذکوره حد واجب میشود بنا بر مشهور و در
شیرهٔ خرما و مویز که بجوشد و دو ثلثش نرود و مست کننده
نباشد خلافست و اشهر حلال بودنست و این حد بشهادة
دو عادل ثابت میشود و بدو اقرار بنا بر مشهور و بعضی بیکمرتبه
اقرار اکتفا کرده اند و بشهادت زنان ثابت نمیشود
و مشهور آنست که حدش هشتاد تازیانه است خواه مرد باشد
و خواه زن و خواه بنده باشد و خواه آزاد و بعضی از علما
را اعتقاد آنست که بنده را چهل تازیانه میزنند نصف حد
آزاد و خالی از قوتی نیست و در مرتبه سیم یا چهارم او را میکشند
هر گاه در مرات سابقه تازیانه زده باشند و اگر یک گواه
شهادت دهد که او شراب قی کرده مشهور آنست که ثابت
میشود و حد میزنند او را و اگر شراب خورد و آنرا حلال داند

خورده و دیگری شهادت دهد که او

توبه‌اش

توبه‌اش میفرمایند اگر توبه کرد او را حد میزنند و اگر توبه قبول نکرد او را
میکشند و بعضی گفته اند اگر مسلمان زاده است او را میکشند
و اگر مسلمان زاده نیست توبه میفرمایند و کسی که شراب میفروشد
و حلال داند او را توبه میفرمایند و اگر امتناع نماید و قبول توبه
نکند او را میکشند بنا بر مشهور اما اگر مست کننده‌های دیگر غیر
شراب را مانند بوزه آشامد یا فروشد و حلال داند او را
نمیکشند بلکه حد میزنند زیرا که اگر چه حرمت آنها اجماعی شیعه
است اما ضروری دین اسلام نیست زیرا که جمعی از مسلمانان
مانند حنفیان آنها را حلال میدانند و اگر بنک و مست کننده‌های
جامد را بخورد بعضی گفته اند او را حد نمیزنند و بلکه تعزیر میکنند
باب چهارم در بیان حد دزدیست و در ان چند
فصل است **فصل اول** در بیان شرایط حد است و در ان
سیزده شرطست **اول** انکه بالغ باشد اگر کودک نابالغ دزدی
کند مشهور میان علما آنست که دستش نمیبرند و او را تادیب
و تعزیر میکنند و بعضی از علما موافق روایات معتبره قایل شده اند
که در مرتبه اول و دوم او را میبخشند و در مرتبه سیم او را تعزیر
میکنند و در مرتبه چهارم گوشت سر انگشتانش می تراشند

که خون جاری شود و در مرتبهٔ پنجم بند بالای چهار انگشت را میبرند
و در مرتبهٔ ششم از بیخ انگشتان میبرند بروش مردان بالغ
و بروایتی در اول و دویم عفو میکنند و در سیم بند بالای انگشتان
را میبرند و در مرتبهٔ چهارم بند دویم را و در مرتبهٔ پنجم بند سیم را
و دور نیست که این مراتب منوط برای امام علیه السلام بوده باشد
دویم عقل است پس اگر دیوانه در حال دیوانگی دزدی کند
تعزیرش میکنند و اگر در حال عقل دزدی و بعد از ان دیوانه شود
مشهور آنست که حد ساقط نمیشود سیم آنکه او را شبهه
عارض نشده باشد مثل آنکه گمان کند که مال اوست و بردارد
و معلوم شود که مال دیگری بوده است یا آنکه از مال مشترک
بردارد بقدر حق خود و اگر زیاده از حق خود بردارد بقدر
نصاب قطع دانسته باشد و حد بر او لازم میشود چهارم
اگر شرکتی در ان مال نداشته باشد بنابر قول بعضی از اصحاب
مثل آنکه یکی از ان جماعت که جنگ کرده اند یا از کافران غنیمتی
گرفته اند پیش از قسمت بدزدد دستش را نمیبرند بنابر قول
این جماعت و اکثر محققین علما قایل شده اند که اگر زیاده
از حصهٔ خود برده باشد بقدر نصاب قطع و دستش را میبرند

پنجم انکه

پنجم آنکه مال در حرزی باشد که متعارفست که آن قسم مال را در آن
حرز میکنند و میگذارند مثل آنکه زر یا متاع در صندوق باشد
و قفل بر آن زده باشد یا اسب در طویله بوده باشد که درش را بقفل
یا بکلون بسته باشند یا متاع را در دکان گذاشته باشند و درش
را بسته باشند و اگر مالی را در زمین دفن کرده باشند مشهور
آنست که آن هم حکم حرز دارد و بعضی گفته اند که هر چیز که از جائی
بدزدند که غیر مالک را جایز نباشد و رفتن حکم دزدیدن از
حرز دارد پس اگر مالی در صحن خانه کسی گذاشته باشند و کسی
بیرخصت صاحبخانه برود و بدزدد دستش را میبرند و این
خلاف مشهور است و بنابر هر دو قول اگر کسی مالی را از آسیاها
یا حمامها یا کاروانسراها یا مساجد بدزدد دستش نمیبرند و اگر
مالی در مسجد یا درین قسم مواضع که مذکور شد که کسی را منعی
از رفتن در اینجاها نیست بدزدد در حالتی که صاحب مال
ملاحظهٔ آن کند و او را غافل کند و بدزدد بعضی از علما گفته اند
که دستش را میبرند و بعضی گفته اند که اگر کسی چیزی را در زیر سر
گذاشته باشد یا بر روی آن خوابیده باشد و کسی بدزدد حکم
حرز دارد و نادری علما قایل شده اند که در هر جا که چیزی

بدزدد حد لازم میشود و حرز شرط نیست و این قول ضعیف است
و دو قول سابق میان متاخرین متروک است و اگر کسی میوه را که بر
درخت باشد بدزدد دستش را نمی برند موافق مشهور و بعضی گفته اند
که اگر درخت در باغی باشد یا خانه که در شان را بکلون یا قفل
بسته باشد حکم حرز دارد **ششم** انکه دزد حرز را بشکند
و مال را از حرز بیرون آورد پس اگر دیگری در را بشکند
و آن مال را بیرون آورد هیچ یک را دست نمیبرند بلکه از شکننده
در تاوان در را میگیرند اگر تلف کرده باشد و اگر شکننده
در در بردن مال شریک شود و حصه او بقدر نصاب شود
دستش را میبرند و بیرون بردن مال اعم از آنست که خود بردارد یا ریسمانی
بران به بندد و بیرون بکشد یا بر حیوانی بار کند و بکشد
یا براند و بیرون برد یا بدست کودک غیر ممیزی بدهد که
بیرون برد **هفتم** انکه دزد پدر صاحب مال نباشد که اگر پدر
باشد و مال فرزند را بدزدد دستش را نمیبرند و موافق مشهور
در حکم پدر است اجداد پدری هر چند بالا روند و بعضی مادر
را نیز حکم پدر داده اند **هشتم** انکه پنهان بدزدد پس اگر
کسی علانیه از کسی بقهر مالش را بگیرند یا دستارش را برباید

واز برنده مال تاوان آن را میگیرند

حکم دزد

حکم دزد ندارد و حکمش بعد ازین خواهد آمد ان شاء الله **نهم**
انکه دزد غلام صاحب مال نباشد پس اگر غلام کسی مال او بدزدد
یا غلامی را که در میان غنیمت کفار باشد از مال غنیمت بدزدد
دستش را نمیبرند و گفته اند علتش آنست که ضرر بمالك بیشتر
میرسد **دهم** انکه نوکر و مهمان نباشد بنا بر قول جمعی از علما
و اکثر گفته اند که این در صورتی است که مال را از ایشان پنهان نکرده
باشد و ایشان از حرز بر نداشته باشند پس اگر صندوق را بگشایند
یا در را بشکند و بردارند دستشان میبرند **یازدهم**
انکه آن مالی را که برده است بقدر نصاب قطع بوده باشد باجماع
علما چنانچه مذکور خواهد شد **دوازدهم** انکه صاحب مرافعه بکند و طلب
مال و قطع ید او بکند پس اگر صاحب مال از سر مال بگذرد یا مال را بگیرد
و از دست بریدن بگذرد و ببخشد پیش از انکه ثابت کند نزد حاکم شرع
حد ساقط میشود و اگر بعد از مرافعه و ثابت کردن دزدی نزد حاکم
شرع ببخشد حد را فایده نمیکند بنا بر مشهور **سیزدهم**
خلاف است که آیا شرط است که نصاب قطع را یک دفعه بیرون آورد
یا نه بعضی گفته اند شرط نیست که مجموع نصاب را یکمرتبه بیرون آورد پس
اگر حرز را بشکند و صد تومان را عباسی بیرون آورد دستش را

عباسی

نمیبرند و بعضی گفته اند که اگر در مرتبهٔ اول بقدر نصاب نباشد
که در مرات دیگر بقدر نصاب باشد نمیبرند و این قول اقرب
است اکثر گفته اند اگر بقدر نصاب در آورد اگر چه در چندین
دفعه باشد دستش را میبرند **فصل دویم** در نصاب قطع است
و دران خلاف است و مشهور میان علما آنست که ربع دینار است
یعنی چهار یک اشرفی تمام چهار دنک و نیم مضروب بسکه معامله یا قیمت
آن و ابن بابویه و ابن جنید رحمة الله علیهما پنج یک دینار گفته اند
و قول اول قوی تر است و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلم منقولست که از ان حضرت پرسیدند که در چه
مقدار از مال دست دزد را میبرند فرمود که در ربع دینار پرسیدند
که در دو درهم میبرند فرمود که در ربع دینار بهر قیمت که باشد
پرسیدند که اگر کمتر از ربع دینار بدزدد آیا نام سارق براو
اطلاق میکنند و او در این حال نزد خدا سارق و دزد هست
حضرت فرمود که هر که بدزدد از مسلمانی چیزی که ضبط کرده باشد
و در حرز گذاشته باشد نام سارق براو اطلاق میکنند و او نزد
خدای تعالی دزد است اما دستش را در کمتر از ربع دینار
یا زیاده نمیبرند و اگر کمتر از ربع باید دستش برید هر آینه اکثر

مردم

شود

باید دستشان برید **فصل سیم** در بیان حد دزدیست
هرگاه بالغ عاقل بقدر نصاب را بدزدد از حرز و ثابت شود
واجبست بر دزد که مال را پس دهد و اگر تلف شده باشد مثل آن
یا قیمت آنرا بدهد و حاکم شرع میفرماید که چهار انگشت او را
از بندی که متصل بکف است از دست راست میبرند و کف دست
و انگشت ابهام را برای او میگذارند برای وضو و نماز او
بنحوی که سنیان میگویند که از بند دست میبرند و اگر بعد از بریدن
دست در مرتبهٔ دویم دزدی کند پای چپش را میبرند از مفصل
میان قدم و پاشنه را برای او میگذارند که در نماز تواند ایستاد
نه روش سنیان که از قوزک میبرند و اگر مرتبهٔ سیم دزدی کند
بعد از بریدن دست و پا در زندان او را همیشه حبس میکنند
و اگر در زندان نیز از حرز بقدر نصاب بدزدد او را میکشند
و اگر چند دزدی یکبار ثابت شود یکمرتبه دست راستش را میبرند
و در این مقام چند مسئله محل خلاف و اشکال است **اول**
آنکه کسی در مرتبهٔ اول دزدی کند و دست راست نداشته باشد
مثل آنکه بقصاص یا بجهت دیگر غیر دزدی بریده شده باشد در این
صورت خلافست بعضی گفته اند دست چپش را میبرند و بعضی گفته اند

پای چپش را میبرند و بعضی گفته‌اند از متاخرین احتمال داده‌اند
که بریدن بالکلیه ساقط شود و مسئله خالی از اشکالی نیست **دویم**
انکه دزدی کند و دست راستش شل باشد مشهور آنست که دست
راستش را میبرند و بعضی گفته‌اند نمیبرند برای انکه دست شل را که ببرند
خون آنرا قطع نمیتوان کرد و باعث قتل او میشود بلکه دست چپ
او را میبرند یا پای چپش را یا حبس میکنند او را **سیم** انکه دزدی کند
و دست چپ نداشته باشد یا دست چپش شل باشد اشهر آنست که دست
راستش را میبرند و بعضی گفته‌اند نمیبرند و او را در زندان حبس میکنند
در صورتی که هر دو دستش شل باشد نیز این خلاف است **چهارم**
انکه حدادی که دستش را میبرد اگر بغلط دست چپش را ببرند بعضی
گفته‌اند بریدن دست راست ساقط میشود و اکثر گفته‌اند دست
راستش را میبرند و دیت دست چپ او را باو میدهند و مشهور آنست
که بعد از بریدن دست سنت است که دستش را داغ کنند تا خون
بند شود و او را نکشد **فصل چهارم** در بیان طریق ثبوت
حد دزدیست و آن موافق مشهور بدو گواهست یا بدو مرتبه
اقرار کردن و بعضی گفته‌اند بیک اقرار نیز ثابت میشود و خالی
از قوتی نیست و بنابر مشهور اگر یکمرتبه اقرار کند مال را از او میگیرند

و حد نمیزنند

و حد نمیزنند تا مرتبه دیگر اقرار کند و اگر غلام یا کنیز اقرار کند
بر دزدی اعتبار ندارد مگر انکه آقا تصدیق ایشان بکند و اقراری
که از روی جبر و شکنجه باشد بحسب شرع اعتبار ندارد هر چند عین
مال دزدی را بیاورد و بعضی گفته‌اند که اگر از اقرار عین
مال دزدی را بیاورد حد ثابت میشود و روایتی بر این مضمون
وارد شده است **فصل پنجم** در بیان بقیهٔ احکام است
و در آن چند مطلب است **اول** در حکم کفن دزد قبر را
شکافته و کفن را دزدیده باشد چند قول است **قول اول**
انکه دستش را میبرند مطلقا خواه قیمت کفن بقدر نصاب باشد
و خواه نباشد **دویم** انکه اگر کفن بقدر نصاب بوده و دزدیده است
دستش را میبرند و الا نمیبرند بلکه تعزیرش میکنند **سیم** انکه
در مرتبهٔ اول نصاب شرط است و در مرتبهای دیگر دستش را
میبرند هر چند کمتر از نصاب باشد **چهارم** انکه اگر کفن دزدیده است
مطلقا دستش را میبرند و اگر عادت نبشش قبر کرده است دستش را
میبرند هر چند کفن نبرده باشد **پنجم** انکه دستش را میبرند
مطلقا خواه کفن برده باشد و خواه نه و خواه کفن بقدر نصاب
باشد و خواه نه مگر انکه مکرر این کار کرده باشد دستش را میبرند



مطلب دوم

واشهر قول دوم است **مطلب دویم** اگر کسی آدمی را بدزدد
اگر بالغ است انکه دزدیده اند دستش را نمیبرند واگر نابالغ
است اگر طفل ممیز است که تمیز میان نیک و بد میکند باز نمیبرند
واگر کودک غیر ممیز است اگر بنده است و آنرا از حرز دزدیده است
وقیمتش بقدر نصاب هست دستش را میبرند واگر آزاد باشد
بعضی گفته اند دستش را نمیبرند وبعضی گفته اند دستش را میبرند
نه برای دزدی بلکه برای انکه فساد در زمین کرده است وظاهر
بعضی از اقوال واخبار آنست که اگر کودک ممیز آزاد یا مرد بالغ
بالغ آزاد را بفروشد باز دستش را میبرند وخلاف مشهور است
مطلب سیم کیسه بر وطرار که از جیب وبغل مردم زر میربایند
اکثر علما گفته اند که اگر از جیب جامه بالا بدزدد نمیبرند دستش را
واگر از جیب جامه زیر بدزدد میبرند وبعضی گفته اند اگر زری را
مثلا در جامه خود گذاشته بسته باشد اگر از اندرون بسته است
دست می برند واگر از بیرون بسته است نمیبرند وظاهر روایات
غیر اینست وطراران وعیاران که علانیه دستار واشیا میربایند
دست بریدن نیست ایشانرا بلکه تعزیر میکند **مطلب چهارم**
کسی که خوردنی بدزدد در سال قحط دستش را نمیبرند زیرا که

فی الجمله

فی الجمله عذری هست ایشانرا ودر باب قطع دست کسی که جامه
کعبه معظمه را بدزدد خلافست واشهر آنست که نمیبرند وهمچنین
خلافست که کسی که در خانه بسته را بدزدد دستش را می برند
یا نه وهمچنین کسی که شتران وحیوانات غیر آنرا بدزدد
در وقتی که مالک یا اجیر مالک نظر با آنها کند میبرند یا نه
ومشهور در آنها آنست که نمیبرند **مطلب پنجم** کسی که دو مرتبه
دزدی کند وهر دو در یک مجلس نزد حاکم شرع ثابت شود دست
راستش را میبرند وپایش را نمیبرند وخلافست که آیا بدزدی
اول میبرند یا دزدی دویم وفایده در عفو کردن یکی ظاهر
میشود واگر گواهان بدزدی اول گواهی دهند وبعد از دست
بریدن بدزدی دیگر گواهی دادند مشهور آنست که پای
چپش را بدزدی دویم میبرند وبعضی در بریدن پا درین
صورت توقف کرده اند **مطلب ششم** اگر دو کس در را
بشکنند وقدر یک نصاب را هر دو باهم بدر آورند بعضی
گفته اند دست هر دو را میبرند وبعضی گفته اند دست هیچیک
را نمیبرند واین احوط است **مطلب هفتم** اگر کسی چیزی
بدزدد ودر میان خانه بلع کند وبیرون آید اگر آن بلع کردن

مطلب پنجم

مطلب ششم

مطلب هفتم

فاسد میکنند و بحسب عادت بر نمیگردد و پیش از فاسد شدن
بیرون نمی آید مانند طعامی که بخورد دستش را نمیبرند و اگر
بحسب عادت بیرون می آید بی نقصانی یا اگر ناقص شود قیمتش
از نصاب کمتر نمیشود دستش را میبرند مثل آنکه اشرفی یا دانه
یاقوتی یا مرواریدی بلع کند و درست دفع شود علی المشهور
بین الاصحاب **مطلب هشتم** اگر شراب یا خوک بدزدد
خواه از مسلمان و خواه ذمی که در امان باشد دست بریدن بر او نیست
و همچنین اگر طنبور یا سرنا یا دف یا نای و امثال اینها از آلات
حرام را بدزدد و اگر ظروف طلا و نقره را بدزدد گفته اند اگر
برای شکستن برداشته باشد بر او حد نیست و اگر برای دزدی
برداشته باشد و قیمت شکسته اش بقدر نصاب هست حد بر او
لازم میشود

باب پنجم در حد محاربست و در آن چند فصل است

در معنی محاربست و آن کسی است
که حربه و سلاحی برهنه کند از برای ترسانیدن مردم خواه در
دریا و خواه در صحرا خواه در شب و خواه در روز و خواه در آبادانی
و خواه در بیابان اگر چه حربه عصائی باشد یا سنگی باشد
و مشهور آنست که زن و مرد هر دو درین باب یکحکم دارند

وبعضی

و بعضی گفته اند زن محارب نمیشود و بعضی شرط کرده اند که از
اهل ریبه و تهمت باشد و بعضی شرط کرده اند که کسی باشد
که مردم از او بترسند هر چند و اگر مرد ضعیفی باشد که کسی از جمله
او نترسد هر چند قصد ترسانیدن کند محارب نیست و
و اکثر این دو شرط را اعتبار نکرده اند و بعضی از متاخران
احتمال داده اند که شرط باشد که در عرف او را راه زن و
قاطع طریق گویند و بر هر تقدیر اگر کسی بر سبیل مزاح و بازی
این کار کند محارب نیست و دیده بان راه زنان یا کسی
که مدد ایشان کند در غیر راه زنی که با ایشان در راه زنی
داخل نشود در حد حکم راه زن ندارد و دزدانی که بجاها
میروند و بتغلب و استیلا علانیه مال میبرند حکم محارب دارند
و اگر صاحب خانه با ایشان محاربه کند و کشته شوند خون ایشان
هدر است و عوض ندارد هر چند دزد حربه با خود نداشته باشد
اگر مطلب او مال باشد و امید غلبه داشته باشد جایز است
جنگ کند و جایز است متعرض نشود که مال را ببرند مگر آنکه بردن
آن مال باعث هلاک او گردد که با عدم ظن هلاک باید محاربه
کند بنا بر مشهور و اگر غرض آن محارب عرض او باشد که خواهد

با او یا بازن او یا با محارم او عمل قبیحی کند تا ظن هلاک
نداشته باشد و تواند گریخت مخیر است میان جنگ کردن
و گریختن و اگر ظن هلاک داشته باشد در محاربه و تواند
گریخت موافق مشهور گریختن واجب است و اگر نتواند گریخت
مدافعه و مقاتله واجب است خواه ظن هلاک داشته باشد و خواه
نداشته باشد زیرا که اگر در جنگ کشته شود بهتر است از آنکه
بمذلت کشته شود و درین صورت اگر کشته شود ثواب
شهید دارد **فصل دویم** در بیان حد محاربت
حق تعالی میفرماید إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَ
رَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا
أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا
مِنَ الْأَرْضِ یعنی نیست پاداش آنها که محاربه میکنند با خدا
و رسول خدا و سعی مینمایند در زمین از برای فساد مگر
آنکه بکشند ایشانرا یا بردار کشند یا ببرند دستها و پاهای ایشان
مخالف یکدیگر یا بیرون کنند ایشانرا از زمین
و میان علما درین مسئله دو قول است **اول** آنکه امام
علیه السلام مخیر است میان چهار امر **دویم** آنکه او را گردن

بزنند

فصل دویم

بزنند **سیم** آنکه او را زنده بردار کشند و بردار کشیدن
ظاهرا نه بروش ملوکست که بگلوی او بزنند بلکه چوبی در زمین
نصب میکنند و او را بران چوب بطناب می پیچند و میگذارند
تا بمیرد و غالبا تا سه روز زنده نمی ماند هرگاه طعام و آب نمیدهند
او را **چهارم** آنکه او را از آن شهر بیرون میکنند و بهر شهر دیگر
برود بحاکم آن شهر بنویسند که او بیرون کرده شده است
با او طعام مخورید و دختر باو مدهید و خرید و فروش با او
مکنید تا آنکه بشهر دیگر رود و همچنین نگذارند که در هیچ شهر
قرار گیرد و مشهور اینست که مدتی ندارد تا زنده است چنین
میکنند و در روایتی هست که تا یکسال چنین میکنند
و حمل کرده اند بر صورتی که توبه کند در اثنای سال
چنانچه روایت نیز ایمائی بآن دارد و مذکور خواهد شد
و اگر خواهد ببلاد کفار رود مانع میشوند و اگر برود بر
میگردانند و اگر کفار مانع شوند با ایشان قتال میکنند
تا او را بگیرند **قول دویم** آنکه اینها بر سبیل تخییر نیست
بلکه هر یک از اینها حد جماعتی است اگر آدم کشته است
و مال هم برده است مال را پس میگیرند و دست راست

انکه دست راست و پای چپش را ببرند
چهارم

و آب مخورید

و پس او را میکشند و اگر آدم کشته است

و بردار میکنند

و پای چپش را میبرند پس او را میکشند برای عبرت و اگر
مال گرفته و نکشته است دست راست و پای چپش را میبرند
و از شهر بیرون میکنند چنانچه مذکور شد و اگر جراحت کرده است
و مال نگرفته است قصاص جراحت میکنند و از شهرها بیرونش
میکنند و اگر حربه برهنه کرده و ترسانیده و نه جراحت زده
و نه مال برده است همین از شهرها بیرون میکنندش و بس
و در روایتی از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر گاه
راه زنی کند و آدم بکشد او را میکشند و اگر آدم بکشد و مال
هم برد او را میکشند و بردار هم میزنند و اگر مال
برد و نکشد دست راست و پای چپش را میبرند و اگر محاربه کند
و نکشد و مال هم نبرد از آن زمین بیرونش میکنند راوی
پرسید که حد بیرون کردن چیست فرمود که یکسال بیرون میکنند
او را از شهری که این کار در آن کرده است بشهر دیگر مینویسند
بآن شهر که او را بیرون کرده ایم با او طعام و آب مخورید و باو
دختر مدهید تا بیرون رود بزمین دیگر پس همین را مینویسند
بآن جماعت و پیوسته حالش چنین است تا یکسال چون
چنین کند توبه میکند با خواری و مذلت و قول اقوی که مخیر است

اشهر آنست

کرد

حاکم

اشهر است میان متاخرین و چون اشهر آنست که این حد را
امام علیه السلام جاری میتواند نه دیگران چندان فایده در
تحقیق آن نیست و اگر کسی کشته باشد که کفو او باشد و بعوض
او را توان کشت وارث بحکم شرع قصاص میتواند کرد و اگر
او عفو کند امام علیه السلام حد بر او جاری میسازد و بعفو
کردن وارث برطرف نمیشود فصل سیم در احکام آنست
و در آن چند مسئله است اول آنکه کسی را بردار کشند
و زیاده از سه روز بردار نمیگذارند پس از دار بزیر می آورند
و غسل میدهند اگر پیشتر امر بغسل نکرده باشند و کفن میکنند
و حنوط میکنند اگر پیشتر نکرده باشند و نماز بر او میکنند و او را
دفن میکنند دوم کسی که بعد از سه روز بقصد دیدن دار
کشیده برود خواه بطریق شرعی بدار کشیده باشند و خواه بغیر
آن و خواه جهت شرعی باشد و خواه بغیر آن او را ببیند سنت
است که غسل کند و بعضی واجب دانسته اند سیم شرط نیست
در دست و پا بریدن محارب که مال بقدر نصاب دزدی
بوده باشد یا از حرز بیرون آورده باشد مجملا شرایط دزدی
در اینجا معتبر نیست چهارم محاربه ثابت میشود بیک

اقرار باید و گواه عادل **پنجم** کسی که مندیل و جامه مردم را
رباید یا متاع از دکان مردم رباید یا بتذویر و رسالتهای
دروغ یا کاغذهای ساخته تذویر کند و مال مردم را گیرد
مال را از و پس بگیرند و او را تعزیر میکند حاکم شرع و دستش را
نمیبرند و در روایتی وارد شده است که کسی که برسالتهای
دروغ مال مردم گیرد دستش را میبرند و اکثر علما عمل نکرده اند
و کسی که بنگ یا داروی بیهوشی بخورد کسی دهد و او را
بیهوش کند و مالش را ببرد او را تعزیر میکنند و اگر عمل
قبیحی کرده باشد حد آن عمل را بر و میزنند **باب ششم**
در بیان حد مرتد است و در ان چند مقصد است
اول در معنی ارتداد است و آن کافر شدن بعد از
اسلام است بانکه اقرار کند که از دین اسلام بدر رفتم
یا اظهار یکی از ادیان باطل کند مانند دین یهودان یا ترسایان
یا گبران یا انکار کند چیزی را که ضروری دین اسلام
باشد یا اثبات کند چیزی که ضروریست که داخل در دین
نیست یا کاری کند مثل انکه برای بت یا آفتاب
یا ماه یا سایر ستارها سجده کند یا برای مخلوقی بقصد

بسجده
خدا

که صریحا دلالت بخروج از اسلام و عدم
اعتقاد بآن کند

خدائی او سجده کند یا قرآن مجید را در میان قاذورات
افکند دانسته یا العیاذ بالله لگد بر قرآن یا صحیفه یا کتب دعا
و حدیث اهل بیت علیهم السلام زند یا بدون ضرورت در
میان کعبه معظمه یا ضرایح مقدسه رسول خدا و ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم اجمعین بول یا غایط کند یا نجاستی در
آنها بیندازد یا کعبه را از روی اهانت خراب کند و امثال
اینها و ندیده ام کسی از علما رضوان الله علیهم ضروریات
دین را که منکر آنها کافر است ضبط کرده باشد و فقیر در رساله
عقاید اکثر آنها را ذکر کرده ام مثل واجب بودن نمازهای
پنجگانه و عددهای رکعتهای آنها و مشتمل بودن آنها
بر رکوع و سجود بلکه بر تکبیرة الاحرام و قیام و قراءت فی الجمله
و مشروط بودن آنها بطهارت فی الجمله و واجب بودن غسل
جنابت و حیض و نفاس و ناقض بودن بول و غایط و باد وضو را
و وجوب غسل و کفن و نماز بر مردگان و دفن ایشان و وجوب
زکوة و روزه ماه رمضان و انکه خوردن و آشامیدن بروش
معتاد ماکول عادی را و جماع در قبل زنان ناقض روزه است
و واجب بودن حج و مشتمل بودن آن بر احرام و طواف

کعبه و سعی میان صفا و مروه و وقوف عرفات و وقوف مشعر
بلکه سر تراشیدن و قربانی کردن و رمی جمرات کردن فی الجمله
اعم از وجوب و ندب و مطلوب بودن قربانی در عید
اضحی و وجوب جهاد فی الجمله و مطلوب بودن جماعت
در نماز و مطلوب بودن تصدق بر مساکین و فضیلت
علم و علما و نیکی راستگوئی که ضرری نه بخشد و بد بودن
دروغی که در آن مصلحتی نباشد و حرام بودن زنا و لواط
و شرب خمر و حرمت گوشت سگ و خوک و خون و میته فی الجمله
و حرمت نکاح مادر و خواهر و عمه و خاله بلکه مادر زن و خواهر
زن و دختر و دختر برادر و دختر خواهر زن با زن و حرام
بودن ستم کردن و مال مردم بردن بی سببی که محلل آن باشد
و حرمت قتل مومن بناحق و مرجوح بودن فحش و دشنام بی
سبب و رجحان سلام کردن و رجحان نیکی با پدر و مادر
و خویشان و بدی عقوق ایشان و مقرر بودن میراث
فی الجمله و مشروع بودن بیع و شری فی الجمله و سایر اموری
که در دین اسلام بمرتبهٔ شیوع یافته که هر که در اقاصی بلاد
اسلام باشد و بادیه نشینان و لران و کردان هم میدانند

کسی

و دختر و دختر برادر
و دختر خواهر

کسی که انکار یکی از اینها کند مرتد است امّا اقسام مرتد
یا زنست یا مرد و مرد یا مرتد فطریست یا مرتد ملّی اول
زن مرتد خواه مسلمان زاده باشد و خواه بعد از کفر مسلمان
شده باشد مشهور میان علما آنست که او را نمیکشند بلکه
او را جبر بر توبه میکنند اگر توبه کرد از او قبول میکنند و اگر قبول
توبه نکرد او را حبس میکنند و در اوقات نمازها میزنند که یا
توبه کند یا در حبس بماند تا بمیرد و در حدیث صحیح از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که زن که مرتد شود او را نمیکشند
و خدمت میفرمایند او را خدمت شدیدی و از خوردنی
و آشامیدنی آنقدر باو میدهند که نمیرد و جامهای درشت
و کهنه او را میپوشانند و از برای نمازها او را میزنند و در
روایت دیگر وارد شده است که او را حبس موبد میکنند
و در زندان کار بر و تنگ میگیرند دویم حکم مردیست که مرتد
شود و بر فطرت اسلام باشد یعنی از پدر و مادر او در هنگام
بستن نطفهٔ او مسلمان باشد و این را مرتد فطری میگویند
و مشهور آنست که اگر او توبه کند توبه اش مقبول نیست و بر هر
حال او را میکشند و همین که مرتد شد زنش بر او حرام میشود

دویم در اقسام مرتد و احکام آنهاست

یکی

وعن وفات میدارد ومالش را میان ورثه اش قسمت میکنند
وخلافست که آیا میان خود وخدا توبه اش مقبول هست یا نه
بعضی گفته اند مقبول نیست وهمیشه در جهنم خواهد بود واکثر
محققین علما را اعتقاد آنست که توبه اش نزد خدا مقبول است
بلکه اگر کسی بر ارتداد او مطلع نشود یا کسی نباشد که تواند او
را کشت وتوبه کند عبادات ومعاملاتش صحیح است واز
عذاب الهی نجات مییابد ولیکن اکثر گفته اند که مالش
از وارثانست باو بر نمیگردد وزنش بر او حلال نمیشود
سیم مرد مرتدیست که پدر ومادرش کافر بوده باشند
واو مسلمان شده باشد وبعد از آن مرتد شود اورا توبه
میفرمایند اگر توبه کند توبه اش را قبول میکنند واگر توبه نکند
اورا میکشند ودر مدت توبه فرمودن خلافست بعضی
گفته اند آنقدر که دیگر امید توبه کردن او نباشد وبعضی
گفته اند موافق روایتی که سه روز اورا تکلیف توبه میکنند
ودر روز چهارم میکشند وباید که اگر اورا شبهه عارض
شده باشد سعی نمایند در ازاله شبهه او واگر مکرر توبه
کنند وباز مرتد شود در مرتبه سیم یا چهارم علی الخلاف
میکشند
اورا

اورا میکشند وتوبه اش را قبول نمیکنند وکشنده مرتد
امام است یا نایب امام علیه السلم وبعضی گفته اند هر که
بشنود میتواند کشت واین قول خلاف مشهور است اما
اگر کسی بغیر امام ونایب امام اورا بکشد گناه کرده است
واورا تعزیر میکنند وبعوض نمیکشند اورا زیرا که او واجب
القتل است اما بد کرده است که بی رخصت امام علیه السلم
اورا کشته است سیم در بیان سایر احکام است اول
فرزندانی که مرتد پیش از مرتد شدن بهم رسانیده
حکم مسلمان دارد خواه فطری باشد وخواه ملی واگر مادر و
پدر هر دو مرتد باشند ودر حال ارتداد ایشان فرزندی
بهم رسد موافق مشهور حکم مرتد دارد واگر مسلمانی یکی از
ایشانرا بکشد اورا در عوض نمیکشند وخلافست که آیا
اورا به بندگی میتوان گرفت اشهر واقوی آنست که نمیتوان
گرفت وبعضی گفته اند اگر در میان کافران حربی باشد
میتوان بنده کرد واگر در میان مسلمانان باشد وبعد
از بالغ شدن ایشانرا تکلیف اسلام میکنند اگر قبول
اسلام نکردند میکشند دویم اگر کسی در حال غضب رده

سیم

دوم

بگوید و دعوی کند که بی اختیار از من صادر شد یا در غیر
حال غضب دعوی کند که بر سبیل سهو و غلط بر زبان من
جاری شد یا کسی مرا اکراه و جبر کرد و نسبت بحال او ممکن
باشد از او میشنوند و اگر در حال مستی رده بگوید اشهر
میان علما آنست که مرتد نمیشود و مستحق قتل نمیشود اگر عقل
از او زایل شده باشد و بعضی گفته اند حکم مرتد دارد سیم
ثابت میشود رده بیکمرتبه اقرار یا بگواهی دو عادل چهارم
هرگاه زن مرتد شود عده طلاق میدارد اگر در عده توبه کرد
عقدش بحال خود داست و اگر توبه نکرد تا عده منقضی شد زوجیت
میان ایشان برطرف میشود و این حیله ایست که بعضی از
شیاطین تعلیم بعضی از زنان که خواهند از شوهرشان جدا
شوند و او راضی بطلاق نشود میکنند که با قرآن مجید
بگذار تا مرتد شوی و توبه مکن تا عده منقضی شود و در خانه شوهر
حرام شوی و آن ملعونه فکر نمیکند که اگر این باعث ارتداد
او شود و بر این حالت بماند و در اثنای عده بمیرد ابد الآباد
با کفار در جهنم معذب خواهد بود یا آنکه معلوم نیست که
با ضرورت چنین عمل قبیحی موجب ارتداد گردد پنجم

کسی

کسی که ناسزا گوید بحضرت رسالت یا فاطمه زهرا یا یکی از
ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین جایز است هر که
را که بشنود او را بکشد و اگر خوف ضرر بر جان و مال خود
یا احدی از اهل ایمان نداشته باشد و درین باب ظاهرا خلافی
میان علما نیست و در حدیث معتبر وارد شده است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که همه مردم در باب من مساوی اند
هر که از کسی بشنود که مرا ببدی یاد میکند و دشنام میدهد
واجب است بر شنونده که او را بکشد و او را نزد پادشاه مرافعه
نکند و بر پادشاه واجب است که هرگاه نزد او ثابت شود بکشد
او را که بمن ناسزا گفته و حضرت صادق علیه السلام فرمود
که هر که بشنود که کسی علی بن ابی طالب علیه السلام را دشنام
میدهد یا از و بیزاری میجوید والله که خونش حلال است
اما میترسم که شما را بعوض بکشند و من هزار نفر از ایشانرا
برابر یکی از شما را نمیدانم یعنی اگر خوف داشته باشد که
شما را بعوض بکشند مکشید و کسی که دعوی پیغمبری کند یا
شک کند در پیغمبری محمد صلی الله علیه و آله بعضی گفته اند
هر که بشنود میتواند کشت و بعضی گفته اند که مخصوص

حاکم شرع است **باب بعتم** در بیان سایر حدود آت
وبعضی از احکام متفرقه و دران چند فصل است **فصل اول**
در بیان حد سحر است وجادوئی کردن از جمله گناهان
کبیره است واگر مسلمانی جادو کند وثابت شود اورا
میکشند واگر کافر جادو کند ودر امان کفار باشد اورا
تعزیر میکنند واز حضرت صادق علیه السلام منقولست
که کاهن ملعونست وساحر ملعونست ودر حدیث معتبر
دیگر از انحضرت منقولست که هر که برود بنزد ساحری یا
کاهنی یا دروغ گوئی وانچه گوید تصدیق کند
بتحقیق که کافر شده است بجمیع کتابهای خدا ودر حدیث
دیگر منقولست که زنی آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
وگفت یا رسول الله من شوهری دارم ودرشتی میکند
نسبت بمن ومن جادوئی کردم که اورا بر خود مهربان کنم
حضرت فرمود اف باد بر تو مکدر کردی دین خود را
وترا لعنت کردند ملائکه اخیار وملائکه فلک دوار
وفرشتگان زمین پس آن زن توبه کرد وروزها
روزه میداشت وشبها بر پا می ایستاد وپلاس پوشید

وحضرت

وحضرت فرمود که با اینها توبه مقبول نمیشود مگر آنکه شوهرش از او راضی
شود وگفته اند که سحر سخنی است یا نوشته ایست یا عملیست
که تاثیر میکند در بدن آدمی یا دل او یا عقل او ومثل
آنکه کاری کند که کسی را با کسی دوست کند یا دشمن کند وبخیر
بقرآن ودعا واسمای مقدسه حق تعالی باشد که بخدا متوسل
شوند در آنها داخل سحر نیست وانچه بطلسمات واعداد
باشد سحر است واشکالی که در آنها تکسیر اسماء الله وآیات
کریمه میکنند محل اشکالست واحوط آنست که آنها را نیز نکنند
وشیخ بهاء الدین علیه الرحمة والرضوان فرموده اند که دعا
وقرآن که برای مطلبی خوانند خوبست نه مثل بد هان که
دغدغه جادو دران میشود وشیخ شهید علیه الرحمه ودیگران
از اقسام سحر شمرده اند گفتن ونوشتن وافساد کردن را
ودر آتش دخنه کردن بعقاقیری چند که منسوب بکواکب
میدانند وگره زدن ودمیدن در آنها واستخدام ملائکه
کردن ونیرنجات ساختن وطلسمات نوشتن ویا آن ملحق
گردانیده اند شعبده را که امور غریبه را ظاهر سازند از راه
جلد دستی چنانچه معرکه گیران میکنند از جمله سحر یا از قبیل آنست

کهانت یعنی خبر دادن از جن و گفته اند از جمله آنست چله که میدارند
و ریاضت میکشند برای دیدن جن و تسخیر کردن ایشان
و عزیمت خواندن و قسم دادن بلفظی چند که مفهوم نمیشود
باعتقاد خود تسخیر ملک میکنند که خدمتها بایشان بفرمایند
و تسخیر جن میکنند برای نفع و ضرر مردم با جنیان و شیاطین
را حاضر میکردانند برای انکه خبرها از ایشان بپرسند و نقل
کنند یا باعتقاد خود جن را داخل بدن زنی یا کودکی میکنند
که بر زبان او سخن بگوید و خبرها بدهد و بعضی اکثر اینها را
داخل سحر کرده اند و بعضی را اعتقاد آنست که سحر حقیقتی ندارد
و محض خیالست و اثر بران مرتب نمیکردد و بعضی قایلند که بر
دو قسم است بعضی محض تخیل و تسویل است مانند شعبده و بعضی
اصل دارد و اثرها نسبت بجمعی بران مرتب میشود از محبت
و عداوت و عزت و مذلت و امثال اینها و علامه رحمت الله علیه
گفته است که کاه هست که سحر باعث کشتن و بیماری و جدائی میان
مرد و زن میشود و سبب محبت و عداوت میان دو کس میکردد
و اگر حلال داند و بکند کافر میشود و اگر حرام داند و بکند کافر نمیشود
یا یاد کیرد یا یاد دهد کافر نمیشود و بعضی گفته اند کافر میشود

وروایت

معنی نهام

وروایت کرده اند که نجاشی ساحرانرا طلبید که در ذکر عماره بن ولید
دمیدند او دیوانه و حیران شد و بصحرا دوید و با وحشیان صحرا
محشور شد و چنان بود تا زمان خلافت عمر پس مردی را
فرستاد تا او را بگیرد چون او را گرفت شروع کرد بطپیدن و اضطراب
و گفت بگذار مرا و اگر مرا سر ندهی بمیرم او را سر نداد در همان
ساعت مرد و نقل کرده اند که زن جادوگری را یکی آزار کرفت
پس شوهرش آمد دیوانه و حیران و گفت بگویید این زن دست
از من بردارد آن زن گفت بگویید برای من رشته چند بیاورند
چون آوردند کرهی چند بران رشتها زد و با آن در پرواز کرد
و بر و دست نیافتند تا اینجا سخن علامه رحمه الله بود و حق اینست
که در ایام جاهلیت و پیش از ظهور نبوت و انتشار آثار و انوار
آنحضرت کهانت و سحر بسیار بوده و آثار عظیم بر آنها مترتب میشده
اما بعد از سطوع انوار و شیوع آثار حضرت رسالت و اهل بیت
با جلالت آنحضرت صلوات الله علیهم اجمعین و انتشار قرآن
و دعا و اسما و تعوذ اکثر مردم بآنها مثل این زمانها آثار شان
بسیار ضعیف کردیده خصوصا در صاحبان نفوس قویه که اعتماد
عظیم و توکل کامل بر جناب مقدس الهی دارند که در ایشان کم

اثر میکند و اکثر تاثیر آن در مردم ضعیف العقل مانند زنان و کودکان
و امثال ایشان فقیر شنیدم از مرد ثقه از اصدقاء مرحوم والد خود
که در زمان نواب گیتی ستان علیه الرحمه و الغفران و الرضوان
جوکی از هند آمد باین بلاد و شهرت عظیم کرد که مناظر و طلسمات
و علوم غریبه میداند و مردم بر سر او جمعیت عظیم کردند و بسعی بسیار
باو راه میافتند شخصی مرا بتکلیف بسیار بدیدن او برد و او
ملتفت من نشد و چون خود نیز قدری سعی در تحصیل علوم غریبه
کرده بودم بر طبعم بسیار گران آمد بر خاستم و بنزدیک او رفتم
و در گوشش گفتم که اگر اینها که دعوی میکنی یکی را درین شهر
بعمل آوردی مردی این را گفتم و بیرون آمدم بعد از چند روز
شنیدم که او تفحص من میکند و التماس میکند که من یکبار دیگر
بدیدن او بروم یکی از آشنایان او بسعی بسیار مرا بدیدن او
برد چون داخل شدم بر خلاف سابق مرا تعظیم و تکریم بسیار کرد
و مرا بخلوت برد و گفت بخدا سوگند میدهم ترا که بگوئی که آن
سخن که با من گفتی چه معنی داشت و از چه جهت گفتی گفتم مگر اثر
صدقی از آن سخن یافتی گفت من نیامدم باین شهر مگر باین
قصد که پادشاه و امرا و اعیان همه را تسخیر کنم و یک پسر و دختر

درست

درست درین شهر نگذارم و بعد از آنکه تو آن سخن گفتی هر عمل
مجربی که داشتم کردم و هیچ اثر ندیدم نمیدانم چه جهت دارد من
جواب گفتم که تو این اعمال را در بلاد کفر برای کافرانی چند کرده و اثر
دیده و اکنون بشهری داخل شده که آثار اسلام از طاعات و عبادات
جمیع ایشانرا فرو گرفته و هیچ خانه نیست که چندین قرآن مجید
و صحیفه کامله و کتب دعا نباشد و هیچکس نیست که بر بازویش
چندین تعویذ دعا نباشد و سینهای ایشان مملوست از عقاید
حقه و قرآن و دعا و دل ایشان قویست باعتماد بر خدا در چنین
شهری جادوهای باطل تو چه اثر میکند و منترهای کفر آمیز
تو چه کار از آنها می آید اینها که شنید دست مرا بوسید و روز دیگر
سفر اختیار کرد و روانه کفرآباد خود شد و سحر موافق مشهور بیک
اقرار یا دو گواه عادل ثابت میشود دویم کسی که مردیرا
به بیند که اراده بدی نسبت بزن او یا پسر او یا غلام او دارد
بکمتر از زنا و لواط میتواند بود متوجه دفع شود و اگر دفع کردن
آن فاسق کشته شود خونش هدر است و عوض ندارد و بعضی
محارم را نیز داخل کرده اند مانند مادر و خواهر و دختر و عمه
و خاله و دختر خواهر و دختر برادر سیوم کسی که بر خانه کسی

مشرف شود از بامی اگرچه بام خانهٔ او باشد یا از رخنهٔ دیواری
نظر بحرم مردم نامحرم کند میتواند او را زجر و منع کند و اگر
ممتنع نشود میتواند بر او چوبی یا سنگی بیندازد و اگر از ین انداختن
کشته شود خونش هدر است و اگر محرم زنان باشد زجرش میتوانند
کرد اما چیزی بسوی او نمی اندازند مگر انکه زنان برهنه باشند
که درینصورت تجویز سنگ یا چوب انداختن کرده اند و اگر
کشته شود خونش هدر است و باید که تا ممکن باشد بکمتر دفع کردن
تعدی بزیاده نکنند مثل انکه اگر بسنگ ریزه تواند دفع کرد سنگ
بزرگ نزنند و اگر حیوانی از کسی رو بآدمی بیاید و بزجر ممتنع
نشود میتوان کشت و خونش هدر است **چهارم** مشهور آنست
که آقا غلام خود را حد میتواند زد اگر کاری کرده باشد که مستوجب
حد شده باشد بعضی گفته اند واجب است او را آزاد کند
مشهور آنست که سنت مؤکده است و در حدیث صحیح وارد
شده است که کفاره ندارد بغیر انکه او را آزاد کند **پنجم**
جمعی از علما قایل شده اند که پدر بر فرزند و شوهر بر زن
خود حد میتواند زد اگر مسئله داند و بعضی جایز ندانسته اند
و ظاهر کلام بعضی از فقها آنست که آقا و پدر و شوهر در صورتی

و اگر بعد از حد بزنا وا ربد بدون انکه عملی کرده باشد که مستوجب حد باشد

حکم شوند

حد میتواند زد که مجتهد باشند و بعضی گفته اند که اگر مسئله اجماعی باشد
میتواند زد و احوط آنست که غیر مجتهد نکند اگرچه دور نیست که
بتقلید مجتهد تواند کرد و بر هر تقدیر باید که علم بوقوع موجب حد داشته
باشد پس اگر بگواه ثابت شود باید که نزد مجتهد ثابت شود
ششم خلافست که آیا مجتهد در زمان غیبت امام علیه السلام
میتواند اقامت حدود بکند یا نه جمع کثیر از علما را اعتقاد آنست
که مجتهد جامع الشرایط عادل میتواند در زمان غیبت اجراء
جمیع حدود بکند حتی دست بریدن و گردن زدن و سنگسار کردن
و بر دار کشیدن و بعضی گفته اند حدودی که بکشتن برسد جاری
میتواند کرد و بعضی گفته اند انچه منتهی بجراحت شود نیز نمیتواند کرد
و بعضی گفته اند حد زدن مطلقا کار امام صلوات الله علیه و نایب
خاص اوست و مجتهدین هیچ حدی را نمیتوانند زد و مسئله
خالی از اشکالی نیست و تحقیق این مسئله ضرور نیست زیرا که
مجتهدین برای خود عمل خواهد کرد **باب هشتم**
در بیان تعزیرات است و در ان چند فصل است **اول**
در معنی آن و تعزیر در لغت بمعنی تادیب است بحسب الشرع عقوبتی
یا اهانتیست که بر گناهی کنند که فاعل آن مستوجب حد نباشد

مطلقا یا غالبا و چند فرق کرده اند میان حد و تعزیر اول
عدم تعیین اندازه آن چنانچه مذکور شد دویم مساوی بودن
آزاد و بنده مگر آنکه حاکم مصلحتی در تفاوت داند سیم
تفاوت تعزیر در بزرگی و کوچکی گناه بخلاف حد که تفاوت
نمیکند مگر در جائی که تعزیر با آن ضم شود چهارم آنکه متعلق
تعزیر لازم نیست که نسبت بفاعل معصیت باشد مانند تعزیر
کودک و دیوانه بخلاف حد که بنابر مشهور بر غیر مکلف
وارد نمیشود پنجم ساقط شدن تعزیر بتوبه بخلاف حد
که بعد از ثبوت نزد امام ساقط نمیشود بتوبه مگر آنکه باقرار ثابت
شده باشد که امام در بعضی از حدود مخیر است میان آنکه بر او
اقامت کند یا ببخشد دویم در بیان احکام تعزیرست
بدانکه تعزیر امام و نایب امام علیه السلام را جایز است بلکه
واجب است بر هر که فعل حرامی کند یا ترک واجبی کند اگرچه
باستخفافی و اهانتی باشد یا زدن یا در حبس کردن
یا ملامت و سرزنش کردن و مشهور آنست که آن حدی
ندارد و منوط برای حاکم شرع است و بعضی گفته اند از ده
تازیانه است تا بیست تازیانه و بعضی گفته اند از سه

تازیانه

تازیانه تا نود و نه تازیانه و بعضی گفته اند کمترش حدی ندارد
و زیاده اش می باید از نوع آن حد نسبت بآن صنف
زیاده نباشد مثل آنکه تعزیر اعمالی که از قبیل زنا یا مقدمات
آن باشد در آزاد کمتر از صد تازیانه باشد و در بنده کمتر
از پنجاه تازیانه باشد و در خوردن و آشامیدن حرام کمتر از
هشتاد باشد این قول خالی از قوتی نیست و اکثر فقها گفته اند
که مکروهست غلام و کودک را زیاده از ده تازیانه زدن و در
روایت ~~دیگر سه تازیانه~~ در تادیب کودک و بنده پنج تازیانه
است یا شش تازیانه که بهمواری بزنند و در روایت
دیگر سه تازیانه در تادیب کودک وارد شده است سیم
در بیان انواع تعزیرات و بعضی که در ابواب گذشته مذکور
شد نیز اشاره بآنها میشود و آن پنجاه قسم است اول
کسی که در روز ماه مبارک رمضان با زن خود جماع کند اگر
زن نیز راضی بوده هر یک را قضا و کفاره واجب است
و حاکم شرع هر یک را بیست و پنج تازیانه میزند و اگر زن را جبر
کرده مشهور آنست که کفاره زن را مرد میدهد و تازیانه زن را
نیز بر مرد میزنند یعنی او را پنجاه تازیانه میزنند دویم

[حاشیه:] [illegible] تازیانه

[حاشیه:] معتبری وارد شده است که

کسی که زن آزادی داشته باشد و کنیزی را بی رخصت او
نکاح کند و دخول کند هشت یک حد زنا میزنند او را یعنی
دوازده تازیانه و نیم و در روایت کلینی این تعزیر برای کسی
وارد شده است که ذمیه کافر را بر سر زن مسلمان بخواهد و
نیم تازیانه آنست که میان تازیانه را بگیرند و بزنند و بعضی
گفته اند که سست تر و میانه حال بزنند و اول اولیست سیم
دو مرد برهنه را که در زیر یک لحاف بیابند بنا بر قولی که گذشت
چهارم مرد و زنی را که برهنه در یک لحاف بیابند بنا بر
مشهور که مذکور شد پنجم کسی که بانگشت بکارت دختری
برد در حدیث صحیح وارد شده است که او را هشتاد تازیانه
میزنند و مشهور تعزیر است ششم کسی که اقرار بزنا یا لواط
کمتر از چهار مرتبه کند هفتم کسی که پسری را ببوسد
هشتم دو زن بیگانه که ایشانرا در زیر یک لحاف بیابند
نهم کسی که شخصی را دشنام دهد که فحش نباشد و مستحق
اهانت نباشد یا کنایه بگوید که صریح در فحش نباشد
مثل آنکه گوید که من حرام زاده نیستم دهم آنکه کسی
بزن خود بگوید که من ترا باکره نیافتم یازدهم آنکه طفلی

یا دیوانه



یا دیوانه را فحش بگوید دوازدهم دو مرد که یکدیگر را
هر دو دشنام فحش بگویند هر دو را تعزیر میکنند سیزدهم
کافری که سخن کند چهاردهم طفل یا دیوانه که شراب خورند
پانزدهم کسی که شراب بفروشد و حلال نداند شانزدهم
کسی که بقهر و غلبه مال کسی را بگیرد و بگریزد مانند طراران
هفدهم کسی که بکاغذهای ساخته و رسالتهای دروغ
مال مردم را بگیرد هجدهم کسی که بنگ بخورد کسی بدهد
یا بیهوشدارو نوزدهم کسی که جلق کند بدست خود
استمنا کند تا منی بیاید بیستم کسی که غلام خود را بکشد
او را تعزیر میکنند و کفاره میدهد و قیمت غلام را تصدق
میکند بیست و یکم مسلمان که کافر را بکشد و آن کافر
در امان باشد بیست و دوم کسی که در مجلس شراب
باختیار خود بنشیند بیست و سیم کسی که ماهی بی فلس را بخورد
یا بفروشد یا سپرز حیوان یا سایر اجزای حرام حیوان را بخورد
بیست و چهارم طفل یا دیوانه که زنا یا لواط کنند بیست و پنجم
وطی کردن با چهارپایان بیست و ششم کسی که زنی را بر عمه
یا خاله اش عقد کند بی رضای ایشان یا علم بحرمت بیست و هفتم

کسی که زن یا متعه یا کنیز خود را در حیض یا نفاس از پیش
جماع کند او را بیست و پنج تازیانه میزنند ربع حد زناکار
بیست و هشتم کسی که موی سر زنی را بتراشد در روایت
وارد شده است که او را میزنند زدنی درد آورنده
و حبس میکنند او را اگر موی سر زن روید مهر مثل زن را
میگیرند و بزن میدهند و اگر نروید دیت آن زن را میگیرند
و باو میدهند بیست و نهم کسی که عبادت واجبی را
ترک کند و اصرار نماید سی ام کسی که فعل حرامی بکند
که حدی بران مقرر نشده باشد و اصرار نماید این دو طایفه را
امام علیه السلام یا نایب او تعزیر می نمایند بانچه مصلحت
دانند کمتر از حد شرعی چنانچه مذکور شد سی و یکم
در حدیث موثق از حضرت صادق علیه السلام مرویست
که مردی آمد بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و شکایت
کرد که یا رسول الله من مردی را سؤال کردم و قسم دادم
بوجه الله یعنی بروی خدا مرا پنج تازیانه زد و حضرت
پنج تازیانه دیگر براو زد و گفت سؤال کن بوجه لئیم خود
سی و دویم بسند معتبر منقولست که حضرت امیر المؤمنین

صلوات

صلوات الله علیه مردی را دید که در مسجد قصه میخواند
او را تازیانه زد و بیرون کرد و ممکن است مراد قصهای دروغ
بوده باشد سی و سیم در احادیث معتبره وارد شده
است که کسی که در مسجد الحرام بول کند یا غایط او را
کتک سخت میزنند و اگر در کعبه بکند او را از حرم بیرون میبرند
و گردن میزنند سی و چهارم در حدیث معتبر از حضرت
صادق علیه السلم منقولست که سود خوار را تعزیر میکنند
اگر بار دیگر بکند باز تعزیر میکنند و اگر بار دیگر بکند او را میکشند
سی و پنجم در حدیث معتبر وارد شده است که کسی که
گوشت حیوان مرده یا خون یا گوشت خوک بخورد او را
تادیب میکنند و در مرتبه دویم نیز تادیب میکنند و در مرتبه سیم میکشند
سی و ششم در روایتی وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام در مکانی که وضو میساختند آمدند و نشستند
که وضو بسازند مردی آمد و خود را بر حضرت زد که افتادند
که دستهای مبارکشان بر زمین آمد حضرت برخاستند و وضو
را تمام کردند و چون فارغ شدند سه تازیانه بر سر او زدند
و فرمودند که دیگر با مسلمانان چنین مکن سی و هفتم

مردم

در حدیث معتبر وارد شده است که کسی که گواهی دروغ بدهد
نزد امام علیه السلام ثابت شود تازیانه میزنند او را بقدری
که مصلحت دانند و او را بر دور محلات میگردانند که مردم
او را بشناسند و گواهی او قبول نکنند سی و هشتم بعضی از علما
گفته اند که اگر مردی و پسری را که قرابتی میان ایشان نباشد
در یکجا در خلوت ببینند و محل تهمت باشد یا مرد و زن نامحرم
را در یکخانه بیابند و ریبه و تهمتی باشد هر دو را تعزیر میکنند
سی و نهم کسی که با حلیله خود بعد از مرگ او جماع کند او را تعزیر میکنند
چهلم مرد یا زن آزاد مسلمان اگر غلامی را یا کنیزی
را یا کافری را که در امان باشد یا کودکی یا دیوانه را فحش گوید
او را تعزیر میکنند چهل و یکم بعضی از فقها گفته اند که اگر کسی
کوری یا لنگی را یا پیسی را یا صاحب خوره را یا این آفتها سرزنش
کند مثل آنکه بگوید ای کور او را تعزیر میکنند چهل و دوم
اگر کسی کارهای را که موجب حد است در زمانهای شریف
بکند مانند شب جمعه و روز جمعه و روز عید غدیر و عید فطر
و عید اضحی و ماه مبارک رمضان یا روز مولود یا روز مبعث
یا روز دحو الارض یا در زمانهائی که باید محزون بودن

مثل

مثل دهه محرم خصوصا شب و روز عاشورا یا در مکانهای
شریف مانند مسجد الحرام و مسجد رسول صلی الله علیه و آله
و مسجد کوفه یا یکی از مشاهد ائمه علیهم السلام یا در مسجد
جامع گفته اند با حد تعزیری ضم میکنند حاکم شرع چنانچه حضرت
امیر صلوات الله علیه نجاشی شاعر را که در ماه رمضان شراب
خورده بود هشتاد تازیانه زد و شب او را نگاه داشت و در
روز دیگر بیست تازیانه زد و فرمود که این بیست تازیانه برای
این بود که جرات کردی بر آشامیدن شراب در ماه رمضان
چهل و سیم روایت معتبری وارد شده است که هر گاه کافر
ذمی مسلمانی را فحش بگوید میزنندش هشتاد کم یک تازیانه برای

و نسبت دهد بزنا او را هشتاد تازیانه
برای فحش میزنند

و سرش را میتراشند و در میان اهل دینش میگردانند تا
دیگران چنین کاری نکنند چهل و چهارم هر گاه کسی بگوید
بگبری این که از خواهر و یا عمه اش یا خاله اش بهم رسیده باشد و او
بگوید بگبری ای ولد الزنا او را تعزیر میکنند زیرا که ایشان
این نکاح را صحیح میدانند چهل و پنجم از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که دو کس را آوردند نزد حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام که یکی گفته بود ای پسر دیوانه و او در

جواب گفته بود تو نیز پسر دیوانه پس امر کرد یکی را که دیگری را
بیست تازیانه بزند و فرمود که او هم خواهد زد پس امر کرد
و تازیانه را بدیگری داد و فرمود که تو هم بیست تازیانه بزن
اورا **چهل و ششم** در چند روایت وارد شده است که
حضرت امیر علیه السلام کسی را که هجو مسلمانی میکرد تعزیر مینمود
یعنی هجوی که فحش صریح نداشته باشد و الا مستحق حد میشود
و ایضا از آنحضرت منقولست که اگر کسی بکسی بگوید لا اب
لك یا لا ام لك باید که چیزی تصدق کند که این
دشنامی بوده است میان عرب یعنی پدر مباد ترا و مادر
مباد ترا **چهل و هفتم** بسند صحیح منقولست که در زمان
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مردی بدیگری
گفت که من بمادر تو محتلم شدم آن مرد را بخدمت
آنحضرت آورد و گفت این مرد مرا فحش گفته است حضرت
فرمود که خواب بمنزله سایه است اگر میخواهی سایه اش را تازیانه
بزن اما ما اورا کتک سخت دردآورنده میزنیم که دیگر
ایذاء مسلمانان نکند و چنین سخنان بروی ایشان نگوید
پس فرمود که اورا کتک سختی زدند **چهل و هشتم** در حدیث

معتبر

معتبر منقولست که هرگاه زن شوهرداری زنا کند
و حامله شود و بعد از وضع فرزند خودرا بکشد اورا صد
تازیانه میزنند برای کشتن فرزند و بعد از آن سنگسارش
میکنند و اگر شوهر نداشته باشد و زنا کند و فرزند را بکشد
اورا صد تازیانه میزنند از برای زنا و صد تازیانه میزنند
از برای کشتن فرزند **چهل و نهم** در بعضی از روایات
وارد شده است که هرگاه مردی زنی را بخواهد و معلوم
شود که شوهر داشته است مرد را حد میزنند و زن را سنگسار
میکنند و اگر آن مرد را بنزد امام نیاورند پنج صاع آرد
تصدق میکند و صاعی یکمن تبریزی و چهارده مثقال و
ربعی است و موافق مشهور حد مرد محمولست بر تعزیر هرگاه
گمانی داشته باشد و تقصیر در تفحص کرده باشد
پنجاهم هرگاه آزادی و غلامی شریک شوند در کشتن
آزادی و وارث اختیار کشتن آزاد کند امام بنده را
تعزیر میکند و پهلوهای اورا با تازیانه میزنند و در روایتی
وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
سه طایفه را حبس میفرمود اطبای جاهل را و مکاریان

مفلس را و علمای فاسق را برای حفظ بدن و مال و دین مردم
مولف گوید که ضبط تعزیرات بنحوی که درین رساله
شده در کتب احدی از علمای سلف رضوان الله علیهم
نشده بلکه عشری از اینها را ایراد نموده اند و بعضی را
متفرق ذکر کرده اند **قسم دویم** در بیان قصاص
و دیات است و در آن دو مطلب است **مطلب اول**
در بیان احکام قصاص است و در آن چند فصل است
فصل اول در بیان اقسام قتل است بدانکه آدمی را
بنا حق کشتن از اعظم گناهان کبیره است حق تعالی فرماید
که وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا
فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا
یعنی هر که بکشد مومنی را عمدا پس جزای او جهنم است و همیشه
در آن خواهد و غضب کند خدا بر او و لعنت کند او را و
مهیا کرده اند برای او عذاب عظیم و در بعضی روایات
وارد شده است که مراد از عمد آنست که برای ایمان او را
بکشند و اکثر علما خلود را تاویل کرده اند بمکث بسیار
و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقول است

که اول

که اول چیزی که خدا حکم خواهد کرد خون مردم است و فرمود
که بحق آن خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست که اگر اهل
آسمان و زمین همه شریک شوند در خون مومنی خدا همه را
سرنگون کند در آتش و در حدیث صحیح از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که هر که اعانت کند بر کشتن مومنی
به نیم کلمه چون در صحرای محشر در آید در میان دو دیده او
نوشته باشد که نا امید است از رحمت خدا و قتل بر سه قسم
است عمد و شبیه عمد و خطا و اکثر فقها گفته اند که قتل
عمد آنست که قصد کند بالغ عاقل کشتن کسی را بفعلی
که غالبا کشنده باشد یا نباشد و بکشد یا قصد کشتن
نداشته باشد و کاری بکند که غالبا کشنده باشد و شبیه
عمد آنست که قصد آن شخص داشته باشد اما قصد کشتن
نداشته باشد و اتفاقا کشته شود مثل آنکه طفلی را کتک کمی
بزنند که کشنده نباشد برای تادیب او و بمیرد بآن
کتک و خطا آنست که قصد آن شخص نداشته باشد و برو
بخورد و بکشد مثل آنکه تیری بصیدی بیندازد و بآدمی
بخورد و او را بکشد یا پایش بلغزد و بر روی کسی بیفتد

و آن

واو بمیرد **فصل دویم** در بیان اقسام قتل عمد است و آن
چند نوع است **اول** انکه خود مباشر باشد و آن چند قسم است
اول انکه قصد کشتن او داشته باشد و کاری بکند که غالبا
کشنده است مثل انکه بشمشیر گردنش را بزنند یا خنجری
بر شکمش بزنند که باندرونش برسد و خلافی نیست در این
از قسم عمد است و موجب قصاص است **دوم** انکه قصد کشتن
نداشته باشد اما فعلی بکند که غالبا کشنده است مثل انکه هزار
چوب بر کسی میزنند و قصد کشتن ندارد یا انکه او را از عمارت
رفیعی می اندازد و قصد کشتن ندارد و در این قسم نیز
ظاهرا خلافی نباشد که حکم عمد دارد **سیم** انکه قصد کشتن
دارد اما کارش غالبا کشنده نیست مثل انکه سنک کوچکی
انداخت بقصد کشتن و اتفاقا باعث کشتن او شد و در این
قسم خلافست اکثر گفته اند حکم عمد دارد و بعضی گفته اند داخل
شبیه عمد است و بعد از این مذکور خواهد شد **چهارم**
انکه قصد کشتن نداشته باشد و فعلش نیز غالبا کشنده نباشد
اما باتفاق کشته شود مثل انکه مشتی بر کسی زند و او مرد اکثر
علما این را شبه عمد میدانند و بعضی این را نیز داخل عمد

میدانند شمرده اند **پنجم** اگر کسی نفس کسی را بگیرد در زمان
قلیلی که غالبا این کشنده نباشد و او بمیرد مشهور اینست که
اگر قصد کشتن داشته است و الا شبه عمد و بعضی مطلقا
عمد میدانند **ششم** انکه کاری بکند که کشنده نباشد اما
بیمار شود و از ان بیماری بمیرد مثل انکه چند چوبی بر او زند
که کشنده نبود و بسبب این بیمار شد و در ان بیماری مرد اکثر
این را داخل عمد میدانند و بعضی احتمال شبهه عمد داده اند اگر
قصد کشتن او نداشته باشد **هفتم** انکه کسی را در آتشی یا
آبی بیندازد و او قادر بر بیرون آمدن نباشد و هلاک شود
حکم عمد دارد و اگر تواند بیرون آمدن و تقصیر کند یا تعمد کند
و بیرون نیاید تا هلاک شود در این صورت او را بعوض
نمیکشند و خلافست که آیا دیت میدهد اکثر گفته اند
دیت نفس نیست بلکه دیت جراحت یا آفتی که باو رسیده
تا وقتی که قادر به بیرون آمدن بوده بوارث میدهد و اگر
معلوم نباشد که میتوانسته است به بیرون آمدن و نیامده
و یا نمیتوانسته قصاص لازم است علی المشهور **هشتم**
کسی که جراحتی بر کسی بزند و مجروح مداوا نکند و جراحتش

قابل بدا وانکه خود نباشد مشهور میان علما آنست که او را
بعوض میتوان کشت وچنین است حکم هر جراحتی که بر کسی
بزند واو را بکشد مثل انکه دست کسی یا انکشت کسی را ببرد
وبآن جراحت بمیرد قصاص لازم میشود خواه آن جراحت
کشنده باشد وخواه نباشد وخواه قصد کشتن داشته باشد
وخواه نه وبعضی در صورتی که قصد کشتن نداشته باشد وجراحت
کشنده نباشد اشکال کرده اند **نهم** انکه فصادی کسی را
فصد کند وخون نه بندد موضع فصد را تا هلاک شود
مشهور آنست که نه قصاص بر فصاد لازم میشود ونه دیت
وبعضی احتمال لزوم قصاص داده اند **دهم** انکه کسی
خود را از بامی یا موضع مرتفعی بزیر افکند وبر شخصی
بیفتد وآن شخص که در زیر است بمیرد مشهور آنست که
اگر افتادن کشنده باشد یا قصد کشتن داشته باشد هر
چند آن فعل کشنده نباشد قصاص لازم میشود واگر قصد
قتل نداشته باشد وآن فعل غالبا کشنده نباشد شبیه
عمد است ودیت بر او لازم میشود واگر قصد آن شخص
در اصل نداشته باشد ونداند که او در ان موضع

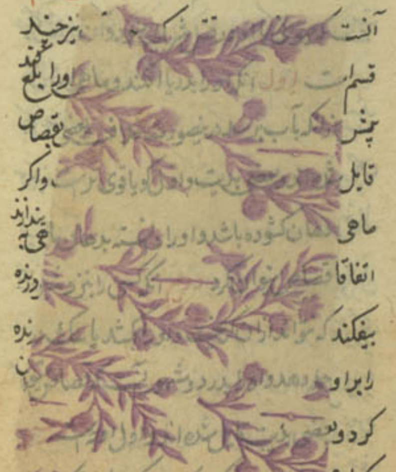
هست

هست حکم خطا دارد ودیت بر عاقله است وبر هر تقدیر آن
شخص که خود انداخته اگر بمیرد خونش هدر است واگر دیگری
او بیندازد هر دو را ضامن است بتفصیلی که مذکور شد
یازدهم اگر اقرار کند که من بجادو او را کشتم زیرا که بگواه
چنین امری که مبنی بر قصد اوست ثابت نمیتواند شد
خلافست که باقرار او او را بعوض میکشند بعضی گفته اند
بمجرد اقرار او را بعوض میتوان کشت وشیخ طوسی رحمه الله
گفته است که سحر حقیقتی ندارد واین قسم اثرها بر ان مترتب
نمیشود واو را بعوض نمیکشند اما برای حد سحر میکشند
چنانچه گذشت وبعضی گفته اند اگر بگوید بسحر او را کشتم
وسحر من غالبا کشنده است حکم عمد دارد واگر بگوید نادرا
میکشد میپرسند که قصد کشتن داشتی یا نه اگر گوید که قصد
کشتن داشتم باز حکم عمد دارد والا حکم شبیه عمد دارد واگر
گوید باسم دیگری میخواستم بکنم بغلط باسم او کردم حکم خطای محض
دارد ودیت بر عاقله است **نوع دویم** آنست که او
سبب شود وکشته شدن خود مباشر شود وآن چند قسم است
انکه زهر در طعامی کند ونزد کسی بیاورد واو بخورد

وبمیرد و اکر بداند که زهر دراین طعام کرده و عاقل و ممیز باشد
و دانسته بخورد و بر صاحب زهر کشتن خواهد بود و نه دیت
و اکر نداند که زهر در طعام کرده اند و خورد و مُرد اکثر کفته اند
اورا بعوض میکشند مطلقا و بعضی کفته اند اکر بقصد کشتن
کرده است مطلقا میکشند و اکر بقصد کشتن نکرده است و آن
مقدار زهر غالبا کشنده است اورا میکشند و الا از و دیت
میکیرند و اکر زهری در طعام صاحبخانه کرد و رفت و صاحبخانه
آن طعام را یافت و خورد و سبب هلاک او شد بعضی مطلقا
بدیت قایل شده اند و بعضی کفته اند حکم صورت سابقه دارد
دویم اکر چاه عمیقی بر سر راه کسی بکند و او را بخانهٔ خود بطلبد
و بنادانی آن مهمان در چاه بیفتد و بمیرد موجب قصاص میکردد
موافق مشهور و بعضی کفته اند اکر افتادن دران چاه غالبا
سبب هلاک میشود یا قصد قتل داشته است حکم قصاص دارد
و الا ثابت میشود سیم انکه کسی جراحتی بر کسی بزند و
مجروح دوائی زهرداری بر جراحت خود بکذارد و بمیرد
اکر جراحت کاری بوده و اورا از استقرار حیات انداخته
بوده جارح را میتوان کشت و اکر جراحت کاری نبوده

ودوائی سمی

ودوائی
سمي با آن جراحت شریک شده و اورا کشته است اکر معلوم
شود که آن جراحت کشنده نبوده و آن دوا باعث کشتن او
شده وارث میتواند قصاص همان جراحت را بکند از جارح
اکر قصاص توان کرد و الا دیت آن جراحت را بکیرند و اکر معلوم
نباشد و بهر دو مرده باشد میتواند وارث نصف دیت را
بجراحت زننده بدهد و اورا بعوض بکشد نوع سیم



آنست [illegible] بر چند
قسم است [illegible] اورا بلع کنند
پیش [illegible] بقصاص
قایل [illegible] و اکر
ماهی [illegible] بندازند
اتفاقا [illegible] درنده
بیفکند [illegible] درنده
را براو [illegible]
کرد و بعضی [illegible]
اکر ماری [illegible] و
شود تا مار اورا بکزد یا ماری را بیندازد بجانب او که اورا

وبمیرد واگر بداند که زهر در این طعام کرده و عاقل و ممیز باشد
و دانسته بخورد و بر صاحب زهر کشتن خواهد بود و نه دیت
واگر نداند که زهر در طعام کرده اند و خورد و مرد اکثر گفته اند
اورا بعوض میکشند مطلقا و بعضی گفته اند اگر بقصد کشتن
کرده است مطلقا میکشند و اگر بقصد کشتن نکرده است و آن
مقدار زهر غالبا کشنده است اورا میکشند والا از و دیت
میگیرند و اگر زهری در طعام صاحبخانه کرد و رفت و صاحبخانه
آن طعام را یافت و خورد و سبب هلاک او شد بعضی مطلقا
بدیت قایل شده اند و بعضی گفته اند حکم صورت سابق دارد
دویم اگر چاه عمیقی بر سر راه کسی بکند و اورا بخانه خود بطلبد
و بنادانی آن مهمان در چاه بیفتد و بمیرد موجب قصاص میگردد
موافق مشهور و بعضی گفته اند اگر افتادن دران چاه غالبا
سبب هلاک میشود یا قصد قتل داشته است حکم قصاص دارد
والا ثابت میشود سیم آنکه کسی جراحتی بر کسی بزند و
مجروح دوائی زهرداری بر جراحت خود بگذارد و بمیرد
اگر جراحت کاری بوده و اورا از استقرار حیات انداخته
بوده جارح را میتوان کشت و اگر جراحت کاری نبوده

ودوائی سمی

ودوائی

سمی بآن جراحت شریک شده و اورا کشته است اگر معلوم
شود که آن جراحت کشنده نبوده و آن دوا باعث کشتن او
شده وارث میتواند قصاص همان جراحت را بکند از جارح
اگر قصاص توان کرد والا دیت آن جراحت را بگیرند و اگر معلوم
نباشد و بهر دو مرده باشد میتواند وارث نصف دیت را
بجراحت زننده بدهد و اورا بعوض بکشد نوع سیم
آنست که حیوانی با او در قتل شریک شود و آن نیز چند
قسم است اول آنکه اورا بدریا افکند و ماهی اورا بلع کند
پیش از آنکه بآب برسد درینصورت خلافست بعضی بقصاص
قایل شده اند و بعضی بدیت و اول گویا قوی ترست و اگر
ماهی دهان گشوده باشد و اورا دانسته بدهان ماهی بیندازد
اتفاقا قصاص میتوان کرد دویم آنکه کسی را بنزد شیر درنده
بیفکند که نتواند از آن گریخت و اورا بکشد یا سگ درنده
را برو حمله دهد و اورا بدرد و مشهور آنست که قصاص میتوان
کرد و بعضی بدیت قایل شده اند و اول اوجه است سیم
اگر ماری بدارد بر بدن کسی که اورا بگزد یا مانع گریختن او
شود تا مار اورا بگزد یا ماری را بیندازد بجانب او که اورا

بکزد و بآن کشته شود در شق اول اتفاقا قصاص میتوان

کرد و در شق دیگر بنا بر اشهر و اقوی **چهارم** انکه جراحتی بر کسی

بزند و در تن یا کزنده مانند شیر یا مار او را نیز بکزد و بهر دو

جراحت بمیرد اکثر گفته اند که اکر دیت ازو میکیرند نصف

دیت میکیرند و اکر قصاص کنند او را نصف دیت بوارث او

میدهند و گفته اند همین حکم دارد اکر آزاد و بنده شریک شوند

در کشتن بنده اگر خواهند بنده را بعوض میکشند و نصف دیت

آن بنده را از آزاد میکیرند و بآقای غلام میدهند **پنجم**

انکه دستش را ببندد و در بیابانی که در انجا درندکان میباشند

و بیندازد او را درنده هلاک کند مشهور آنست که او را قصاص

نمیتوان کرد و می باید دیت بدهد و بعضی گفته اند احتمال

قصاص دارد **نوع چهارم** آنست که انسانی با او در قتل

با او شریک شود و آن نیز بر چند قسم است **اول** انکه دیگری

که اقوی و ادخل باشد در قتل با او شریک شود مثل انکه مردی

چاهی بکند و دیگری بیاید و شخصی را دران افکند و بمیرد

درین صورت قاتل آن کسی است که او را بچاه انداخته و بر حفر

کننده چاه چیزی لازم نمیشود و همچنین اگر شخصی کسی را

از بلندی

از بلندی بزیر اندازد و در میان راه کسی او را بشمشیر بدو نیم

کند قاتل آن کسی است که او را بشمشیر زده هرچند اگر او شمشیر

نمی زد او با فتادن میمرد **دویم** انکه شخصی کسی را نگاه دارد

و دیگری او را بکشد و شخصی دیگر نظر باو که کشته میشود کند

چنانچه ظاهر روایت و قول بعضی از اصحاب است یا دیده بانی

برای ایشان کند و اگر کسی بیاید و ایشانرا خبر کند چنانچه

ظاهر کلام بعضی از علماست گفته اند انکه کشته است بعوض میکشند

و انکه نگاه داشته است در زندان حبس میکنند تا بمیرد چنانچه

او را حبس کرد تا کشته شد و انکه نگاه میکرد دیدهایش را کور

میکنند **سیم** کسی که امر کند کسی را بکشتن کسی چند صورت

صورت دارد **اول** انکه بالغ عاقل باشد آزادی را

امر کند که کسی را بکشد نباید بکشد هرچند داند که اگر نکشد کشته

میشود زیرا که در خون تقیه نمیباشد و اگر بکشد او را میکشند

و امر کننده را در زندان حبس میکنند تا بمیرد **دویم** انکه مأمور

طفل غیر ممیز یا دیوانه باشد خواه آزاد باشد و خواه بنده مشهور

آنست که امر کننده را میکشند و بر مأمور چیزی نیست و این یکی

از ان مواضع است که سبب قوی تر است از مباشر **سیم**

انکه مامور طفل نابالغ باشد و آزاد باشد و ممیز باشد و نیک و بد
و حلال و حرام را فی الجمله فهمد در این صورت مشهور آنست که بر هیچ
یک از آمر و مامور قصاص نیست و عاقله طفل میباید دیت
بورثه مقتول بدهند و در این شق اقوال نادره دیگر هست چنانچه
شیخ طوسی قایل شده است که طفل اگر ده سالش تمام باشد
او را قصاص میکنند و امر کننده را حبس مؤبد میکنند و ابن بابویه
و شیخ مفید رحمة الله علیهما گفته اند که اگر کودک قدش پنج شبر باشد
او را قصاص میکنند گفته اند و بعضی گفته اند احتمال قصاص دارد امر یا دیت
دادن او داده اند و بنا بر قول مشهور دور نیست که کودک را
تعزیر و آمر را حبس مؤبد باید کرد **چهارم** انکه مامور غلام کودک
ممیز باشد بعضی گفته اند قصاص بر هیچ یک نیست و غلام را
به بندگی میگیرند ورثه مقتول بقدر جنایت او و آقا را حبس
مؤبد میکنند و اگر غلام طفل غیر ممیز باشد آقا را میکشند
و بعضی گفته اند دیت بر آقا لازم میشود **پنجم** انکه مامور غلام
بالغ باشد از بعضی روایات ظاهر میشود که مطلقا آقا را می کشند
که فرموده اند که غلام آدمی را از بابت شمشیر و تازیانه آدمی است
و مشهور آنست که غلام را بعوض میکشند و آقا را حبس میکنند

تا در زندان

تا در زندان بمیرد و بعضی گفته اند که اگر آقا عادت
کرده است که غلام خود را امر بکشتن مردم کند آقا را
می کشند و غلام را حبس مؤبد میکنند و الا غلام را می کشند
و آقا را حبس میکنند **قسم چهارم** انکه بگوید مرا بکش
و اگر نکشی ترا میکشم در اینصورت جایز نیست که او را بکشد
هر چند کشته شود و اگر بکشد اکثر گفته اند که هر چند بد کرده است
اما چون باذن او کرده است او را در عوض نمیکشند
و بعضی گفته اند او را در عوض میتوان کشت و بنا
بر مشهور که نکشند بعضی گفته اند دیت نیز ساقط است
و بعضی گفته اند دیت لازم میگیرند و بعضی گفته اند ...
و مسئله مشکل است **قسم ششم** انکه کسی را امر کند که خود
را بکش اشهر آنست که اگر مامور صبی غیر ممیز یا دیوانه است
آمر را قصاص میکنند زیرا که مباشر در اینجا ضعیف است
و اگر صبی ممیز یا بالغ باشد بر آمر چیزی نیست اگر اکراه نکرده
باشد و محض امر باشد و اگر او را اکراه کرده باشد که اگر
خود را نمیکشی من ترا میکشم در این شق خلافست بعضی
گفته اند آمر را میکشند مطلقا و بعضی گفته اند نمیکشند مطلقا
و بعضی گفته اند اگر قتلی شدیدتر تهدید کرده او را میکشند مثل انکه بگوید این کار در شکم
خود بزن و اگر نزنی من بر شکم تو میزنم و اگر بشدید تر

تهدید کند مثل انکه بکوید این کارد بر شکم خود بزن و الّا
ترا بمقراض ریزه ریزه میکنم در اینصورت اکراه بعمل می آید
و او را میکشند و این مسئله نیز در غایت اشکالست قسم ششم
انکه دو کواه کواهی بدهند که فلان شخص فلان مرد را کشت
و وارث بکفتهٔ ایشان نزد حاکم بیاید و طلب قصاص کند
و بحکم حاکم او را بکشند و بعد از ان معلوم شود که کواهی دروغ
داده اند قصاص تعلق بکواهان دارد اکر وارث داند
که ایشان دروغ میکویند و قصاص کند قصاص تعلق
بوارث دارد قسم هفتم اکر دو کس بر و جراحت زنند
و هر دو سرایت کند و او را بکشند مرد و قاتلند و حکمش
مذکور خواهد شد انشاء الله و اکر یکی مندمل شود و بصلاح آید
و دیکری سرایت کند و او را بکشد انکه جراحتش مندمل
شده قصاص جراحت یا دیت جراحت از و میکیرند
و او را نمیکشند و انکه جراحتش سرایت کرده است
میتوانند کشت اما خلافست که دیت جراحت او را با و
میدهند و او را میکشند یا نمیدهند نوع پنجم
هرکاه یک کس چند جراحت بر کسی زند و سرایت کند

وا و بمیرد و اکر موجب دیت باشد خلافی نیست در انکه
دیت نفس را میدهند و دیت جراحتها ساقط میشود
و اکر موجب قصاص باشند در ان سه قولست اول
انکه قصاص جراحتها را میکنند و آخر او را میکشند مثل
انکه دستش را و کوشش را و بینیش را بریده و او مرده یا بعد
از ان او را کشته این اعضا را قطع میکنند و بعد از ان
او را میکشند دویم انکه ضعیف ترست و قوی تر داخل
میشود و قصاصها ساقط میشود و او را کردن میزنند
سیم انکه اکر همه بیک ضربت شده است قصاص بر طرف
میشود مثل انکه بیک شمشیر زدن چشمها و بینی و دستها
و پاهایش را قطع کرد و مرد همین کردنش را میزنند
و آنها ساقط میشود و اکر بچند فعل کرده همه را بعمل میآورند
مثل انکه اول چشمهایش را کند و بعد از ان کوشهایش را
برید پس زبانش را برید پس دستها و پاهایش را
برید وارث نیز چنین میکنند و اکر نمرد کردنش را میزنند
و این قول اشهر و اقوی است فصل سیم در بیان
احکام اشتراک جنایاتست و در ان چند مقصدست

اول هرگاه چند نفر یکشخص را بکشند خواه بزاوجرح بزنند که معلوم باشد که جرح همه دخل در کشتن داشته یا همه اورا بگیرند و ازبام بزیر اندازند یا بدریا اندازند یا ریسمانی در گلویش کنند و همه بکشند تا بمیرد قصاص تعلق بهمه میگیرد اما اگر یکی گوشش را برید و باقی بر وخنجر زدند تا مرد بر آنکه گوشش بریده همان قصاص گوش است و بر آنها قصاص نفس و وارث که ولی خونست اگر بدیت راضی شود از همه یکدیت میگیرند و اگر ده کس کشته باشند از هر یک ده یک دیت میگیرند و اگر خواهند قصاص کنند میتوانند همه را بکشند اما دیت زیاده از یک کسی را بهم ورثه قاتلها میباید بدهد مثل آنکه ده کس باشند نه دیت میباید بدهد و آن نه دیت میان ورثه ده نفر بالسویه قسمت میشود و وارث هر یک ده یک مجموع را میبرد و اگر یک کس را بکشند نه یک دیت را بورثه آن که کشته میدهد و ابزا از نه قاتل زنده میگیرند از هر یک یک ده یک و بر و نقصانی وارد نمیشود و اگر ده کس را بکشد بهر یک از وارث ده مقتول نه ده یک میدهد و از هشت نفر که کشته

هشت

هشت ده یک میگیرند و یک دیت تمام از کیسه او میرود و اگر پنج نفر را بکشد چهار دیت از خود میدهد و نیم دیت را از زنده‌ها میگیرد و همچنین اگر چند نفر دست بر روی کاردی بگذارند همه زور کنند و دست کسی را جدا کنند اگر دیت بگیرند از همه یک دیت میگیرند که نصف دیت آدمی باشد و اگر خواهد دست همه را می‌برد و زیاده بر دیت یکدست را میدهد بایشان و اگر دست یکی را ببرد تفاوت دیت را از آنها میگیرد و باو میدهد مثل آنکه سه کس بودند اورا ببرید و او دست یک کس را ببرد دو ثلث دیت دست میگیرد و از کیسه او چیزی نمیرود و اگر دست دو تا را ببرد یک دیت دست از خود میدهد دوم هرگاه دو زن آزاد مسلمان در کشتن یکمرد شریک شوند میتوانند هر دو را بکشد و چیزی ندهد برای آنکه دیت زن نصف دیت مرد است و اگر زیاده از دو زن یکمرد را کشته باشند میتواند همه را بکشد و تفاوت دیت را بدهد و همچنین اگر چند کنیز کافره ذمیه مسلمانی را کشته باشند همه را میتواند کشت و تفاوت قیمت یا دیت همه را با دیت مرد آزاد حساب میکنند

را باو میدهد و از دو نفر دیگر از هر یک ثلث دیت دست

چند

اگر قیمت با دیت مجموع زیاده از دیت مرد آزاد باشد زیادتی را
میدهد سیم هرگاه مردی و زنی شریک شوند در کشتن مردی
اگر دیت گیرد وارث هر یک نصف دیت را میدهند و اگر
هر دو را بکشد وارث نصف دیت میدهد و مشهور آنست
که نصف دیت را بورثه مرد میدهد و بورثه زن چیزی نمیدهد
و بعضی گفته‌اند ثلث را بورثه زن میدهد و دو ثلث را بورثه مرد
میدهد بنا بر مشهور و بعضی گفته‌اند نصف دیت خود را میدهد
و هر جا که رد باید کرد گفته‌اند اول رد را میدهند و بعد از آن
استیفای قصاص میکنند چهارم هرگاه بنده و آزادی شریک
شوند در کشتن مرد آزادی عمدا وارث میتواند هر دو را
بکشد پس نصف دیت بورثه آزاد میدهد و اما اگر غلام
قیمتش بقدر نصف دیت باشد زیادتی را با آقا میدهد تا بقدر
دیت حرّ و اگر قیمتش زیاده از دیت حر باشد زیادتی را
اعتبار نمیکنند و نصف دیت آزاد را با آقا میدهد و اگر اختیار
کشتن آزاد کند و بنده را نکشد نصف دیت آزاد را بورثه
او میدهد و آقا غلام را میدهد اگر کمتر از نصف دیت آزاد
باشد نصف دیت آزاد را میدهد اگر کمتر از قیمت غلام باشد

و اگر مرد را کشد زن نصف دیت
مرد را بورثه مرد میدهد م

قیمت

و در صورت

و در صورت اول زیادتی که بوارث داده از کیسه او میرود
و اگر اختیار کشتن بنده تنها بکند و قیمتش بقدر نصف دیت
باشد یا کمتر بر آقا چیزی لازم نمیشود و وارث از آزاد نصف
نصف دیت میگیرد و اگر قیمتش زیاده از نصف دیت آزاد باشد
زیادتی را با آقا میدهد مگر آنکه زیادتی زیاده از نصف دیت
آزاد باشد که آنرا با آقا نمیدهد و بقدر نصف دیت میدهد
و اگر اختیار کشتن هیچیک نکند آزاد نصف دیت را میدهد
و آقای غلام قیمت غلام را میدهد و اگر زیاده از نصف دیت
نباشد و اگر زیاده باشد نصف دیت را میدهد اگر وارث
راضی شود و الا وارث بقدر جنایت از غلام مالک میتواند
شد که به بندگی بگیرد و در مسئله اقوال دیگر هست که ذکر
آنها موجب تطویل است پنجم هرگاه غلامی و زنی
شریک شوند در کشتن مردی اگر ورثه هر دو را بکشد
بورثه زن چیزی نمیدهد و با آقای غلام نیز چیزی
نمیدهد اگر قیمتش زیاده از نصف دیت آزاد نباشد
و اگر زیاده باشد زیادتی را میدهد تا نصف دیت
و زیاده از نصف را نمیدهد و اگر زن را بکشد به تنهایی

و آقای غلام قیمت غلام را میدهد اگر زیاده از نصف
دیت نباشد و اگر زیاده باشد نصف دیت را
میدهد م

غلام را به بندگی میتواند گرفت مگر آنکه قیمتش زیاده از
نصف دیت مقتول باشد که زیاده را با آقا میدهند و اگر
غلام را بکشند پس اگر قیمتش بقدر نصف دیت یا کمتر
باشد چیزی بآقا نمیدهند و اگر زیاده باشد زیاده را
میدهند تا نصف دیت آزاد و از زن نصف دیت را میگیرند
فصل چهارم در بیان شرایط قصاص است و دران
پنج شرطست اول مساوی بودن در آزادی یا بندگی
و دران چند مقصد است دویم در قتل عمد مرد آزاد را
بعوض زن میکشند و بعوض زن آزاد میکشند اما بشرطی
که ورثه زن نصف دیت را بدهد بورثه مرد و زن آزاد
را بعوض زن آزاد میکشند و بعوض مرد آزاد میکشند
و مشهور آنست که با کشتن زن بعوض مرد تفاوت دیت
را نمیگیرند و روایتی وارد شده است که تفاوت را
میگیرند از مال زن یعنی نصف دیت مرد و کسی از علما
گویا صریحا باین قایل نشده است سیم در دیت اعضا
مرد و زن مساویند تا بثلث دیت کل برسد چون
دیت عضو بثلث رسید یا زیاده دیت عضو زن

نصف

نصف دیت عضو مرد میشود مثل آنکه مردی اگر یک انگشت
زنی را ببرد ده شتر میدهد و اگر دو انگشت زن را ببرد بیست
شتر میدهد و اگر سه انگشت ببرد سی شتر میدهد
و اگر چهار انگشت زن را ببرد بیست شتر میدهد برای آنکه
بثلث دیت رسیده و در مرد چهل شتر است و در زن بیست
شتر است چهارم غلام را بعوض غلام و کنیز را بعوض
کنیز میکشند و همچنین کنیز را بعوض غلام و غلام را بعوض
کنیز میکشند اگر قیمت قاتل مساوی قیمت مقتول باشد
یا کمتر باشد و اگر قیمت قاتل زیاده باشد بعضی گفته‌اند قصاص
کردن مشروط است بانکه تفاوت قیمت را بآقا بدهد و اختیار
قصاص با آقای مقتول است اگر قصاص کند جایز است بنحوی
که مذکور شد و اگر دیت طلب کند تعلق میگیرد ببدن غلام
اگر قیمت غلام قاتل و مقتول مساوی باشد آقای مقتول
میتواند او را به بندگی بگیرد و اگر آقای قاتل قیمت غلام مقتول
را بدهد اکثر گفته‌اند که میتواند کرد بدون رضای آقای
مقتول اشکالی دارد و اگر قیمت قاتل زیاده باشد بقدر قیمت
مقتول آقای او به بندگی میتواند گرفت مثل مقتول قیمتش

پنج تومان باشد و قاتل قیمتش ده تومان باشد نصف قاتل را
به بندگی میگیرد و نصف دیگر از آقای قاتل خواهد بود و اگر
قیمت قاتل کمتر از مقتول باشد همان غلام را قصاص میتواند
کرد و زیادتی را آقای قاتل غرامت نمیکشد اینها در صورتست
که عمدا کشته باشد و اگر بخطا کشته باشد آقای قاتل اختیار
دارد اگر میخواهد غلام را میدهد و اگر میخواهد قیمت غلام
مقتول را میدهد و گفته اند اگر قیمت غلام قاتل کمتر است
قیمت قاتل میدهد و اگر قیمت مقتول کمتر است قیمت مقتول
میدهد و اگر قیمت قاتل زیاده از قیمت مقتول است بقدر
قیمت مقتول را از قاتل بمولای قاتل میدهد و زیادتی
از آقای قاتل خواهد بود و چون بعضی از اخبار دلالت
میکند بر آنکه مطلقا قیمت قاتل و مقتول را اعتبار کند
از برای مولای قاتل و براءت ذمت او احوط است
و نسبت بمولای مقتول احوط آنست که زیاده از اقل الامرین
را نگیرند و کلام اصحاب درین مسئله تشویش بسیار دارد
پنجم اگر شخصی دو غلام داشته باشد و یک غلام او
دیگری را بکشد آقا اگر میخواهد قصاص میکند و بعوض

میکشد

اعتبار دارد و اگر اکثر الامرین از قیمت قاتل

میکشد و اگر میخواهد عفو میکند و همچنین اگر غلام آقای خود را
بکشد اگر وارث خواهند میکشند او را و اگر خواهند می بخشند
ششم اگر بنده آزادی را بکشد عمدا بنده را بعوض میتوان
کشت و وارث مخیر است میان آنکه او را بکشد یا به بندگی
بگیرند بنابر مشهور و اقوی و بعضی گفته اند برضای آقا
به بندگی نمیتواند گرفت و اگر غلامی جراحتی کند آزادی را
عمدا مجروح میتواند که او را همان جراحت بکند اگر مورد قصاص
باشد و اگر دیت طلب کند مولا باید دیت آن جراحت را
بدهد و بعضی گفته اند اگر دیت کمتر از قیمت غلام است دیت را
میدهد و الا قیمت غلام را میدهد و اگر مولا دیت ندهد
اگر دیت جمیع قیمت غلام را احاطه کرده است غلام را به بندگی
میگیرد و اگر خواهد میگوید غلام را بفروشند و بقدر دیت
برمیدارد و باقی از آقا خواهد بود و اگر کشتن یا جراحت
کردن بخطا باشد آقا مخیر است میان آنکه دیت را بدهد
یا غلام را بدهد بقدر دیت و اکثر گفته اند اگر دیت کمتر
از قیمت غلام است دیت را میدهد و الا قیمت غلام را
میدهد و زیادتی دیت بر او لازم نیست و اقوال و احتیاطی

نه بقدر دیت از او میگیرد و به بندگی

که اکر اول غلام را غصب کند و آخر چنین کاری بکند درین
صورت آقا هم غلام را میکیرد و هم قیمتش را در هر دو صورت
اکر جنایت مستوعب قیمت نباشد غلام را نکاه میدارد و ارش
جنایت را میکیرد مثل انکه یک دست غلام را ببرد غلام از آن آقا است
و نصف قیمت را میکیرد و اکر جنایت مستوعب قیمت را دو کس
بکند مثل انکه یک دستش یک کس ببرید و دیکری دست دیکرش
را ببرید اکثر کفته اند آقا غلام را نکاه میدارد و از هر یک نصف
قیمت میکیرد **شرط دویم** در قصاص آنست که قاتل و مقتول
در دین مساوی باشند و درین باب چند مطلب است
اول بدانکه مسلمان را عوض کافر نمیکشند خواه کافر جزیه دهد
یا در امان مسلمانی باشد یا حربی باشد و اکر جزیه ده را بکشد
که از یهودان یا ترسایان یا کبران باشد حاکم شرع اورا
تعزیر میکند و دیت ذمی میدهد چنانچه مذکور خواهد شد
و اکر عادت کرده باشد بکشتن ایشان مکرر کشد میان علما
خلافست بعضی کفته اند که اورا میکشند بقصاص بعد از انکه
وارث کافر تفاوت دیت مسلمان و ذمی را بوارث مسلمان
بدهد و بعضی کفته اند که امام اورا بحد میکشد که فساد

و بعضی کفته اند غلام را بهر دو میدهد
و از هر یک نصف قیمت میکیرد

در زمین

در زمین میکند نه بقصاص و تفاوت دیت نمیکیرند و بعضی
کفته اند مطلقا اورا نمیکشند بلکه تعزیر میکنند و دیت ذمی را
میکیرند و مرد ذمی را بعوض مرد ذمی و زن ذمیه را می‌کشند
و اکر مقتول زن باشد نصف دیت ذمی را وارث زن میدهد بورثه
قاتل و زن ذمیه را بعوض مرد ذمی و زن ذمیه را می‌کشند
و اکر بعوض مرد کشند چیزی ورثه زن نمیدهند چنانچه در
مسلمان کذشت **دویم** اکر کافر ذمی مسلمانی را بکشد عمدا
اشهر آنست که اورا و مالش را بورثه مقتول میدهند اکر
خواهند اورا میکشند برخصت امام و اکر خواهند به بندکی
میکیرند و فرزندان نا بالغ اورا نیز به بندکی میکیرند
و بعضی کفته اند فرزندانرا به بندکی نمیتوان کرفت و خالی از
قوتی نیست و بعضی کفته اند اورا به بندکی میکیرند مالش از ایشان
خواهد بود و اکر اورا بکشند مالش را نمیکیرند و مدلول آیات
معتبر که درین باب وارد شده آنست که اورا و مالش را
بورثه میدهند اکر خواهند اورا میکشند و اکر خواهند بنده خود
میکردانند و فرزندان در حدیث ذکر نشده و اکر بعد از
کشتن مسلمان شود اورا نمیتوان کشت و اسلام مانع قتل او

دیت

سلمان

شود

نمیشود یا اورا میکشند یا دیت ازو میگیرند و متعرض اموال
و اولاد او نمیشوند اما اورا به بندگی نمیتوان گرفت و اگر
بعد از آنکه اورا به بندگی گرفتند مسلمان شد بندگی او برطرف
نمیشود اینها همه در صورتیست که مسلمان اورا بعمد کشته باشد و اگر
بخطا کشته باشد شیخ طوسی رحمه الله گفته است که اگر مالی دارد
دیت را از مال او میگیرند و اگر مالی ندارد امام علیه السلام
دیت را از بیت المال میدهد زیرا که ایشان بمنزله بندگان
امامند و جزیه بامام میدهند و شیخ مفید رضی الله عنه گفته است
که در خطا دیت را از عاقله او میگیرند و ابن ادریس گفته است
دیت را مطلقا امام علیه السلام میدهد خواه مال داشته باشد
و خواه نه مؤلف گوید که در شبهه عمد ظاهر ادله آنست که دیت
را از مال ذمی بگیرند سیم اگر کافری کافر دیگر بکشد و مسلمان
شود اورا بعوض نمیکشند و اگر کشته شده از اهل ذمه
باشد دیت اورا میدهد چهارم اگر ولد الزنا را مسلمان
حلال زاده بکشد مشهور آنست که اگر پیش از بالغ شدن
ولد الزنا باشد اورا بعوض نمیکشند و ظاهر کلام ایشان آنست
که دیت هم ندارد و اگر بعد از بلوغ ولد الزنا و اظهار اسلام

اورا

اورا بکشد مشهور آنست که اورا بعوض میکشند و بعضی گفته اند
حکم کافر دارد و حلال زاده را بعوض او نمیکشند پنجم
اگر کافر ذمی مسلمانی را که مرتد شده باشد بکشد گفته اند
اورا میکشند در عوض و اگر مسلمان مرتد را بکشد قصاص
نمیکنند اجماعا و در دیت خلافست و مشهور آنست که دیت
هم ندارد و اگر مرتد ذمی را بکشد خلافست که آیا اورا
بعوض میکشند یا نه و مسئله اشکالی دارد ششم
اگر کسی را که قصاص برو واجب شده باشد غیر وارث مقتول
بدون اذن او بکشد مشهور آنست که اورا بعوض میتوان کشت
و اگر کسی که بر او قتل واجب شده باشد بسبب زنا و لواط و غیره
امام یا حاکم شرع اورا بکشد نامشروع کرده است اما بر او قصاص
و دیت نیست شرط دویم در قصاص آنست که قاتل پدر
مقتول نباشد و در آن چند مسئله است اول آنکه اگر
شخصی فرزند خود را بکشد پدر را بعوض فرزند نمیکشند
هر چند بعمد کشته باشد بلکه واجب است که اگر عمدا کشته باشد
کفاره قتل خطا و دیت بدهد و گفته اند اجداد پدری
را نیز بعوض فرزند نمیکشند و فرقی نیست میان آنکه

اذن

عمد بدهد و دیت بسایر ورثه بدهد و حاکم
شرع اورا تعزیر میکند و اگر بخطا کشته باشد
کفاره قتل جمع

مقتول پسر باشد یا دختر و فرزند را بعوض پدر میکشند
و مادر را بعوض فرزند و فرزند را بعوض مادر نمیکشند
و اجداد و جدات پدری را بعوض فرزندزاده و
فرزندزاده را بعوض ایشان میکشند و سایر خویشان
را بعوض یکدیگر میکشند دویم هرگاه پدر کسی زن
خود را که مادر آن فرزند باشد بکشد آیا فرزند طلب
قصاص مادر از پدر میتواند کرد خلافست و مشهور
میان علما آنست که نمیتواند کرد و دیت میتواند گرفت
و بعضی گفته اند قصاص میتواند کرد سیم هرگاه دو
فرزند بی سعادت بوده باشد یکی مادر را بکشد و دیگری پدر
را فرزندی که مادر را کشته است میتواند که پدرکش را
بکشد و پدرکش نیز مادرکش را میتواند کشت و اگر نزاع
شود میان ایشان که هریک خواهند پیشتر بکشند حاکم
شرع قرعه میزند باسم هریک که برون آید دیگری را میکشد
بعد از آن ورثه فرزند مقتول او را میکشند چهارم
در قصاص آنست که قاتل کامل العقل باشد و در ان چند
مسئله است اول اگر دیوانه عاقلی یا دیوانه را بکشد

مادری وجدات

ورا

اورا بعوض نمیکشند بلکه دیت از عاقله او میگیرند و اگر
در حالت عقل بکشد و بعد از ان دیوانه شود او را می کشند
دویم اگر طفل نابالغی کسی را بکشد خواه مقتول بالغ باشد
و خواه کودک او را بعوض نمیکشند بلکه دیت از عاقله
او میگیرند و بعضی گفته اند اگر طفل ده سالش تمام باشد
او را قصاص میکنند و بعضی گفته اند اگر قامتش پنج شبر
باشد او را قصاص میکنند و این دو قول میان متاخرین
متروک است سیم اگر بالغی طفل نابالغی را بکشد مشهور
میان علما آنست که او را بعوض میتوان کشت و ابو الصلاح
رحمه الله قایل شده است که او را نمیکشند و دیت از و
میگیرند چهارم هرگاه عاقلی دیوانه را بکشد اگر دیوانه
قصد او کرده و او از خود دفع کرده و دیوانه کشته شده
خونش را هدر است نه قصاص لازم میشود و نه دیت
و روایت معتبری وارد شده است که درینصورت دیت
را از بیت المال میدهند و اگر بی سبب او را کشته اگر بعمد
کشته باشد یا بشبهه عمد او را نمیکشند و دیت از مال
او میگیرند و اگر بخطا کشته است دیت بر عاقله اوست

پنجم اگر مستی که عقلش زایل شده باشد کسی را بکشد
بنحوی که اگر مست نمی بود مستحق قصاص میشد خلافست
اکثر گفته اند که قصاص میتوان کرد و بعضی گفته اند دیت
میگیرند و اگر کسی بنادانی مسکری خورده باشد و مست شده
یا دوائی که باعث بیهوشی او شده باشد باو داده باشند
و بنادانی خورده باشد یا بجبر شراب در گلوی او
ریخته باشند در اینصورت ظاهرش آنست که قصاص
نباشد **ششم** اگر کسی در خواب کسی را بکشد براو قصاص
نیست و دیت در مال اوست و بعضی گفته اند دیت بر عاقله
اوست **هفتم** مشهور میان متاخرین علما آنست
که کور حکم بینا دارد در قتل عمد و خطا و جمعی از علما قایل
شده اند که عمد کور نیز حکم خطا دارد و در بعضی روایات
وارد شده است که دیت را از عاقله او میگیرند در سه سال
و اگر عاقله نداشته باشد دیت را از مال او میگیرند در
سه سال و در روایت دیگر وارد شده است که از مال او
میگیرند و اگر نداشته باشد امام علیه السلام میدهد از
بیت المال **هشتم** در قصاص آنست که خونش بحسب

شرع

شرع محفوظ باشد و قتل بر او واجب نشده باشد پس
اگر مسلمانی مرتدی را بکشد یا زانی که زنای او ثابت
شده باشد و مستحق قتل شده باشد در عوض او را نمی کشند
و همچنین قصاص نمیباشد برای کسی که قصاص
بر او لازم شده در جراحتی و او را قصاص کنند
و بسبب آن بمیرد مثل آنکه دست کسی را بریده دست او را
بعوض بریدند و هر چند سعی کردند خون قطع نشد تا او
مرد یا آنکه حد زنا یا غیر آن بر زدند و او مرد در اینها
قصاص نمیباشد **فصل پنجم** در بیان دعوای قتل
است و آنچه قتل بآن ثابت میشود و در آن دو مقصد است
اول در بیان مدعی و کیفیت دعوی است شرط است
در مدعی که بالغ و عاقل و رشید باشد در وقت دعوی
و آنکه دعوی بر کسی کند که صدور فعل از او ممکن باشد
پس اگر دعوی بر کسی کند که معلوم باشد که در
وقت کشته شدن مقتول در آن محل نبوده دعوی او
را نمی شنوند مثل آنکه و همچنین اگر دعوی کند اجتماع
جماعتی را بر قتل یک کس که اجتماع ایشان بر آن امر

ممکن نباشد نمی‌شنوند مثل آنکه گوید که جمیع اهل شهر جمع شدند
و او را کشتند و اگر ازین دعوی برگردد و بگوید ده نفر
جمع شدند و او را کشتند مشهور آنست که میشنوند و
بعضی شرط میدانند که می باید دعوی مفصل و محرر باشد
پس اگر دعوی کند که میدانم که فلان شخص پدرم را کشته
و نمیدانم بعمد کشته است یا بشبهه عمد یا بخطا نمی‌شنوند
دعوی او را و بعضی گفته‌اند میشنوند و دیت میگیرند
اگر چنین ثابت شود و اگر گوید که میدانم که او بعمد کشته
اما نمیدانم که شریکی داشت یا نه بعضی گفته‌اند بعد از ثبوت
امر بصلح میکنند بر مقداری از دیت و همچنین خلافست
در آنکه اگر دعوی کند که یکی ازین دو نفر پدرم را کشته‌اند
یا یکی ازین ده نفر کشته‌اند بعضی گفته‌اند دعوایش باطلست
و بعضی گفته‌اند میشنوند و میتوانند هر یک را قسم داد و اگر
گواه بگذراند که گواهان نیز چنین مجمل گواهی دهند میشنوند
برای آنکه اگر بثبوت نرسد لوث ثابت میشود برای هر
یک که برگردد وارث دعوی یکی بخصوص بکند قسامه
خواهد بود چنانچه انشاء الله مذکور خواهد شد و شروط

دیگر

دیگر آنست که دعوای او مشتمل بر تناقض نباشد مثل آنکه اولا
دعوی کند که زید بتنهائی پدرم را کشته است یا با زید شریک بوده
است مشهور آنست که دعوای اول و دوم هیچیک را نمیشنوند
و بعضی گفته‌اند اگر دوم تصدیق او کند و بگوید من کشته‌ام
میشنوند و اگر اول تصدیق کند و او برگردد بدعوی اول
بعضی گفته‌اند میشنوند و اگر هر دو اقرار کنند و بعضی گفته‌اند
هر یک را که او تصدیق کند بر او لازم میشود و بعضی احتمال
داده‌اند که قصاص از هر دو ساقط شود و بهر یک نصف
دیت لازم شود و اگر دعوای عمد کند و بعد از آن برگردد
و بگوید شبهه عمد بود یا خطا بود مشهور آنست که مسموع است
و باید اثبات کند **مقصد دوم** در آنچه دعوای قتل
بآن ثابت میشود آن سه چیز است **اول** اقرار قاتل بآنکه
کشته است او را و اکثر علما را اعتقاد آنست که یکمرتبه اقرار
کافیست و بعضی گفته‌اند بدو مرتبه ثابت میشود و شرط آنست
که اقرار کننده بالغ و عاقل و مختار و آزاد باشد پس اگر طفل
نابالغ یا دیوانه اقرار کند اعتبار ندارد و اگر کسی بجبر
و شکنجه اقرار کند اعتبار ندارد و اگر بنده اقرار کند اعتبار

پس دعوی کند که عمرو تنها او را کشته است

ندارد چون حق آقا باو تعلق دارد و اگر آقا تصدیق کند ثابت میشود
و اگر آقا اقرار کند بچیزی که موجب قصاص است در حق بنده
اعتبار ندارد و اگر اقرار کند بامری که موجب دیت باشد
میشنوند هرچند بنده اقرار نکند و تعلق میگیرد برقبه بنده
موافق مشهور و اگر سفیه که اموال خود را ضایع کند یا کسی که
قرض بسیار بهم رسانیده باشد که زیاده از اموالش باشد و حاکم
شرع او را منع کرده باشد از تصرف در اموالش و اگر او را
اقرار بقصاص کند ثابت میشود و اگر اقرار کند بموجب دیت
اکثر گفته اند ثابت میشود اما با قرض خواهان در مفلس شریک
شریک نمیشود بعد از ادای قرضها اگر مالی بهم رساند میدهد
و اگر یکی اقرار کند که من او را بعمد کشتم و دیگری اقرار کند که
من او را بخطا کشتم وارث مخیرست میان هر دو و هر یک
را که اختیار کند دعوی او از دیگری ساقط میشود و اگر یکی
اقرار کند که من او را عمدا کشتم پس دیگری گوید که من کشتم

اقرار

او نکشته است پس اول از اقرار خود برگردد قصاص و دیت
از هر دو ساقط میشود و امام علیه السلام از بیت المال
دیت را میدهد بنابر مشهور و بعضی گفته اند وارث

مخیرست

مخیرست هر یک را که اختیار میکند میکشد و دست از دیگری برمیدارد
و سند مشهور روایتست که از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که در زمان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
مردی را بخدمت آنحضرت آوردند که او را در خرابه دیده بودند
که کارد خون آلودی در دست داشته و کشته در آن خرابه بود
که در خون خود دست و پا میزد حضرت امیر از او پرسید
که چه میگوئی گفت یا امیر المؤمنین من او را کشتم حضرت فرمود
که ببرید او را و بعوض مقتول قصاص کنید در اثنای راه که
او را می بردند که قصاص کنند مردی بسرعت تمام آمد و گفت
تعجیل مکنید و او را بخدمت حضرت برگردانیده چون بخدمت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمدند آن مرد دویم گفت والله
یا امیر المؤمنین او مقتول نیست و کشته من کشته ام حضرت
بمرد اول گفت چه باعث شد ترا که اقرار بر جان خود کردی
گفت یا امیر المؤمنین چه میتوانستم گفت و حال آنکه این گروه
بسیار بر من گواهی میدادند و مرا با کارد خونین نزد کشته
یافتند که خون از او میرفت و من نزد او ایستاده بودم
از ترس کتک اقرار کردم و من مرد قصابی بودم گوسفندی

در پهلوی این خرابه گذشتم و مرا بول گرفت و کارد در دست
داخل خرابه شدم که بول کنم ناگاه این کشته را دیدم که در خون
خود میطپید بتعجب در او نظر میکردم که این جماعت داخل
خرابه شدند و مرا گرفتند حضرت امیر علیه السلام فرمود که هر دو
را ببرید نزد حضرت امام حسن علیه السلام و بپرسید که حکم
در باب اینها چیست چون هر دو را نزد حسن مجتبی علیه السلام
بردند و قضیه را عرض کردند فرمود که بگوئید بحضرت
امیر کبیر صلوات الله علیه که این مرد یکس را کشته و یکشخص
دیگر را زنده کرده و از کشتن نجات داده و حق تعالی میفرماید
وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا یعنی هر که
زنده کرداند نفسی را چنانست که زنده کردانیده است همه
مردم را دست از هر دو باید برداشت و دیه مقتول را
از بیت المال باید داد چون بحضرت امیر علیه السلام عرض
کردند تقویت حکم آنحضرت نمود و دیه را از بیت المال
داد دویم گواهست و خلافی نیست در آنکه بدو گواه عادل
مرد قصاص ثابت میشود و بعضی گفته اند که بگواهی یکمرد دو
زن عادل نیز ثابت میشود قصاص و جمعی از علما گفته اند

که شهادت



که بشهادت ایشان قصاص ثابت نمیشود اما دیت لازم میشود
هر چند بر عمد شهادت داده باشد اما فعلی که موجب دیت
باشد مثل قتل شبه عمد یا خطا یا جراحتها که در آنها قصاص
نمیباشد و دیت میباشد مانند شکستن استخوان یا جراحتی
که باندرون رسیده باشد اینها بیکمرد و دو زن و یکمرد عادل
و قسم ثابت میشود بنابر مشهور و در شهادت شهود شرط
است که صریح شهادت دهند مثل آنکه بگویند شمشیر براو
زد و بهمان زدن مرد یا آنکه بسبب آن بیمار شد و بهمان
بیماری مرد و اگر در اینصورت قاتل گوید که راست میگویند
که بیمار شد اما بآن بیماری نمرد بسبب دیگر مرد بعضی گفته اند
قول او مسموع است با قسم و ایضا شرطست که گواهی گواهان
با یکدیگر موافق باشد پس اگر گواه گوید که او را در اول روز
کشت و دیگری گوید در آخر روز یا یکی گوید که در خانه کشت
و دیگری گوید که در بازار کشت یا یکی گوید بخنجر کشت و دیگری
گوید بشمشیر کشت ثابت نمیشود و خلافست که در اینصورت
آیا لوث ثابت میشود برای قسامه یا نه و اگر یکی شهادت
دهد که دیدم که او را کشت و دیگری گوید که از او اقرار شنیدم



که اورا کشته ثابت نمیشود کشتن اما لوث متحقق میشود و اگر یکی
گوید که اقرار کرد که اورا عمداً کشته‌ام و دیگری گوید که اقرار کرد
که اورا کشته‌ام این تصریح بعمد نکرد اصل کشتن ثابت میشود
و در نوع کشتن قول قاتل مسموع است و اگر یکی گوید که اورا
عمداً کشت و دیگری گوید اورا کشت و بر عمد شهادت
ندهند مشهور آنست که قتل ثابت نمیشود اما لوث متحقق
میشود و درین باب چند مسئله است **اول**
آنکه اگر دو کس بر دو کس گواهی دادند که فلان شخص را
کشته اند پس آن دو کس بر گواهان شهادت دادند که
گواهان اورا کشته اند اگر وارث مقتول تصدیق دو گواه
اول کرد بر دو مرد ثانی ثابت میشود و اگر تصدیق دو مرد
دیگر کرد قصاص از هم بر طرف میشود **دویم** اگر دو گواه
گواهی دهند بر دیگری که او کشته است در این مسئله خلافست
بعضی گفته اند هیچیک را نمیکشند و از هر یک نصف دیت
میگیرند و اگر گواهی بعمد یا شبه عمد دهند و اگر بر خطا
گواهی دهند از عاقله هر یک نصف دیت میگیرند و بعضی
گفته اند وارث مخیر است تصدیق هر یک از گواهان

که میکنند

بر شخصی که مقتول را کشته است و دو
گواه دیگر گواهی دهند

که میکنند اورا که گواهی برای او داده اند میکشند و در مسئله
اقوال دیگر نیز هست و محل اشکالست **سیم** هرگاه دو
گواه عادل شهادت دهند بر مردی که شخصی را کشته است
پس مردی دیگر بیاید و بگوید من کشته‌ام اورا و این مردی
که گواهان بر او گواهی داده اند بیگناه است در اینصورت
میان علما آنست که وارث میتواند بکشد آن کسی را که
بر او گواهی داده اند و آنکه اقرار کرده است نصف دیت
را میدهد بوارث آن شخصی که اورا قصاص میکنند و میتواند
که اورا بکشد که اقرار کرده است که من تنها کشتم اورا و میتواند
وارث مقتول هر دو را بکشد اما باید نصف دیت بدهد
بوارث آنکه گواه بر او گواهی داده و نمیدهد چیزی بوارث
آنکه اقرار کرده است و اگر بدیت راضی شود از هر یک نصف
دیت میگیرند و این مضمون روایت صحیح است که درین
باب وارد شده است و بعضی قایل شده اند که مخیر است
وارث میان قصاص هر یک که خواهد **سیم** از آنها که قتل
بآنها ثابت میشود قسامه است یعنی قسمی چند که مدعیان خون
بخورند و بآن ثابت کنند خون را و حق تعالی برای احتیاط

مشهور

و چیزی بوارث او نمیدهد برای آنکه
اقرار کرده است

در خون مسلمانان و عدم جرات فسقه بر قتل ایشان در خون
اول قسم را بر مدعی قرار داده و اگر رد کند مدعی علیه بخلاف
حکم اموال که اول قسم متوجه مدعی علیه میشود اگر گواه نباشد
و اگر رد کند مدعی قسم میخورد و بعضی گفته اند که اگر رد نکند و
نکول از قسم کند باز ثابت میشود اما قسامه در جائیست که
که لوث باشد یعنی قرینه باشد که افاده ظن کند بر صدق
قول مدعی که اگر لوث نباشد بروش سایر دعواها یک قسم
متوجه مدعی علیه میشود و بیک قسم دعوی از او ساقط میشود
و اگر قسم را رد کند مدعی قسم میخورد مثل سایر دعاوی و درین
مقام چند بحث است اول در تحقیق لوث و آن چنانچه
مذکور شد امریست که مفید ظن باشد بر آنچه مدعی دعوی
میکند مثل آنکه یک گواه عادل گواهی دهد که او کشته است یا
جمعی از فساق یا کفار یا زنان یا اطفال گواهی دهند که از
گفته ایشان ظن قوی بهم رسد که او کشته است یا ببیند که او
تازه کشته شده و کسی حربه خون آلودی دارد و نزدیک
او ایستاده یا نزدیک میگذرد یا کشته در خانه جماعتی یافت
شود یا آنکه کشته در میان قبیله یا قلعه یا قریه کوچکی یا محله

یافت

یافت شود میان ایشان دشمنی ظاهری بوده باشد
در حق ایشان لوث خواهد بود بنابر مشهور که اگر وارث
خون دعوی قتل کند بر ایشان یا بر بعضی از ایشان
قسم یاد میتوانند کرد برای اثبات دعوای خود یا آنکه
از دور ببیند که مردی حربه حرکت میدهد و بکار میفرماید
و چون نزدیک بیایند کشته را ببینند این نیز موجب
لوث است یا آنکه یک عادل یا دو عادل شهادت بدهند
که یکی ازین دو شخص او را کشته در حق هر یک لوث
متحقق است که اگر وارث یکی را تعیین کند قسم میتواند
یاد کرد و همچنین اگر جماعتی پراکنده شوند و کشته در
میان افتاده باشد در وقت مجادله لوث در حق هر یک
ثابت است و اگر کشته را در میان دو قریه بیابند
بهر یک که نزدیکتر است لوث نسبت بآنها متحقق است
و اگر نسبت بهر دو مساوی باشد نسبت بهر دو لوث
ثابت است اما بشرط عداوت ظاهری که میان او و ایشان
بوده باشد و اگر مقتول پیش از مردن بگوید فلان مرا
ضربت زد موجب لوث نیست بنابر مشهور و بعضی گفته اند

اندلوث است و مشهور آنست که در لوث شرط نیست که اثر
جراحتی بوده باشد زیرا که ممکنست که کشتن بگرفتن نفس
یا فشردن خصیه و امثال اینها بوده باشد و اگر کشته را در
خانهٔ بیابند و دران خانه غلامی بوده باشد یا غلام دیگری
و وارث با قسامه بر عمد میتواند غلام را بکشد یا ببندگی
بگیرد اگر غلام دیگری باشد و اگر غلام مقتول باشد نیز
فایده در بعضی از صور ظاهر میشود و اگر لوث نسبت با اهل خانه
ثابت شود و یکی از آنها ثابت کند که در وقت کشته شدن
او دران خانه نبوده لوث از او ساقط میشود و اگر ثابت
نتواند کرد بقسم از و دفع میشود **بحث دویم** در عدد قسامه
است و خلافی نیست در انکه در دعوای قتل عمد پنجاه
قسامه است و در شبه عمد و خطا خلافست بعضی گفته اند که
بیست و پنج قسم است و بعضی گفته اند در اینها نیز پنجاه قسم است
این قول عجب دلیل قوی ترست که بیست و پنج قسم است
و آنرا نیز احوط دانسته اند و قسامه چنانچه در کشتن میباشد
در جراحت اعضا نیز میباشد مثل انکه دست کسی را بریده اند
و لوث نسبت بکسی حاصل است و گواهی نیست و مجروح دعوی

لوث نسبت بغلام ثابت میشود خواه غلام مقتول باشد

میکند

میکند بر انکه لوث بر او ثابت شده بقسم میتواند ثابت
کرد اما در عدد قسم در اینجا نیز خلافست بعضی گفته اند هر
عضوی که دیتش برابر دیت آدمی باشد حکمش مانند قتل است
که مطلقا پنجاه قسم است بنا بر یک قول و بنا بر قول دیگر که در عمد
پنجاه است و در شبه عمد و خطا بیست و پنج و انچه کمتر باشد
باین نسبت کم میشود پس اگر عضوی را دعوی کند که عمدا بریده
و دیت آن مثل دیت آدمی باشد مثل انکه زبان او را بریده
یا بینی او را یا هر دو دست او را بریده به پنجاه قسم ثابت میشود
و اگر دعوی میکند که یکدست او را بریده یا یک چشم او را
کور کرده و دیتش نصف دیت آدمی است بیست و پنج قسم
خواهد بود و اکثر علما گفته اند که در اعضا اگر مثل دیت
آدمی باشد مطلقا شش قسم است و هرچه کمتر باشد بهمین
نسبت کم میشود چنانچه اگر یکدست را بریده باشد سه قسم
خواهد بود و این قول اقوی و اشهر است **بحث سیم** در بیان
کیفیت قسامه است و حکمش آنست که هرگاه قرینهٔ لوث باشد یا
و بر خصوص شخصی دعوی کند وارث که فلان شخص
مورث مرا کشته است و من علم دارم باین و قسم یاد میکنم

برابن از خویشان و قبیله خود بعدد قسامه جمع میکند و بهر یک
قسم یاد میکنند که فلان شخص فلان مقتول را بعمد کشته است
و اگر عمد دعوی کند پنجاه کس می آیند خواه وارث خون
باشند و داخل مدعیان باشند و خواه نباشند و اگر پنجاه نفر
نباشند یا باشند و بعضی تبعل قسم نکنند قسم را بر ایشان
مکرر میکنند تا پنجاه تمام شود مثل آنکه اگر بیست و پنج نفر باشند
هر یک را دو قسم یاد میکنند و اگر ده نفر باشند هر یک
پنج قسم یاد میکنند و در دعوی قتل خطا بیست و پنج نفر
قسم یاد میکنند بنا بر قول اقوی و در اعضا بنا بر قول اقوی
شش نفر و اگر سه نفر باشند هر یک دو قسم یاد میکنند
و اگر بغیر مدعی هیچکس نباشد همه قسمها را او یاد میکند
و اگر کسری در قسم واقع شود دور نیست که باید تمام کنند
و ظاهر علما آنست که در قسامه فرق نیست میان آنکه مقتول
مرد باشد یا زن باشد و در هر دو پنجاه قسم است در عمد
و مشهور آنست که شرطست در قسامه که ذکر کند در قسم کشنده را
و کشته شده را با نسبشان بنحوی که اشتراکی نباشد و ذکر
کند که بتنهائی کشته است یا شریکی داشته است و آنکه بعمد
کشته است

کشته است یا بشبه عمد یا بخطا و هرگاه مدعی و خویشان و قبیله او
آن عدد که می باید از قسم یاد نکنند مدعی میتواند که رد کند
قسم را بر منکر که او و قبیله و عشیره او مجموع پنجاه سوگند
یاد کنند که او را نکشته اند و اگر عشیره و قبیله قسم یاد نکنند منکر
بتنهائی پنجاه سوگند یاد کند و اگر خود نکول نماید و قسم یاد نکند
و عشیره و خویشانش پنجاه سوگند یاد میکنند بعضی گفته اند
تا خود سوگند یاد نکند اگرچه یک سوگند باشد رفع دعوی
نمیشود و اگر مطلقا پنجاه قسم یا عددی که باید یاد کرد منکر
و اقارب او یاد نکنند مشهور آنست که دعوای قتل بر
ایشان ثابت میشود و بعضی گفته اند میتواند منکر رد کند
قسم را بر مدعی پس اگر مدعی قسم یاد نکند دعوی او باطل
میشود و اگر یک قسم یاد کند دعوی ثابت میشود و اگر کافر
دعوای قتل بر مسلمان داشته باشد که کافری را کشته است
باید دیت بدهد خلافست که آیا بقسامه ثابت میتواند کرد
یا نه و اول اشهر است و اما کشتن غلام خود را بقسامه
ثابت میتواند کرد و بعضی گفته اند در اینجا یک قسم کافی است
و این قول ضعیف است بحث چهارم در سایر احکام و توابع

کافیست برای رفع دعوی و بعضی گفته اند

قسامه است و در ان چند مطلب است **اول** هرگاه آنها که
دعوای قتل بر ایشان میکنند زیاده از یک کس باشند مثل
انکه وارث میگوید که فلان و فلان هر دو پدر مرا کشته اند
اگر مدعی سوگند یاد کند یک پنجاه قسم در عمد کافیست و اگر
قسم را بآنها رد کند دو قول است بعضی گفته اند پنجاه قسم را
بر آنها قسمت میکند و اکثر علما گفته اند که هر یک پنجاه قسم یاد
میکنند **دوم** هرگاه بر دو کس دعوای قتل کند در یکی
لوث باشد و بر دیگری لوث نباشد برای انکه لوث بر او
ثابت است پنجاه قسم یاد میکند و بنسبت شرکت بر او قتل
ثابت میشود پس اگر دعوای عمد کرده باشد و قسم یاد کند
و خواهد او را بکشد باید که نصف دیت او را بدهد و او را
بکشد و دیگری که لوث در او نیست یک سوگند با او یاد
میتوان داد و اگر او رد کند یک سوگند یاد میکند و قتل او
نیز بقدر شرکت ثابت میشود **سیم** - هرگاه وارث خون
متعدد باشند مثل انکه مقتول دو پسر داشته باشد و لوث
متحقق باشد مجموع دو پسر یا سایر اقارب مقتول پنجاه
قسم یاد میکنند در عمد و اگر یکی از دو پسر غایب باشد

یا نابالغ باشد وارث حاضر بالغ اختیار دارد اگر میخواهد
صبر میکند تا دیگری حاضر یا بالغ شود و اگر میخواهد خود با
اقارب پنجاه قسم یاد میکند و بقدر او ثابت میشود
و چون غایب حاضر شود یا طفل بالغ شود بقدر حصه
خود بیست و پنج سوگند در عمد یاد خواهد کرد **چهارم**
هرگاه لوث بر کشتن شخصی متحقق باشد و دو پسر مثلا
داشته باشد و یکی گوید که آن شخص کشته است که لوث در او
متحقق است و دیگری گوید که او نکشته است خلاف است که
آیا لوث برطرف میشود یا باقی است و بنا بر مشهور که
لوث برطرف نمیشود پسر اول پنجاه قسم یاد میکند و نصف
دیت میگیرد **پنجم** هرگاه وارث خون بمیرد وارث
او در قسامه قایم مقام اوست **ششم** خلاف است
که متهم بقتل را پیش از ثابت شدن آیا حبس میکنند یا نه
بعضی گفته اند تا شش روز حبس میکنند اگر مدعی ثابت
نکرد او را رها میکنند و بر این مضمون روایتی هست
و بعضی گفته اند تا سه روز حبس میکنند و بعضی گفته اند
تا ثابت نشود حبس نمیکنند و بعضی گفته اند اگر حاکم شرع

را ظنی بهم رسیده است که او قاتل است او را شش روز حبس
میکند و الا فلا و قول نادری هست که اگر مدعی دعوی کند
که گواه دارم و حاضر نیست تا یکسال حبس میکند و این قول
ضعیف است هفتم هرگاه کشته در میان انبوه باشد مردم
بیابند مانند بازاری که کثرت بسیار در ان باشد
و از همه صنف مردم جمع شوند یا بر سر پلی یا جسری یا مسجد
جامع یا در بیابانی که نزدیک قریه و شهری نباشد در اینجا
لوث نمیباشد و دیت را امام علیه السلام از بیت المال
مسلمانان میدهد فصل سیم در کیفیت استیفای قصاص
است و دران چند مقصد است مقصد اول مشهور میان
علما آنست که در قتل عمد قصاص لازم میشود پس اگر
وارث خون و قاتل هر دو راضی بدیت بشوند و صلح
کنند بر مالی قصاص ساقط میشود و انچه صلح کرده اند
لازم میشود و اگر وارث دیت طلب کند و قاتل راضی
نباشد و گوید مرا بعوض بکش او را جبر نمیتوان کرد بدیت
و اگر قاتل گوید دیت میدهم تا وارث راضی نشود
قصاص ساقط نمیشود و بعضی از علما گفته اند در عمد

یکی از

یکی از قصاص یا دیت لازم میشود و وارث خون اختیار
دارد اگر خواهد قصاص میکند و اگر خواهد دیت میگیرد
و قاتل را اختیاری نیست مقصد دویم در بیان وارث
قصاص و دیت است بدانکه خلافی نیست میان علما که زن
و شوهر اختیار قصاص با سایر ورثه نسبی است و اگر [ندارند قصاص]
سایر ورثه صلح کنند بر دیت اشهر آنست که زن و شوهر از
دیت میراث میبرند و در سایر ورثه چهار قول است اول
انکه هر که که میراث مال میبرد از دیت میبرد و اختیار قصاص [میراث]
دارد دویم انکه مخصوص عصبه است یعنی خویشان پدری
پس برادران و خواهران مادری تنها نه اختیار قصاص
دارند و نه از دیت میراث میبرند و همچنین خاله و خالو و
عمه و عموی مادری از قصاص و دیت میراث نمیبرند
و بعضی حکم محروم بودن را مخصوص برادران و خواهران
مادری دانسته اند و در سایر اقارب مادری جاری نکرده اند
زیرا که روایات در خصوص ایشان وارد شده است و این
قول خالی از قوتی نیست سیم انکه اگر خویشان پدر و مادری
باشند خویشان پدری تنها و مادری تنها میراث

نمیبرند چهارم انکه زنها را مطلقا اختیار قصاص کردن و
عفوکردن نیست واختیار بامردانست واکر بدیت قرار
دهند ایشان میراث میبرند مقصد سیم در حکم وحدت
و تعدد وارث است واکر وارث خون یک کس باشد
خلافست که آیا بدون رخصت امام یاحاکم شرع قصاص
میتواند کرد یانه بعضی کفته اند موقوف رخصت نیست وبعد
از ثبوت بدون رخصت حاکم شرع قصاص میتواند کرد
وبعضی کفته اند بدون اذن حاکم شرع جایز نیست قصاص
کردن واکر بکند حاکم شرع اورا تعزیر میکند وچیزی براو
لازم نمیشود وبعضی کفته اند تعزیر نیز براو لازم نمیشود وبرهر
تقدیر در باب قصاص در اعضا تاکید در رخصت حاکم شرع
زیاده از قصاص نفس است واین خلاف را اکثر فقها در
وارث واحد ذکر کرده اند اما ظاهر آنست که در متعدد نیز
همین خلاف جاریست ودلایل مشترکست واکر وارث
خون متعدد باشند دو قولست بعضی کفته اند که هر یک را
جایزاست استیفای قصاص کردن بعد از ثبوت وضامن
است حصه باقی ورثه را که قدر حصه هر یک را از دیت

بدهد

بدهد وقول دیکر آنست که جایز نیست هیچیک را بدون اذن
دیکران قصاص کردن بلکه اکر همه اتفاق بر قصاص کنند باید که
همه شمشیر را بکیرند وبر کردن او بزنند یا همه یکشخص بیکانه را یا
یکی از خودها را وکیل کنند که او بکشد پس اکر یکی از ورثه بدون
اذن دیکران قاتل را بکشد ناشروع کرده است ودر حکم او دو
قول است اول انکه بد کرده است اما قصاص نمیتوان کرد
اورا بلکه سایر ورثه حصه خود را از دیت از ان وارث میکیرند
وبعضی کفته اند که از ترکه قاتل که مقتول شده میکیرند وورثه
او از ان وارث که قاتل را کشته [illegible] میکیرند واکثر کفته اند میان
این دو شق مخیرند دویم آنست که اورا ورثه قاتل که
مقتول ثانیست بقصاص او میتوانند کشت وباید دیت مقتول
اول بدهد از ترکه مقتول ثانی که قاتل اول است مقصد چهارم
در بیان حکم وارث طفل وغایب است اکر وارث خون متعدد
باشند مثل انکه مقتول چند پسر دارد بعضی حاضراند وبعضی
وبعضی غایب مشهور آنست که وارث حاضر میتواند استیفای
قصاص بکند بشرط انکه حصه غایب را از دیت ضامن شود
وبعضی کفته اند باید انتظار بکشند تا آنها حاضر شوند واکر

را بورثه مقتول ثانی وسایر ورثه مقتول اول هم

بعضی یا همه طفل باشند یا دیوانه باشند بعضی کفته اند انتظار
میکشند که طفل بالغ شود و دیوانه عاقل شود و بعضی کفته اند
درین مدت قاتل را حبس میکنند و اکر وارث پدر یا جد پدری
که هریک ولی طفلند داشته باشد بعضی کفته اند ولی میتواند که
استیفای قصاص بکند و بعضی کفته اند صلح بر دیت نیز اکر
مصلحت داند میکند و اکر بالغ عاقلی در میان ورثه باشد
بعضی کفته اند میتواند قصاص کرد یا ضامن شدن حصه طفل
یا دیوانه از دیت و مسئله در غایت اشکالست

مقصد پنجم

هرکاه وارث متعدد باشند بعضی اراده دیت کرفتن کنند

قصاص نمایند و بعضی اراده

و قاتل بدیت دادن راضی شود یا بمبلغی از دیت را صلح
کنند باز میان علما خلافست اکثر کفته اند که آنها که بدیت راضی
نشده اند قصاص میتوانند کرد و باید که قدر حصه آنها که صلح
کرده اند از دیت بدهد و بعضی کفته اند که درینصورت
قصاص نمیتوان کرد و باید بدیت راضی شوند و بر این
مضمون احادیث صحیح دلالت کرده است و احوط است
ولیکن اول اشهرست و اکر عفو کنند بعضی از ورثه و بعضی
عفو نکنند و طلب قصاص کنند مشهور میان علما آنست که

قصاص میتوانند کرد اما باید که حصه آنها که عفو کرده اند از دیت
بورثه قاتل بدهند و اکر شخصی عمدا کشته شود و قرض بسیار داشته
باشد مشهور آنست که ورثه مخیراند اکر خواهند قصاص میکنند
و اکر خواهند می بخشند و اکر خواهند دیت میکیرند اکر قاتل راضی شود
بدادن دیت و اکر دیت میکیرند آنرا صرف قرضهای مقتول
میکنند و بعضی کفته اند که اکر قاتل دیت دهد میباید ورثه
قبول کنند و او را قصاص نکنند مکر آنکه ضامن شوند بقدر دیت
از قروض مقتول را

مقصد ششم

در بیان حکم تعدد مقتول است
اکر یک شخص چندین کس را بیکدفعه بکشد مثل آنکه خانه بر سر هم
منهدم سازد یا همه را جراحتی بزند که بیکدفعه بمیرند ورثه جمیع
مقتولین صاحب حق خواهند بود و اکر اتفاق کنند و همه
یکمرتبه استیفا کنند حق خود را همه کرفته خواهند بود و اکر یکی
از ایشان بقرعه یا به پیش دستی او را بکشد استیفای او
شده خواهد بود و در حق دیکران خلافست بعضی کفته اند
برای هر یک از آنها یک دیت از مال او میکیرند و بعضی
کفته اند حق شان ساقط میشود و قول اول مشهورتر است
و ایضا خلافست که آیا میتوانند بعضی طلب قصاص بکنند

قصاص

وبعضی طلب دیت واگر چند کس را بتعاقب کشته باشد یکی بعد از دیگری
وارث هر یک را میرسد که طلب قصاص بکنند وخلافست
که آیا سابق را تقدمی هست یا نه وبرهر تقدیر اگر یکی سبقت کند
واورا بکشد بدون رضای دیگران حکمش همانست که در شق
سابق مذکور شد وهمان خلاف فقها دران جاریست ومشهور آنست که
دیگران هر یک تمام دیت را میگیرند **مقصد هفتم** در آداب
استیفای قصاص است علما گفته اند که سنت است که امام یا
حاکم شرع دو گواه عادل که مسایل قصاص را دانند حاضر گردانند
در هنگامی که استیفای قصاص میکنند وباید که اگر قصاص در
اعضا باشد آلتی که بآن قصاص میکنند بزهر نیالوده باشد
ودر قصاص نفس نیز گفته اند باید آلت مسموم نباشد اگر باعث
آن شود که باد کند یا از هم بپاشد واورا غسل نتوان داد
یا کفن نتوان کرد باید که آلتی که بآن قصاص میکنند تیز باشد
وکند نباشد که تعذیب زیادی باو برساند هر چند بآن
کند اورا کشته باشد وبعضی در اینصورت تجویز آلت کند
کرده اند اما باید کند تر از حربه قاتل نباشد واول احوط
است ومشهور آنست که در قصاص قتل باید که بشمشیر

اورا

اورا گردن بزنند هر چند او بنحو دیگر کشته باشد مثل آنکه غرق
کرده باشد اورا یا سوزانیده باشد یا بضرب سنگ یا چوب
کشته باشد وبعضی گفته اند بهمان طریق که او کشته باشد اورا
میتوان کشت مگر آنکه بنحو حرامی کشته باشد یا جادو اورا کشته باشد
یا شراب در حلق او ریخته باشد تا او مرده باشد که در این صورتها
اکتفا بگردن زدن میکنند واکثر گفته اند که باید که امام شخصی را
تعیین کند برای حد زدن وقصاص کردن واز بیت المال
اورا وظیفه بدهد واگر بیت المال نباشد بعضی گفته اند اجرت
اورا از قاتل یا جنایت کننده میگیرند وبعضی گفته اند از آنکه
برای او قصاص میکنند میگیرند واگر گوید که بگذارید من خود بکشم
خود را یا دست خود را ببرم اکثر گفته اند که جایز نیست واگر در قصاص
عضو بدون تقصیر قطع کننده او بمیرد بر او چیزی نیست
واگر زن حامله مستحق حد یا قتل یا قصاص شده باشد پیش از وضع
حمل جایز نیست بر او اقامت حد یا قصاص کردن برعایت
فرزند هر چند حرام زاده باشد **مقصد هشتم** در بیان احکام
متفرقاست ودران چند مسئله است **اول** اگر شخصی
دست کسی را ببرد پس دیگری را بکشد اول دست اورا

مثل آنکه از بسیاری لواطه اورا کشته باشد م

برای اول میبرند بعد از آن او برای دوم میکشند و همچنین
اگر اول کشته باشد کسی را و آخر دست دیگری را بریده باشد
باید اول دستش را میبرند و آخر گردنش را میزنند **دویم**
اگر دو دست کسی را ببرید دو دستش را بعوض برید پس
جراحت مجروح اول سرایت کرد و بهمان جراحت مرد او
را بعوض میکشند و بعوض دستها بریدن با و نمیدهند بنا
بر مشهور و در مسئله اشکالی هست **سیم** هرگاه قاتل عمد
بگریزد و بر او دست نیابند تا بمیرد اکثر علما گفته اند دیت
از مال او میگیرند و بعضی گفته اند اگر مال نداشته باشد از
خویشان دورتر و بر این مضمون روایت معتبری وارد شده
است و بعضی گفته اند مطلقا دیت نمیگیرند **چهارم** در روایت
معتبری منقول است که مردی را نزد عمر آوردند که برادر مردی را
کشته بود عمر او را بدست برادر مقتول داد که او را بکشد پس او
زد او را گمان کرد که او مرده است پس او را یاران او بخانه بردند
و در او رمقی یافتند معالجه کردند تا باصلاح آمد چون از خانه
بیرون آمد باز برادر مقتول او را گرفت و گفت تو قاتل برادر منی
و من ترا میکشم او گفت مرا یکبار کشتی چون او را نزد عمر بردند

نزدیکتر او میگیرند پس از خویشان

حکم کرد

عمر حکم کرد که او را بکشد چون بیرونش آوردند میگفت این گروه مردم
این مرد مرا یکبار کشته است و چون او بر حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام گذرانیدند و بر حال او مطلع شد فرمود که بر او تعجیل
مکنید تا من بروم نزدیک عمر و مسئله را تعلیم او کنم چون نزد عمر
آمد فرمود که حکم خدا چنان نیست که تو گفته گفت پس حکم چیست
فرمود که این قاتل باید قصاص خود را بگیرد از برادر مقتول برای
آنچه نسبت باو کرده است پس برادر مقتول او را بکشد برادر چون
این را شنید دست از او برداشت و او را بخشید برای آنکه
ترسید که اگر آنچه نسبت باو کرده است باو بکند کشته شود و بمضمون
این روایت اکثر قدمای علما عمل کرده اند و بعضی این روایت را
حمل کرده اند بر آنکه وارث او را بغیر طریق شرعی قصاص کرده
باشد چنانچه ظاهر روایتست که آنقدر چوب بر او زده بود که بگمان
خود او را کشته بود پس اگر شمشیر بر گردن او زده باشد و کاری
نیفتاده باشد این حکم ندارد و او را میتواند کشت **پنجم**
در روایت معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که اگر شخصی مردی را بکشد و مقتول دستش بریده باشد اگر دستش
را در جنایتی بریده اند که بر خود کرده است یا دستش را کسی بریده

ودیت دست خود را گرفته و اولیای مقتول خواهند او را قصاص
کنند باید که دیت دست بریده را بورثه قاتل بدهند و او را قصاص
کنند و اگر خواهند دیت بگیرند باید دیت دست را اسقاط کنند
و باقی را بگیرند و اگر دستش را در جنایتی بریده نشده و دیت
خود را نگرفته قاتل را در عوض میکشند و دیت دست را نمیدهند
و اگر دیت گیرند دیت تمام میگیرند حضرت فرموده که چنین یافته
ایم در کتاب امیر المؤمنین علیه السلام و اکثر علما باین روایت
عمل کرده اند و بعضی گفته اند مطلقا دیت دست را رد نمیکنند
ششم در روایت معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است
که اگر شخصی انگشتان دست کسی را ببرد و دیگری باقی کف او را
ببرد اگر خواهد وی را قصاص کند باید که دیت انگشتان را باو
بدهد و دست او را ببرد و اکثر علما باین روایت عمل کرده اند
و بعضی گفته اند دست دویم را نمیتواند برید باید ارش بگیرد

فصل هشتم در بیان احکام قصاص اعضا و جراحات است
و شرایط آنها و در آن چند مبحث است **اول** آنکه شرط است
در قصاص اعضا که عمدا آن عضو را قطع کرده باشد بفعلی که
غالبا باعث تلف میشود یا آنکه قصد تلف عضو داشته باشد

هرچند

هرچند آن فعل غالبا سبب نباشد چنانچه در قتل عمد مذکور شد
و ایضا چنانچه در قصاص نفس مذکور شد در قصاص اعضا
نیز شرط است که در اسلام و آزادی مثل یکدیگر باشند
یا آنکه شخصی که جنایت برو واقع شده کامل تر باشد از آنکه
جنایت کرده مثل آنکه بنده دست آزادی ببرد یا کافر دست مسلمانی را
ببرد که در این صورت قصاص میکنند بنده و کافر را و اگر زنی عضو
مردی را ببرد زن را قصاص میکنند اگر آن عضو در زن باشد
و زیادتی دیت را از زن نمیگیرند و اگر مردی عضو زنی
را قطع کند او را قصاص میکنند اگر آن عضو در مرد باشد
اما زن تفاوت دیت را میباید بدهد مثل آنکه مردی
یکدست زنی را بریده باشد اگر زن خواهد دست او را
ببرد میباید نصف دیت دست را که ربع دیت آدمی باشد
باو بدهد و دست او را ببرد چنانچه بیشتر مذکور شد که تا بثلث دیت
دست نرسد دیت مرد و زن تفاوت نمیکند و قصاص اعضای
کافر بعوض مسلمان میکنند و قصاص اعضای بنده بعوض آزاد
میکنند اما اعضای مسلمان را بعوض کافر و آزاد را بعوض
بنده قصاص نمیکنند و ایضا شرط است که عضوی که قصاص

میکنند با عضو مقطوع در سلامتی و علت مساوی باشند یا عضو
مقطوع بهتر باشد مثل آنکه دست صحیح را بعوض دست شل نمیبرند
بلکه دیت دست شل را میگیرند و دست شل را بعوض دست صحیح
و دست شل هر دو میبرند مگر آنکه ارباب خبرت و طبیبان حاذق
خبر دهند که اگر این دست شل بریده شود خونش بند نخواهد شد
تا او بمیرد در اینصورت دیت میگیرند **دویم** در کیفیت قصاص
جراحات است در جراحتها که بر سر واقع شود و آنرا شجه می نامند
باید که در همان موضع از سر که جراحت کرده است قصاص کنند
و طول و عرض آن جراحت را بریسمان یا غیر آن بگیرند
که بهمان مقدار قصاص کنند و اول و آخر آنرا نشانی بکنند
که زیاده برین نشود اما عمق اعتبار ندارد بلکه باید که آنقدر
فرو برند که اسم آن نوع بران صادق آید مثل آنکه جراحت
موضحه بوده است درین جراحت آن مقدار بتیه میبرند که استخوان
ظاهر شود **سیم** شرط است در قصاص جراحت که دران
بیم خطر مردن نباشد و غالب آن باشد که آن جراحت کشنده
نباشد پس اگر چنین نباشد و خطر مردن باشد قصاص نمیکنند
بلکه دیت میگیرند مثل آنکه حربه بر شکم کسی زد که باندرون

یعنی استخوان نمایان شده
بوده است مح

رسید

رسید و او نمرد و زنده ماند در اینجا قصاص نمیتوان کرد زیرا که
غالبا کشنده است و همچنین جراحتی که بر سر بزنند و تا مغز
سر برسانند آن نیز چون محل خطر است دران قصاص
نمیباشد در شکستن استخوان سر یا شکستن استخوانهای بدن
یا بدر کردن استخوان از جای خود زیرا که خطر هست در اکثر
و در بعضی مقدار جنایت را ضبط نمیتوان کرد مانند شکستن
استخوان نمیتوان ضبط کرد که بهمان مقدار بشکند و بیشتر
نشکند **چهارم** خلافست میان علما که آیا پیش از مندمل
شدن جراحت مجروح جارح را قصاص میتوان کرد یا نه
اکثر گفته اند جایز است و بعضی گفته اند باید صبر کنند تا معلوم
شود که او باین جراحت نخواهد مرد بعد از ان قصاص کنند
زیرا که اگر باین جراحت بمیرد قصاص نفس لازم میشود
و قصاص عضو ساقط میگردد **پنجم** گفته اند که قصاص
اعضا را تاخیر میکنند از شدت گرما و سرما باعتدال هوا
و قصاص را با آهن میکنند اگر آسان تر باشد و اگر شخصی
چشم مردی را بانگشت بدر آورد بعضی گفته اند که او را نیز
میتواند بانگشت چشم او را بدر آورد و بهتر آنست که با آهن

و در انجا بندرت چنین شده است که
نمرده است م

نیست در بدن [illegible] القصاص م

سر کجي بدر آورند که زجر بسیار واقع نشود **ششم** هر کاه شخصی کوش کسی را ببرد واو در همان ساعت کوش را
بجای خود بچسباند وملتیم شود مشهور آنست که قصاص ساقط
نمیشود وکوش جارح را میتوان برید وخلافست که آیا میتواند
کفت که تا کوش خود را جدا نکنی من نمیکذارم که کوش مرا ببری
یا نه وهمچنین اکر بعد از قصاص کوش جارح مجروح کوش خود را
بچسباند باز خلافست که آیا جارح میتواند بکوید که کوش
خود را جدا کن که مثل من باشی یا نه وایضا همین خلاف
در کوش جارح هست اکر بعد از قصاص کوش خود را بچسباند
وبهر حال اکثر کفته اند که اکر خطری در جدا کردن کوش
چسبانیدن نباشد میباید جدا کند برای انکه بعد از جدا
کردن حکم میته دارد وبا آن نماز نمیتواند کرد وجمیع احکام
مذکوره محل اشکالست **هفتم** اکر اعور یعنی کسی که
یکچشم دارد یکچشم کسی را که دو چشم داشته باشد کور کند
از او قصاص میکنند هرچند هر دو دیده کور میشود چشمش
کور شود باید چشم مردم را کور نکند واکر برعکس باشد که صحیح
العینین چشم صحیح اعور را کور کند چون این یکچشم بجای دو
چشم اوست اکر دیت میدهد باید دیت دو چشم را بدهد

یعنی

یعنی دیت تمام انسان واکر قصاص کند مشهور آنست که
یک چشمش را کور میکنند ودیت یکچشم را نیز میکیرد وبعضی کفته اند
اکر اختیار قصاص کند یک چشم را قصاص میکند ودیت
لازم نمیشود واحادیث معتبره بر قول اول وارد شده است
هشتم هر کاه کسی نور دیده شخصی را ضایع کند وحدقه
بحال خود باشد او را قصاص میکنند بهمان نحو که حدقه
باقی باشد ونورش زایل شود چنانچه در حدیث معتبر
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که شخصی نزد
عمر آمد ودعوی کرد بر شخصی که طپانچه بر روی او زده
که آب در دو دیده او نزول کرده ودیدهایش بحال خود
است اما هیچ نمی بیند آن شخص کفت من دیت چشم را باو
میدهم او قبول نکرد عمر عاجز شد وهر دو را نزد امیر المؤمنین
علیه السلام فرستاد که میان ایشان حکم نماید جنایت کننده
دیت داد واو راضی نشد تا انکه دو دیت داد واو راضی
نشد وکفت میخواهم قصاص کنم حضرت فرمود که آینه را
کرم کردند وپنبه را تر کردند وبر یک چشمش در همه اطراف
چسبانیدند وآینه را در برابر قرص آفتاب داشتند وتکلیف

هم

کردند اورا که نظر کند در آینه تا نور دیده اش بر طرف شد
وحدقه اش بحال خود ماند واکثر علما باین مضمون عمل کرده اند
نهم قصاص میباشد در ابروها و موی سر و ریش اگر
نروید و اگر بروید ارش خواهد بود چنانچه مذکور خواهد
شد ان شاء الله و در بریدن ذکر نیز قصاص میباشد
و تفاوتی نیست میان ذکر پیر و جوان و کودک و بالغ و
ختنه کرده و ختنه نکرده اما ذکر صحیح را که جماع تواند کرد
بعوض ذکر عنین که جماع نتواند کرد نمیبرند بلکه ثلث
دیت انسان میگیرند و در خصیها نیز قصاص میباشد
مگر اگر ترسند که خصیه دیگر ضایع شود که در اینصورت دیت
میگیرند دهم حکم قصاص عضو صحیح را بعوض عضوی
که خوره در آن بهم رسیده باشد قصاص میکنند اگر چیزی از آن
نیفتاده باشد و بینی که احساس بوها کند بعوض بینی که
احساس بو نکند میبرند و گوش شنوا را بعوض گوش کر
میبرند و اگر بعضی از بینی را بریده باشند ملاحظه میکنند
که نسبت بینی او چه نسبت دارد همانقدر را میبرند مثل
آنکه آنچه بریده شده نصف بینی اوست نصف بینی جارح

و در یک خصیه قصاص میباشد

صحیح است بعضو معیوب بر عکس
گفته اند که عضو

بجمیع

رابرند

را میبرند و همان مقدار را میبرند زیرا که ممکنست که بینی مجروح
بزرگ باشد و اگر آن مقدار ببرند تمام بینی جارح بریده
شود و اگر یکجانب بینی را بریده باشند از همان جانب قصاص
میکنند و این احکام همه در گوش جاریست و گوش صحیح را
بعوض گوش سوراخ کرده میبرند و اگر گوش دریده را ببرند
خلافست بعضی گفته اند گوش صحیح را میبرند و دیت پاره
کردن را باو میدهند و بعضی گفته اند که گوش او را تا آنجا
که گوش مجروح صحیح بوده است میبرند و از برای قدر پاره
شده ارش میگیرند یازدهم در شکستن دندان
قصاص نیست بلکه دیت میگیرند بنا بر مشهور و بعضی گفته اند
که اگر توان بهمان مقدار که شکسته است بی زیاده و نقصان
ببرند قصاص میکنند و اگر دندان کسی را بکند چند قسم است
اول دندان صحیح اصلی را بعوض دندان صحیح اصلی
میتوان کند دویم اگر کسی دندان زیادتی کسی را
بکند و خود دندان زیادتی داشته باشد دندان زیادتی
او را بعوض میکنند و اگر نداشته باشد دندان اصلی را
بعوض نمیکنند و دیت میگیرند سیوم اگر بالغی که دندان

شیر را انداخته و دندان نو بر آورده دندان شیر طفلی را
بکند که هنوز نینداخته مشهور آنست که در ان حال قصاصی
و دیتی نیست و انتظار میکشند تا دندانهای دیگر بریزد
و عوض آنها بیرون آید اگر آن دندان نیز درست روئید
بعضی گفته اند چیزی لازم نیست و اکثر گفته اند ارش لازم
است یعنی غلامی که درین مدت یک دندان نداشته باشد
یا همین غلام اگر دندان داشته باشد اگر قیمتش تفاوتی
داشته باشد آن تفاوت را از دیت آن طفل حساب میکنند
و میگیرند و اگر روئید سیاه یا کج یا بغیر سمت دندانها یا
با علت دیگر که عیب باشد یا دراز تر از سایر دندانها یا کوتاه
تر از آنها در انصورت هم ارش میگیرند چنانچه مذکور شد
و اگر دندانهای دیگر روئید و آن نروئید اکثر گفته اند که رجوع
کنند با اهل خبرت اگر گویند ممکنست بروید تا مدتی
انتظار آن مدت میکشند موافق روایتی تا یکسال انتظار
میکشند اگر نروید اکثر گفته اند قصاص میتوان کرد که دندان
او را بکنند و بعضی بدیت قایل شده اند و بعضی موافق
چند روایت قایل شده اند که برای هر دندان طفل

یک شتر

یک شتر میدهند **چهارم** اگر بالغی دندان بالغی را بکند که هیچ
یک دندان شیر نداشته باشد در اینجا خلاف نیست که قصاص
میباشد ولیکن اگر اهل خبرت و وقوف گویند که این دندان
عوضش خواهد روئید اکثر گفته اند تأخیر میکنند قصاص و
دیت را تا انکه بروید یا یأس حاصل شود که نمیروید پس اگر
بروید قصاص یا دیت ثابت است و اگر صحیح و سالم بروید
بعضی گفته اند نه ارش ثابت میشود و نه دیت و مشهور آنست
که ارش میباشد بان معنی که مذکور شد و بعضی احتمال داده اند
که درانصورت قصاص ساقط نمیشود زیرا که این عطیه تازه ایست
که خدا باو داده است و اگر معیوب بروید ارش عیب را
میگیرند و اگر جنایت کننده بعد از قصاص بروید بار دیگر
قصاص نمیکنند بنا بر مشهور **پنجم** در قصاص دندان شرط است
که مثل آنرا قصاص کنند یعنی دندانهای پیش را بعوض دندانهای
آسیا یا دندانهای جانب راست را بعوض دندانهای چپ
و برعکس قصاص نمیکنند **دوازدهم** در احکام زیادتی و
نقصان عضو جانی و مجنی علیه است اگر کسی که یک انگشت
دستش کم باشد دست کسی را ببرد که انگشتانش

دندان

تمام باشد اگر دیت گیرد دیت دست تمام میگیرد و اگر قصاص کند
خلافی نیست در آنکه دست ناقص را بعوض دست کامل میتواند برید
اما خلافست در آنکه آیا طلب دیت انگشت ناقص میتواند کرد
یا نه بعضی گفته‌اند مطلقا میتواند گرفت و بعضی گفته‌اند مطلقا
نمیتواند گرفت و بعضی گفته‌اند که اگر یک انگشت بحسب خلقت
کم بوده باشد یا بآفت آسمانی افتاده عوض ندارد و اگر بقصاص
بریده اند یا دیت آنرا گرفته اند دیت انگشت را میباید بدهد
و قول اول مشهورتر است **مطلب دویم** در بیان احکام دیات
است و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان مقدار
و احکام دیات انواع قتل است بدانکه قتل بر سه قسمست
عمد و شبه عمد و خطا اما دیت قتل عمد یا صد شتر است
که هر یک مسنه باشند یعنی پنجساله یا زیاده داشته باشند یا
دویست گاو یا دویست حله یمنی که هر حله دو جامه است از برد
یمنی یا هزار اشرفی یا هزار گوسفند یا ده هزار درهم و در
قتل عمد قصاص لازم میشود با شرایطی که گذشت و اگر
بدیت راضی شوند دیت یکی از اینهاست و اگر براضی
نشود مگر بزیاده از اینها باید آنقدر بدهد که راضی شود

و در آن دو مقصد است اول در بیان مقدار دیت قتل است

ودیت

و دیت عمد را در عرض یکسال میدهند و ظاهر کلام بعضی از قدمای
علما هزار حله است که هر حله دو جامه است و حله سند معتبری ندارد
و مشهور میان علما آنست که قاتل مخیر است هر یک از اینها را
که خواهد میدهد و بعضی گفته اند که اگر قاتل از جماعتی است که غالب
مال ایشان شتر است مانند اهل بادیه شتر میدهند و اگر غالب
مال ایشان گاو است گاو میدهند و همچنین در سایر اجناس
و مشهور در دیت شبه عمد اگر شتر دهند آنست که سی و سه
شتر ماده دوساله یا در سه و سی و سه شتر ماده سه ساله یا در چهار
و سی و چهار شتر پنجساله یا در شش آبستن بدهند و ظاهر حدیث
آنست که بر همه شتر نر چاپنین باشند و بعضی گفته اند سی و شتر
ماده دوساله و سی شتر ماده سه ساله و چهل شتر حامله و در سایر
دیتها مثل سابق است و این دیت موافق مشهور در عرض
دو سال داده میشود و این دیت و دیت سابق هر دو از مال
قاتل داده میشود و دیت خطا موافق مشهور است بیست شتر ماده
یکساله یا در دوست و بیست شتر نر دوساله یا در سه است
و بیست شتر ماده دوساله یا در سه و سی شتر ماده سه ساله
یا در چهار و بر قول دیگر بیست و پنج شتر ماده یکساله و بیست و پنج

دوساله و بیست و پنج شتر ماده

شتر ماده سه ساله و بیست و پنج شتر ماده چهار ساله و این دیت در
عرض سه سال داده میشود خواه دیت قتل باشد و خواه دیت اعضا
و بر قاتل نیست بر عاقله اوست چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله
و در سایر دیات از طلا و نقره و گاو و گوسفند و حله مثل
آنست که در عمد مذکور شد و اگر کسی مسلمانی را در ماههای حرام
بکشد یعنی ماه ذی القعده و ذی الحجه و محرم و رجب میباید
یکثلث دیت بر دیت بیفزاید و بدهد از هر جنسی که میدهد
و جمعی از فقها قایل شده اند که اگر در حرم مکه بکشد نیز این حکم دارد

این

و اکثر متاخران گفته اند مستندی ندارد و غافل شده اند در
تهذیب و کلینی هر دو حدیثش مذکور است و اگر هم در حرم باشد
و هم در ماه حرام بعضی گفته اند یکثلث کافیست و بعضی بدو
ثلث قایل شده اند که اضافه باید کرد و در دیت اعضا اگر
در اشهر حرم یا حرم واقع شود چیزی زیاد نمیشود و دیت
زن در جمیع اجناس مذکور نصف دیت مرد است و دیت ولد
الزنا اگر اظهار اسلام کند موافق مشهور مثل دیت مسلمان است
و بعضی گفته اند مثل دیت کافر ذمی است و بعضی گفته اند
در اصل دیت ندارد و دیت ذمی یعنی یهودی و نصرانی

ومجوسی

و مجوسی که جزیه دهند و در امان باشند خلافست اکثر گفته
اند که هشتصد درهم است و در بعضی از روایات چهار هزار
درهم وارد شده است او حمل کرده اند بر کسی که عادت کرده باشد

و در بعضی موافق دیت مسلمان نیز وارد شده است

بکشتن ایشان امام علیه السلام میتواند که دیت ایشانرا
غلیظ کرداند تا دفع جرات او بشود و بنا بر مشهور دیت زن
ذمیه چهارصد درهم است و دیت غلام قیمت اوست مادام که زیاده
از دیت حر نباشد و اگر زیاده باشد بدیت آزاد بر میگردد
و زیادتی را اعتبار نمیکنند و جراحتهای اعضای او را نسبت
بقیمتش اعتبار میکنند پس اگر جنایتی بر او واقع شود که در

دیت باشد و او نصف

آزاد نصف است قیمت خواهد بود چنانچه گذشت **مقصد دوم**
در بیان مقدار درهم و دینار است موافق زرهای این زمان
چون موافق مشهور اختیار دادن اجناس مذکوره با قاتل و
جارح است و غالبا غیر از طلا و نقره متعارف نیست که داده
شود باید که مقدار درهم و دینار معلوم شود بدانکه خلافی
نیست میان علما که دینار در جاهلیت و اسلام تفاوت نکرده
است و دینار و مثقال شرعی یکی است و هر یک موافق اخبار فی
تمام الوزن دو بیتی چهار دنگ و نیم مثقال صیرفی است یعنی سه
ربع مثقال صرافانست پس هزار دینار بحساب این زمان

هزار اشرفی تمام عیار است و در زمان سابق چون نقره گران تر از
یا طلا ارزان تر بوده یکدینار مساوی ده درهم بوده است لهذا
ده هزار درهم بعوض هزار دینار مقرر شده است و در این زمان
از دو برابر نیز تفاوت بیشتر شده است و چون بنابر مشهور
اختیار با قاتل است زیاده از مقدار ده هزار درهم ایشان را
جبر نمیتوان کرد اگرچه احوط آنست که دیت دهنده بحساب طلا
بدهد و درهم موافق آنچه فقیر در رساله اوزان تحقیق کرده‌ام
موازی شصت و سه دینار فارسی است یعنی سه بیستی و سه دینار
موافق عباسی ده دانکی قدیم و موافق زر نه دانک و نیم جدید
درهم موازی شصت و شش دینار و نه جزو از نوزده جزو یکدینار
خواهد بود که از سیزده غاز یکی و نیم کمتر باشد پس دیت مرد
آزاد که ده هزار درهم است بزر ده دنکی قدیم شصت و سه تومان
است و بزر نه دانک و نیمی جدید شصت و شش تومان و سه هزار و
وصد و پنجاه و هشت دینار است و دیت زن نصف این مبلغ است
و دیت اهل ذمه موافق مشهور که هشتصد درهم است بضرب
جدید پنج تومان و سه هزار و پنجاه و سه دینار است و سایر دیات
که انشاء الله بعد از این مذکور میشود بر این قیاس است و باین
حساب معلوم میتواند شد **فصل دویم** در اسباب ضمانت

که موجب

که موجب دیت میگردد و آن بر سه نوع است **نوع اول**
آنکه خود مباشر باشد نه بعمد و آن افراد بسیار دارد **اول**
طبابت کردن مشهور میان علما آنست که اگر طبیب بی وقوف
باشد یا معالجه طفلی یا دیوانه بدون رخصت ولی شرعی او کند
یا بالغی را بی رخصت او معالجه کند ضامن است که دیت از
مال خود بدهد و اگر طبیب حاذق باشد و برخصت بیمار معالجه
کند و تلف شود چند قول است **یکی آنکه** ضامن است مطلقا و
دیت بدهد هرچند گناهکار نباشد و بعضی گفته اند اگر پیشتر از
ابرای ذمه او کرده است بیمار ضامن نیست و الا ضامن است چنانچه
در روایتی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که هر که
طبابت کند یا بیطاری کند باید که برائتی بگیرد از ولی او
و الا او ضامن است و در حدیث دیگر منقولست که آنحضرت حکم
کرد بضامن بودن ختانی که در وقت ختنه حشفه طفلی را بریده
بود **دویم** آنکه کسی که در خواب بر روی کسی بغلطد یا بسبب
دیگر کسی را بکشد یا مجروح کند اکثر گفته اند دیت بر عاقله اوست
و بعضی گفته اند از مال خود میدهد **سیم** هرگاه مردی در جماع
قبل یا دبر زن خود یا در فشردن او و در بر گرفتن او عنفی

مطلقا ضامن نیست و بعضی گفته اند

بکشد که زن بمیرد مشهور آنست که دیت بر مال او لازم است
چهارم مشهور آنست که اکر متاعی بر سر خود بکیرد که بجائی ببرد و
بر آدمی بخورد و او را بکشد یا جراحتی بکند از مال خود ضامنست که
دیت بدهد پنجم هرکاه کسی صدائی بر کسی بزند و او بمیرد
اکر صدا بنا بالغی زند که غافل نباشد و بیمار و دیوانه نباشد ظن
غالب حاصل خواهد بود که از آن صدا نمرده است و بمرک خود
مرده است چیزی برو لازم نیست و اکر آن مرد بیمار یا کودک
یا دیوانه یا غافل باشد و مقارن آن صدا بمیرد مشهور آنست
که دیت بر او لازم است در مال او و بعضی کفته اند دیت
بر عاقلهٔ اوست و همچنین است حکم اکر به شمشیر بر کسی حمله
کند و او بکریزد و در کریختن بچاهی یا از بامی بیفتد یا شیری
او را بدرد بعضی کفته اند میباید دیت بدهد و بعضی کفته اند
اکر کور باشد دیت میدهد و الا دیت برو نیست و بعضی
کفته اند اکر در کریختن بی اختیار باشد برو دیت لازم است
ششم (هفتم) هرکاه دو کس در دویدن بر یکدیکر بخورند و هر دو
بمیرند وارث هر یک نصف دیت از وارث دیکری میکیرند
و اکر یکی بمیرد نصف دیت بر دیکری لازم میشود و بعضی

اکر شمشیر بر کسی حمله کند و او
بمیرد ششم هرکاه

موافق

موافق روایتی کل دیت قایل شده اند و اکر دو غلام بر یکدیکر
بخورند و هر دو بمیرند خون هر دو هدر است و اکر یکی بمیرد نصف
دیت او تعلق برقبهٔ زنده میکیرد و اکر دو سوار در تاختن
بر یکدیکر بخورند اکر هر دو با اسپشان بمیرند نصف دیت
هر یک و نصف قیمت اسپش بر ورثهٔ دیکری لازم است که از
مال بدهند و اکر یکی بمیرد با اسپش نصف دیت او و نصف
قیمت اسپش بر دیکری لازم است بنابر مشهور و اکر دو طفل
نابالغ سوار شوند و اسپ بتازند و بر یکدیکر برخورند
و بمیرند نصف دیت هر یک بر عاقلهٔ دیکریست هشتم
اکر شخصی در میان تیراندازان بکذرد و تیری بر او بخورد
و بمیرد اکر تیرانداز کفته باشد که باخبر باش و او شنیده و
باز آمده باشد خونش هدر است و اکر نکفته باشد یا کفته باشد
و او نشنیده باشد یا شنیده باشد در وقتی که او را حذر
ممکن نباشد دیت بر عاقلهٔ تیرانداز است و اکر کسی
کودکی را بر دوش کرفته در میان ایشان بکذراند و تیر بر آن
کودک بخورد و بکشد بعضی کفته اند دیت بر آنست که کودک
را بر دوش کرفته و بعضی کفته اند بر عاقلهٔ تیرانداز است نهم

روایتی وارد شده است که در زمان حضرت امیر المومنین علیه السلام
دختری بر دوش دختری سوار شد دختری دیگر چوبی یا دستی
بر دختر دویم زد او بر جست و دختر اول از دوش او افتاد و مرد
حضرت فرمود که آن دو دختر هر یک نصف دیت او را بدهند
و اکثر علما باین روایت عمل کرده اند و بعضی موافق روایت دیگر
قایل شده اند که دیت او سه حصه میشود یک حصه تعلق بدختر
مرده دارد که سوار شده و آن ساقط میشود و آن دو دختر دیگر
هر یک ثلث دیت را میدهند و بعضی گفته اند اگر دختری که
او بر داشته بود بی اختیار بر جسته است تمام دیت را او میدهد
که چوب زده است و اگر باختیار بر جسته است تمام دیت را خود
خود میدهد دهم مشهور میان علما آنست که هر که در شب
کسی را از خانه بیرون برد ضامن است تا او را بخانه برگرداند
و اگر برنگرداند میباید دیت او را بدهد مگر آنکه ثابت کند
که او را دیگری کشته است پس از و دیت ساقط میشود این در
صورتیست که او ناپیدا شود و اگر مرده بیابند و اثر قتلی بر او
نباشد اکثر گفته اند باز دیت بر او لازم است و بعضی
گفته اند در اینصورت دیت از او ساقط میشود و اگر او را

کشته

کشته بیابند و بر دیگری کشتن او را ثابت نکند بعضی
گفته اند او را بعوض میتوان کشت و اکثر گفته اند دیت میدهد
و بعضی گفته اند اگر لوثی متحقق باشد نسبت بآن شخص که او را
برده یا دیگری بحکم قسامه عمل میکنند و اگر قتل عمد بقسامه
ثابت شود اگر قسامه برای او شده او را میکشند و اگر
شبهه عمد یا خطا ثابت شود دیت میگیرند از او و اگر
لوث نباشد از آنکه او را از خانه بدر برده است دیت میگیرند
و از عمرو بن ابی المقدام منقولست که گفت من در مسجد الحرام
بودم و ابو جعفر دوانیقی از خلفای بنی عباس مشغول طواف
بود و مردی او را ندا میکرد که ای امیر این دو مرد در شب
بخانه برادرم آمدند و او را بیرون بردند از خانه خود و بسوی
من برنگشت و بخدا سوگند که نمیدانم چه کردند با او و دوانیقی
گفت چکار دیدید با او گفتند ای امیر با او سخن گفتیم و باز بخانه
خود برگشت با ایشان گفت که فردا وقت نماز عصر در همین
مکان نزد من بیائید چون روز دیگر وقت عصر نزد او
حاضر شدند دستش در دست حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام بود بحضرت گفت میان ایشان حکم کن حضرت فرمود

که خود میان ایشان حکم کن حضرت را سوکند داد که میان
ایشان حکم کن پس برای آنحضرت جای نماز حصیری
کستردند و حضرت بر روی آن نشست و دو خصم
آمدند و در برابر آنجناب نشستند چون ایشان دعوی و
جواب دعوی را بنحوی که کذشته عرض کردند حضرت
بکاتب خلیفه خطاب کرد که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که هرکه مردی را از خانه بیرون برد
ضامن است مکر آنکه کواه بکذراند که او را بخانه برکردانیده است
ای غلام این را ببر و کردنش را بزن کفت یا ابن رسول الله
من او را نکشتم من او را نکاه داشتم و رفیق من کارد بر او زد
و او را کشت حضرت فرمود که این غلام دست از وبرداد و رفیقش
را بکش رفیق کفت یا ابن رسول الله من عذابی نکردم او را
بیک ضربت کشتم حضرت برادر مقتول را کفت که این را کردن
بزن بقصاص برادر خود و آنکه او را نکاه داشته بود حکم فرمود
که بزندان برند و تا زنده باشد در زندان باشد و هر سال
پنجاه تازیانه اش بزنند مولف کوید که کویا حضرت درین واقعه
بعلم خود عمل کرده اند چون بعلم امامت میدانستند که ایشان

اورا

ای لبر

او را کشته اند و باین تدبیر ایشان را باقرار آورد مانند اکثر قضایای
جد امجد خود حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما
یازدهم طفلی را که بدایه بدهند که بخانه خود برده شیر بدهد
و بعد از آنکه بیاورد مادر و اقارب طفل کویند که این طفل
ما نیست او را سوکند میدهند و قولش مسموع است مکر آنکه
معلوم باشد که این غیر آن طفل است درین صورت می باید
دیت آن طفل را بدهد اکر طفل دیکر نیاورد که محتمل باشد
که آن طفل است دوازدهم اکر دایه در خواب بر روی طفلی
بکردد و او را هلاک کند روایات بسیار وارد شده است که اکر
غرض او از دایه شدن طلب فخر و عزت بوده است دیت
بر مال اوست و اکر از جهت فقر و شکدستی دایه شده است
بر عاقله اوست و اکثر قدمای باین روایت عمل کرده اند
و اکثر متاخرین قایل شده اند که مطلقا بر عاقله است
و اول قوی تر است سیزدهم در روایتی از حضرت
صادق علیه السلام منقولست درباب دزدی که بخانه کسی
رفت و اسباب خانه را جمع کرد و با زن زنا کرد فرزند آن
زن خواست که او را دفع کند فرزند را کشت و اسباب را

برداشت که بیرون برد زن دزد را کشت حضرت فرمود که از
وارثان دزد دیت پسر را میگیرند و چهار هزار درهم برای آن
که بجبر با او زنا کرده از مال دزد میگیرند و خون دزد را
حدیث و اکثر قدما عمل بروایت کرده‌اند و متاخران
مناقشه‌ها در بعضی احکام مذکور کرده‌اند **چهاردهم**
در روایت دیگر از آن حضرت علیه السلام منقول است
در باب زنی که در شب زفاف یار خود را آورد در حجله
خود پنهان کرد چون شوهر اراده مجامعت کرد یار از پرده
در آمد و خواست شوهر را بکشد شوهر غلبه کرد و او را کشت
و زن شوهر کشت حضرت فرمود که زن باید دیت آن یار
را بدهد که او را فریب داده و بآن خانه آورده و زن را
بقصاص شوهر میکشند و جمعی از علما گفته‌اند که خون یار هدر
است و دیت ندارد **پانزدهم** در حدیث صحیح
وارد شده است که در زمان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
چهار کس باهم شراب خوردند و دو کس مجروح شدند
و دو کس کشته شدند حضرت فرمود که دیت دو کس
که کشته شده‌اند بر آن دو کس که مجروح‌اند و دیت جراحت

زن

خود

خود را از دیت کشته‌ها کم میکنند و در روایات دیگر وارد شده است
که دیت دو مقتول را بر قبیله‌های چهار کس حواله میکنند و دیت
دو مجروح را از دیت کشته‌ها بر میدارند **شانزدهم** در روایات
معتبر وارد شده است که در زمان حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه شش طفل در میان نهر فرات بازی
میکردند یکی از ایشان غرق شد از آن پنج نفر که مانده بودند
دو نفر شهادت دادند که آن سه نفر دیگر او را غرق کردند
و آن سه نفر شهادت دادند که این دو نفر او را غرق کردند
حضرت فرمود که آن دو نفر که سه کس را بر ایشان شهادت
دادند سه خمس دیت را میدهند و آن سه نفر که دو کس بر
ایشان گواهی دادند دو خمس دیت را میدهند و اکثر
متاخرین این حکم را مخصوص آن واقعه دانسته‌اند و با وجود
لوث بقسامه قایل شده‌اند **نوع دویم** آنست که سبب شده
باشد نه بمباشرت آن نیز افراد بسیار دارد **اول** آنکه سنگی
نصب کند یا چاهی بکند و کسی پایش بر سنگ بر آید و بیفتد
یا در چاه بیفتد و بمیرد اگر اینها را در ملک خود کرده باشد و
کسی بسبب آن هلاک شود ضامن نیست مگر آنکه شخصی را

بخانه تکلیف کند واو کور باشد یا هوا تار باشد یا سر چاه را
پوشیده باشد وباو نکوید که این سنک یا چاه بر سر راه است
در اینصورت اکثر کفته اند ضامنست دیت اورا وهمچنین
اکر دو صحرای مباحی کرده باشد برا وضمانی نیست واکر در ملک
دیکری کرده باشد برخصت او باز ضامن نیست واکر برخصت
کرده باشد وسبب تلف کسی شود موافق مشهور ضامنست
واکر در شارعی چاه کنده باشد وکسی دران بیفتد وبمیرد اکر در
شارع تنکی باشد یا در شارع کشاد در میان شارع که غالبا
محل مرورات بکند اکثر کفته اند مطلقا ضامنست واکر شارع
فراخی باشد ودر کنار شارع بکند در جائی که مرور بران کم واقع میشود
واکر برای مصلحت آب خوردن عامه مسلمانان یا از برای
جمع شدن آب باران باشد اکثر کفته اند ضامن نیست
وبعضی در اینجا نیز بضمان قایل شده اند وبعضی کفته اند اکر
باذن امام علیه السلام کنده است ضامن نیست والا ضامنست
واکر از برای مصلحت خود کنده باشد مانند بیت الخلاها
که در شارع مفتوح میکنند ضامنست دیت هر کرا در آن بمیرد
یا مجروح شود بنا بر مشهور دویم اکر کسی معبدی در کنار

شارع

شارع بسازد وسبب تلف کسی شود بعضی کفته اند ضامنست
وبعضی کفته اند اکر باذن امام علیه السلام ساخته است
ضامن نیست وبنا بر مشهور که احیای زیادتی طریق مسلمانان
جایز نیست مسجد ساختن حرام است ومطلقا ضامنست
سیم اکر کسی فرزند خود را بکسی دهد که شنا تعلیم او کند
واو غرق شود اکر تقصیر کرده است ضامنست دیت آن طفل
را واکر تقصیر نکرده است اکثر کفته اند ضامن نیست وبعضی حکم
بضمان کرده اند واکر طفلی یا دیوانه بی رخصت ولی شرعی
برد که شنا تعلیم کند وغرق شود ضامنست چهارم
اکر ده نفر منجنیق بیندازند وسنک رد شود وبر یکی از
ایشان واقع شود وبمیرد خود با نه نفر دیکر شریکند در قتل
او ویک عشر حصه مقتول ساقط میشود وبر هر یک از نه نفر دیکر
ده یک او لازم میشود واکر منجنیق را بر شخصی مخصوصی بزنند
وبقصد او بیندازند وبر او واقع شود وبمیرد حکم قتل
عمد دارد وباعث قصاص میشود وبعضی از علما بموافق
روایتی قایل شده اند که اکر سه کس شروع کنند در خراب کردن
دیواری وبر یکی از ایشان فرود آید واو بمیرد جمیع دیت

خلافست

دیت

کردن

او بر دو نفر دیگر لازم است و اکثر گفته اند چون خودش نیز دخیل
بوده است بر هر یک از آنها ثلث دیت لازم میشود
پنجم هرگاه دو کشتی در اثنای حرکت بر یکدیگر بخورند
و هر دو شکسته شوند و اموال و نفوس تلف شوند اگر باد اختیار
را از دست هر دو گرفته و بدون اختیار ایشان واقع شده
است هیچیک ضامن نیستند و اگر باختیار ایشان حرکت
میکرده و صاحب کشتی که کشتی را میرانده و صاحب مال یکی است
نصف قیمت هر کشتی و نصف اموال هر کشتی هدر است و نصف
قیمت هر کشتی و آنچه دران بوده از اموال بر صاحب کشتی
دیگر است و اگر کشتی از ملاحان است و اموال از دیگران نصف
قیمت هر کشتی بر دیگریست و هر دو ضامن جمیع اموال هر دو
کشتی خواهند بود برای صاحبانش و اگر جمعی در کشتیها تلف
شده باشند اگر عمدا کرده اند قصاص بر ایشان لازم میشود
و اگر بخطا کرده اند دیت بر مال ایشان لازم میشود
ششم اگر کسی در ملک خود یا در زمین خود مباحی دیواری
بسازد و منهدم شود و کسی تلف شود او ضامن نیست
و اگر دیواری متصل بشارع یا بخانهٔ همسایه بسازد اگر

راست

راست ساخته یا مایل بخانهٔ همسایه یا مایل بشارع ساخته و خراب
شود یا بعد از ساختن میل کند بشارع یا بخانهٔ همسایه و تواند
علاج کرد و نکند یا اثر انهدام در دیوار ظاهر شد و علاج نکرد
تا خراب شد در همهٔ این صورتها اگر کسی تلف شود یا مجروح شود
ضامنست علی المشهور هفتم مشهور میان علما آنست رضوان الله
علیهم که جایز است ناودان بر راه مسلمانان نصب کردن
و همچنین چوبها از دیوار بیرون آوردن و پنجرهها و روزنها
ساختن مادام که مرتفع باشد و ضرر به پیاده و سوار و کجاوه
نرسانند اگرچه روایات وارد شده است که حضرت صاحب
الامر علیه السلام که ظاهر شود اینها از راه مسلمانان برطرف خواهند
کرد و بنا بر مشهور که جایز است اگر بیفتد و کسی را بکشد
یا مجروح کند یا مال کسی را تلف کند خلافست در ضامن
بودن صاحب ناودان و غیر آن و جمع کثیر از علما قایل
شده اند که ضامن است دیت نفوس و قیمت اموال را از مال
خود و بنا بر ضمان اگر آنچه از ناودان بیرون دیوار است بیفتد خلافی
میان قائلین بضمان نیست که همه را ضامن است و اگر همه ناودان
بیفتد که بعضی در میان دیوار او است و بعضی بیرون آنست

خود ساخته و منهدم شود و کسی تلف شود ضامن نیست و اگر دیوار را مایل بخانه

صاحب

کفته اند که مطلقا نصف آنچه تلف شده است ضامنست و بعضی
کفته اند قیاس میکنند قدر بیرون دیوار و قدر اندرونرا
که نسبت اندرونی ضامن نیست و بنسبت بیرونی ضامنست **هشتم**
اکر آتشی در ملک دیکری بی رخصت او برافروزد و باد آتش را
بامتعه و اموال او برساند و تلف نفوس و اموال شود همه را ضامنست
اکر در ملک خود یا در زمین مباحی آتشی برافروزد و چنین
مفسده مرتب شود اکر مظنه تعدی بهمسایه نباشد یا اکتفا
بقدر ضرورت کرده باشد ضامن نیست و اکر در وقت وزیدن
باد تند زیاد از قدر احتیاج آتش برافروزد و آتش در خانه
همسایکان بیفتد ضامن است بنا بر مشهور **نهم** اکر اسپ کسی در
میان شارع بول کند و پای کسی از آن بول بلغزد و بیفتد
و بمیرد بعضی کفته اند ضامنست دیت او را و همچنین اکر پای
کسی بدر رود و متاعی را بیندازد و بشکند او ضامنست
و اکثر کفته اند ضامن نیست و اکر راه را آب پاشند و کسی
بلغزد یا اسپ کسی بیفتد و اسپ یا صاحبش تلف شود یا پوست
خربزه یا هندوانه یا خیار و امثال اینها از چیزهای لغزنده
بر سر راه بیندازند و کسی بسبب آن تلف شود یا مال کسی

ضایع شود خلافست میان علما بعضی در اینها همه حکم بضمان
کرده اند و بعضی کفته اند مطلقا ضامن نیست و بعضی کفته اند
اکر اینها را دیده و میتوانسته است حذر کردن و نکرده است
ضامن نیست و الا ضامن است و مسئله خالی از اشکالی نیست
دهم اکر کوزه را بر بام خانه خود بکذارد و بیفتد بشارع
و کسی را تلف کند یا مالی را ضایع کند اکر تقصیری در
کذاشتن نکرده است مشهور آنست که ضامن نیست **یازدهم**
اکر شتری مست شود یا حیوانی سرکش و موذی شود یا سک
درنده باشد باید صاحبشان محافظت آنها بکنند و اکر نکنند
جنایت آنها را موافق مشهور ضامنند و اکر ندانند که آنها
چنین اند یا دانند و تقصیری در محافظت آنها نکرده باشد
ضامن نیستند و اکر آنها بر کسی حمله کنند و او برای دفع ضرر از
خود چیزی بر آنها بزند و بمیرند ضامن نیست و اکر از غیر
جهت دفع کند ضامن است و اکر بکسی ضرر رساند صاحبش
ضامن نیست اما کفته اند اکر ضرر رساند میتوانش کشت
دوازدهم اکر حیوانی بطویله حیوانی دیکر برود و او را بکشد
یا مجروح کند مشهور آنست که اکر صاحبش تقصیری در حفظ آن

کرده است ضامن است واگر نه ضامن نیست واگر حیوان صاحب خانه
آنرا که داخل شده است بکشد صاحب خانه ضامن نیست و در
حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله گاوی
خری را کشت مرافعه بخدمت حضرت آوردند در وقتی که
حضرت امیر علیه السلام و ابوبکر و عمر و جمع دیگر از صحابه حاضر
بودند اول حضرت فرمود ای ابوبکر میان ایشان حکم کن ابوبکر
گفت یا رسول الله حیوانی حیوانی دیگر را کشته است چیزی
لازم نمیشود حضرت بعمر فرمود که تو حکم کن میان ایشان او
نیز مثل خبر اول جواب گفت حضرت فرمود که یا علی تو حکم
کن میان ایشان گفت بلی یا رسول الله اگر گاو در طویلهٔ
خر داخل شده است و آنرا کشته است صاحب گاو ضامن قیمت
خر است واگر خر داخل طویله گاو شده است و گاو آنرا کشته
است صاحب گاو ضامن نیست پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله
دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت حمد میکنم خداوندی را
که برای من کسی قرار داده است که بحکم پیغمبران حکم میکند
سیزدهم اگر کسی داخل خانهٔ دیگری شود و سگ صاحب خانه

اورا

اورا بگزد اگر برخصت صاحب خانه داخل شده است صاحب خانه
ضامن است واگر بی رخصت داخل شده است ضامن نیست
و بر این مضمون احادیث بسیار است چهاردهم دابه
کسی جنایتی که بر کسی بکند چند قسم است اول آنکه صاحب
دابه سوار باشد و راند در اینصورت مشهور آنست که سواره
ضامنست آنچه جنایت کند دابه بدست خود اجماعاً و بسر خود
بنابر مشهور و جنایتی که بپا کند ضامن نیست دویم آنکه سوار
باشد و ایستاده باشد در اینصورت مشهور آنست که ضامنست
جنایت سر و دستها و پاها را سیم آنکه پیاده باشد و سر
دابه را کشد ضامن جنایت سر و دستها هست و ضامن جنایت
پاها نیست چهارم آنکه پیاده باشد و پیش انداخته باشد
و براند مشهور آنست که جمیع جنایتهای آنرا ضامن است
پنجم آنکه در جمیع این صور دیگری آن دابه را رم بدهد
و بسبب آن جنایتی بکند ضمان بر آن کسی است که آنرا رم
داده است بلکه از بعضی روایات ظاهر میشود که اگر کسی
چیزی در راه بگذارد که دابه رم کند جنایتی که بکند بر اوست
ششم آنکه دابه از دیگری باشد و شخصی بکرایه یا عاریه سوار باشد

مثل

اگر صاحب همراه نباشد در همهٔ اقسام سابق است و اگر صاحب همراه
باشد مشهور آنست که صاحب ضامن جنایتهاست نه سواره و اگر
درین صور دابه سوار را بیندازد صاحب دابه ضامن نیست مگر آنکه
بسبب او شده باشد چنانچه عادت بعضی از مکاریان است که
هفتم انکه شخصی غلام خود را سوار دابه کند اگر غلام نابالغ باشد
جنایت دابه بر آقاست و اگر بالغ باشد اگر جنایت بر بدن کسی
واقع شده تعلق بقیمت غلام میگیرد و بعضی گفته اند اگر برخصت
مولی سوار شده است بر مولی است و اگر جنایت بر مال کسی واقع
شده است اکثر گفته اند مولی ضامن نیست ولیکن بعضی گفته اند
بعد از آزادی ازو میگیرند و بعضی گفته اند او را سعی میفرمایند
که دیت را کسب کند و بدهد نوع سیم آنست که چند موجب
بایکدیگر جمع شده باشد و آن نیز چند قسم است اول انکه
مباشر و سبب بایکدیگر جمع شوند و غالبا مباشر اقوی است
مثل انکه کسی چاهی بکند دیگری شخصی دران چاه بیندازد یا
یکی شخصی را نگاه دارد و دیگری او را بکشد و امثال اینها
که درین مواضع مباشر قوی تر است و گاهی باعتبار نادانی
مباشر سبب اقوی میشود مثل انکه کسی چاهی در ملک خود کنده

باشد

باشد و رویش پوشیده باشد و دیگری که نداند که چاه در
اینجا هست دستی بر کسی بزند و بآن سبب در ان چاه افتد
در اینجا سبب را اقوی دانسته اند یعنی چاه کن ضامنست
و از این باب فرضها در پیش گذشت و گاه هست که
دو سبب با هم جمع میشوند مثل انکه یکی سنگی بر سر راه
گذاشت و دیگری چاهی کنده اول پایش بسنگ برآمد
و بعد ازان بچاه افتاد چون اول سنگ سبب شده اکثر
گفته اند که او ضامنست و در اینمقام متعارف است که مسئله
زبیه اسد را ذکر میکنند یعنی گودالی که میکنند انکه شیر
دران بیفتد و شکار کند در حدیث صحیح از حضرت باقر
علیه السلام منقولست که در زمان حضرت امیر المومنین
علیه السلام چهار نفر رفتند بدیدن شیر که در زبیه افتاده بود
یکی پایش لغزید و افتاد بدیگری چنگ زد و گرفت او
نیز بسیم چسپید و سیم بچهارم چسپید و هر چهار بگودال
افتادند و شیر ایشانرا هلاک کرد حضرت امیر المومنین
علیه السلام در باب ایشان حکم کرد که اول طعمهٔ شیر بود
که بی سبب افتاد و فرمود که ورثهٔ او ثلث دیت بورثهٔ

اورا در زندان مسلمانان تا معلوم شود که مویش میروید یا نمیروید
اگر بروید مهر مثل زنان خویشان اورا ازاو میگیرند و اگر نروید
دیت تمام ازاو میگیرند و بعضی گفته اند مدت معلوم کردن که
میروید یا نمیروید یکسال است و روایتی براین مضمون روایت
شده است و بعضی گفته اند قول اهل خبرت و وقوف کافیست
واگر خلافش ظاهر شود عمل بآن خواهند کرد و اگر بعضی از سر
یا ریش را ازاله کند آن بعض را با کل سر قیاس میکنند و بآن
نسبت دیت میگیرند دویم در موی ابروها اکثر گفته اند
که در هر دو پانصد اشرفی است و در هر یک دویست و پنجاه
اشرفی خواه بروید و خواه نروید جمعی گفته اند اگر بروید
ارش میگیرند و بعضی گفته اند در هر دو مجموع دیت آنشخص است
و در هر یک نصف دیت و بعضی صد اشرفی نیز گفته اند
و در هر دو اول اشهر است سیم در موی مژگانها اگر ازاله
کند و نروید خلافست بعضی گفته اند اگر مژگان هر دو چشم
باشد تمام دیت آنشخص است و از یکچشم نصف آن و اگر
نروید ارش است و بعضی گفته اند خواه بروید و خواه نروید
ارش است و در موهای دیگر از بدن تقدیری وارد نشده

است

است اگر موجب نقصی باشد ارش خواهد بود چهارم در کور
کردن هر دو چشم تمام دیت آن شخص است و در هر یک نصف
آن و تفاوتی نیست میان دیده صحیح و احول و شبکور و غیر
آن و در پلک چشمها خلافست اکثر گفته اند اگر پلکهای
هر دو چشم را قطع کند تمام دیت آنشخص لازم میشود و در هر
چشم نصف آن و در هر پلک ربع آن و بعضی گفته اند در
پلک بالا دو ثلث دیت چشم است و در پلک پائین یک ثلث
و بعضی گفته اند و بلکه اکثر گفته اند در پلک بالا ثلث دیت چشم است
و در پلک پائین نصف دیت چشم و براین مضمون حدیث صحیح
وارد شده است و قوی تر است و بنابراین از مجموع پلکها
سدس دیت انسان کم میشود و حمل کرده اند بر صورتی که
زیاده از یککس ببرد یا بعد از دادن دیت بعض باقی را
ببرد و چون مستند صریحی نیست که در مجموع نیز همین مقدار
ثابت شود اما کسی از فقها ندیده ام که باین حمل قایل شده
باشد و اگر کسی چشم صحیح کسی که یکچشم داشته باشد کور کند
دیت تمام آنشخص بر او لازم میشود اگر چشم دیگرش را کور
مادرزاد باشد یا بآفت آسمانی کور شده باشد و اگر کسی

کور کرده باشد واو دیت گرفته باشد یا قصاص کرده باشد
یا بخشیده باشد مثل دیگران نصف دیت لازم میشود موافق
مشهور اما این قید از اخبار ظاهر نمیشود واگر حدقه چشم کور
یکچشم درست باشد وچیزی نه بیند وکسی آنرا بکند مشهور آنست
که دیت آن ثلث دیت چشم صحیح است وبعضی ربع گفته اند
پنجم در دیت بینی است ودران تمام دیت است اگر جمیع را
قطع کند با استخوان یا از پایین استخوان جمیع آنچه نرم است ببرد
واگر بشکند بینی او وباصلاح نیاید وفاسد شود باز تمام دیت
لازم میشود واگر درست شود وعیبی دران نماند اکثر گفته اند
که صد اشرفی میدهد واگر شل وناقص بماند دو ثلث دیت میدهد
ودر روثه بینی اکثر گفته اند نصف دیت است وبعضی گفته اند
ثلث دیت است اما در تفصیل روثه خلاف کرده اند اکثر
گفته اند دیواریست که درمیان پرهای بینی است وبعضی
گفته اند سر بینی است ودر پرهای بینی اگر بریده شود خلافست
بعضی گفته اند در هر یک نصف دیت است وبعضی گفته اند در هر یک
ثلث دیت است واین قول قوی تر است وبدانکه کتاب ظریف
مستند اکثر احکام دیاتست وآن کتابیست که حضرت امیر المومنین

صلوات

صلوات الله علیه برای عمال خود نوشت که در باب دیات بآن
عمل کنند واگرچه اکثر علما سندش را صحیح نمیدانند اما فقیر
سندش را در نهایت صحت میدانم وهر جا که کتاب ظریف
میگویم اشاره بآن کتابست ودران کتاب مذکور است که اگر
روثه بینی را قطع کند یعنی کنارش را پانصد اشرفی میدهد
واگر بتیر یا بنیزه سوراخی در بینی بکند که مسدود نشود دیتش
سیصد وسی وسه دینار وثلث دینار است یعنی اشرفی واگر مسدود
شود وباصلاح آید دیتش خمس دیت روثه است که صد دینار
باشد واگر سوراخ به پرده میان برسد ورخنه کند وآنرا
سوراخ نکند دیتش پنجاه دینار است زیرا که نصف بینی را سوراخ
کرده است یعنی یکپره را با نصف دیوار میان واگر یکپره را با جمیع
دیوار میان سوراخ کند وپرده دیگر را سوراخ نکند شصت وشش
دینار ودو ثلث دینار میدهد واینها همه در صورتیست که سوراخ
ملتئم شود وباصلاح آید واکثر فقها از این مضامین غافل شده اند
وبنحو دیگر نقل کرده اند ودر حدیث دیگر وارد شده است که
کسی که بینی کسی را ببرد ثلث دیت بینی میدهد واین را نیز
بغیر یحیی بن سعید دیگری تعرض نشده است ششم

دیت کوش است و در هر دو تمام دیت آنشخص است و در هر یک نصف
دیت و این در صورتیست که تمام کوش بریده شود حتی بیخ کوش
از طرف خود خواه کوش شنوا باشد و خواه کر و اگر بعضی از
کوش را ببرند آن بعضی را مساحت میکنند و نسبت بمساحت
جمیع کوش آن شخص ملاحظه میکنند و بآن نسبت از دیت
میگیرند و بعضی میگویند در بریدن نرمه کوش ثلث دیت کوش
است و در دریدن کوش ثلث دیت کوش گفته اند بعضی
از علما در شل شدن کوش که آویخته شود دو ثلث دیت کوش
است و اگر شل شده کسی ببرد ثلث دیت کوش میدهد
هفتم دیت لبهاست و خلافی نیست در آنکه اگر هر دو لب
را ببرد تمام دیت آن شخص لازم میشود و در دیت هر یک از لبها
خلافست بعضی گفته اند در لب بالا ثلث دیتست و در لب
پائین دو ثلث دیت و بعضی گفته اند در لب بالا دو خمس دیت
که چهار صد دینار است و در لب پائین سه خمس دیت که ششصد
دینار است برای آنکه لب پائین آب را نگاه میدارد و
در روایتی بر این مضمون وارد شده است و بعضی گفته اند
موافق کتاب ظریف که در لب بالا نصف دیت است و

در لب پائین دو ثلث دیت و بنابراین لازم می آید که
در هر دو لب زیاده از دیت آدمی باشد و این خلاف اجماع
و سایر اخبار است مگر آنکه فرق باشد میان آنکه با هم ببرند یا جدا
ببرند و بعضی گفته اند در هر یک نصف دیتست و تفاوتی در
بالا و پائین نیست و جمعی از محققین متاخرین اختیار این قول
کرده اند و مسئله مشکل است و اولی اصلح است و اگر بعضی از
لبها بریده شود مساحت میکنند آن بعض را از طرف عرض
آنمقدار است که از بن دندانها جدا است متصل بسوراخهای بینی
و آنچه مجازی آنست تا کوشهای لب و آنچه از کوشهای لب گذشته
است داخل لبها نیست و اگر لبها در هم کشیده باشد که بیکدیگر
متصل نشوند و دندانها را نپوشانند بعضی گفته اند تمام
دیت لبها لازم است و اکثر گفته اند ارش باید گرفت و اگر
لبها سست و آویخته بماند دیتش دو ثلث دیت لبهاست و اگر
کسی آن لبهای آویخته را ببرد ثلث دیت میدهد و در کتاب
ظریف مذکور است که اگر لب بالا شکافته شود که دندانها نمایان
شود و دوا کنند و ملتئم شود دیتش صد دینار است و اگر چنین
بدنما و قبیح بماند دیتش صد و سی و سه دینار و ثلث دینار است

و طولش بقدر طول دهانست تا کوشهای لبها
و لب بالا عرضش آنقدر است که از بن دندانها
جدا است

و اگر لب پائین شکافته شود و دندان نمایان شود و ملتئم شود
دیت آن سه صد و سی و سه دینار و ثلث دینار است و اگر چنین
بماند دیتش سیصد و سی و سه دینار و ثلث دینار است

و اکثر علما گفته اند که سوراخ در لبان هر یک از لبها که بشود اگر
باصلاح نیاید ثلث دیت آن لب است و اگر باصلاح آید
خمس دیت آن لب هشتم دیت زبانست اگر زبان
صحیح را از بیخ ببرند تمام دیت آن لازم میشود و اگر زبان
لال را ببرند ثلث دیت او است اگر بعض زبان لال را ببرند
بمساحت جمیع زبان دیت میگیرند و اگر بعض زبان صحیح را
ببرند مشهور آنست که بنسبت حروف که گم شده است و نمیتواند
تکلم با آنها نمود با جمیع حروف که بیست و هشت حرفست میگیرند
به نسبت مساحت زبان و مجموع دیت را بر مجموع حروف
بالتسویه قسمت میکنند و آن نسبت میگیرند مثل آنکه ثلث زبانش
را بریده اند چهارده حرف گم شده است نصف دیت را میگیرند
و بعضی گفته اند هر دو را اعتبار میکنند و اگر باعتبار مساحت بیشتر
میشود آنرا اعتبار میکنند و اگر باعتبار حروف بیشتر میشود آنرا
میگیرند و در بعضی از روایات عدد حروف بیست و نه وارد شده
است بنا بر آنکه همزه و الف را غیر یکدیگر گرفته اند و اول
اقوی است و بعضی گمان کرده اند که فرق میان همزه و الف
آنست که اول متحرک میشود و ثانی ساکن و این غلط است

زیراکه

زیراکه مخرج همزه در حلق است و مخرج الف در فضای دهانست
و ایضا معلوم است که فرقست میان تأخذ و قال با آنکه هر دو
ساکن اند و بعضی از اهل عربیت گفته اند که بنای بیست و هشت
حرف بر اسم است زیراکه الف اسم الف و همزه هر دو است و همزه
نام مستحدثیست تازه بهم رسیده است پس حروف بیست و نه اند
و نامهاشان بیست و هشت است پس معلوم شد که حدیث بیست
و نه وجه صحیحی دارد بلکه اوجه است و اگر کسی نکته بگوید که همزه را
حساب کرده اند و الف را حساب نکرده اند برای آنکه زبان در
مخرج الف دخل ندارد بی صورتست برای آنکه در همزه نیز چندان
مدخلیتی ندارد با آنکه بسیاری از حروف هستند که زبان در
آنها دخل ندارد و حساب کرده اند مانند با و میم و گویا حروف
تهجی که برای اطفال مینویسند لا را برای الف الحاق میکنند
و الف که در اول است برای همزه میگویند چون اول ملفوظی
الف همزه است و چون الف ساکن را بدون حرفی که قبل از آن
باشد تکلم نمیتوان کرد لهذا لام را پیش از آن در آورده اند
و خصوص لام شاید برای این باشد که با الف افتتاح کلمه
لا اله الا است که افتتاح اسلام و ایمان با آن میشود

آمدیم بر سر مطلب اگر در حرف نقصی بهم رسد اما شد تر از اول
یا کند تر سخن گوید باید ارش بگیرند و همچنین اگر ادای
حروف را بنحوی که اول میکرد نتواند کرد و اگر حرف را صحیح
از مخرج ادا نتواند کرد مثل آنکه را را لام گوید دور نیست
که حکم نقصان حرف داشته باشد و اگر یک کس جنایتی کرد و نصف
حرفها برطرف شد و دیگری جنایتی دیگر کرد و نصف ابجد باقی
مانده بود برطرف شد ربع مجموع دیت را از دوم میگیرند و اگر
زبان طفلی را ببرند که هنوز بسخن نیامده باشد اکثر گفته‌اند تمام
دیت لازم میشود و اگر بحدی رسیده باشد که اطفال دیگر
سخن میگویند در آن سن و سخن نگوید و کسی زبانش را ببرد
ثلث دیت میدهد و اگر بعد از بریدن بسخن آید و بعضی از
حروف را گوید معلوم میشود که زبانش آفت نداشته است
بقدر حروفی که کم شده است دیت میگیرند و اگر جنایتی بر کسی
بکنند و او دعوی کند که زبانش لال شده است اکثر گفته‌اند
بقسامه اثبات میکند و در روایتی وارد شده است که در
زمان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مردی حربی
بر سر مردی زد و او دعوی میکرد که چشمش چیزی نمی‌بیند

ودماغش

و دماغش بوی چیزی نمی‌شنود و لال شده است و حرف نمی‌تواند
گفت حضرت فرمود اگر راست میگوید سه دیت آدمی باو
میباید داد گفتند یا امیر المؤمنین چه دانیم که او راست
میگوید فرمود که برای امتحان شامه‌اش لته سوخته را نزدیک
بینی او بدارند که دودش بدماغش برود اگر سرش را دور برد
و آب از دماغش جاری شود دروغ میگوید[2] و برای امتحان
باصره‌اش برابر قرص آفتاب او را بدارند اگر دیده‌اش را
برهم میزند دروغ میگوید و اگر دیده‌اش باز میماند راست
میگوید و برای امتحان زبانش سوزنی بر زبانش میزنند
اگر خون سرخ بیرون آمد دروغ میگوید و اگر خون سیاه بیرون
آمد راست میگوید و بعضی باین روایت عمل کرده‌اند و اگر جنایتی
بر زبان کسی وارد شود و لال شود و دیت بگیرد و بعد از دیت
گرفتن زبانش گشوده شود بعضی گفته‌اند دیت را پس میگیرند
و بعضی گفته‌اند این سخن گفتن عطیه‌ایست از جانب خدا
پس نمیگیرند **نهم** دیت دندانهاست و در مجموع دندانها
یکدیت تمام است و مشهور آنست که دیت را بر بیست و هشت
قسمت میکنند و آنچه زیاده بر بیست و هشت باشد حکم

والا راست میگوید

دندان زاید دارد که دیتش ثلث دیت اصلیست و بیست
وهشت دندان چهار را ثنیه میگویند دو از بالا و دو از
پایین وچهار دیگر بعد از انها را رباعیه میگویند دو از بالا
و دو از پایین وبعد ازان چهار دیگر را ناب میگویند یعنی
نیش وآن دندانهای بلند است وچهار دندان بعد از
انها را ضاحک میگویند که غالبا در وقت خنده ظاهر
میشود و دوازده دندان دیگر دندانهای آسیاست از هر
طرف سه دندان از بالا و سه دندان از پایین و دوازده
دندان پیش را مقادیم میگویند وشانزده دندان که بعد از
تست
ینهاست مواخیر میگویند ومشهور آنست که در دوازده
پیش هریک پنجاه دینار است که نصف عشر دیت باشد ومجموع
ششصد دینار میشود که سه خمس دیت باشد و در
هریک از شانزده دندان ماخیر بیست وپنج دینار است
که مجموع چهارصد دینار باشد دو خمس دیت مرد واز زن
نصف این مقادیر است اگر بثلث دیت برسد وتفاوتی
نیست میان دندان سفید وسیاه و زرد اگر بحسب خلقت
چنین روییده باشد واگر بعلتی سیاه شده باشد دران
ثلث دیت اصلیست واگر جنایتی بکند که سیاه شود دو ثلث

دیت



دیت آن دندان میگیرند چنانچه در حدیث صحیح وارد شده است که اگر
چیزی بر دندان بزنند یکسال انتظار میکشند اگر افتاد دیت
میگیرند پانصد درهم واگر نیفتاد وسیاه شد دو ثلث دیت
میگیرند وبعضی گفته اند در سیاه شدن دندان ارش است ودر
کندنش نیز ارش است وبعضی گفته اند در کندنش ربع دیت دندان است
واگر دندان زاید با دندانهای اصلی ضایع کرده باشند زیاده
بر دیت کل چیزی نمیدهند واگر تنها کنده باشند ثلث دیت
اصلی میدهد که در جنب انها واقع شده است واگر در میان
مقادیم است ثلث پنجاه دینار میدهد وبعضی گفته اند در دندانهای
زیاد ارش است واگر بجنایت کسی دندان شکافته شود ونیفتد دیت
آن دو ثلث دیت آن دندان است وبعضی ارش گفته اند ودر روایت
ظریف دیت آن دندان است واگر دندان شکافته شده را کسی
بکند بعضی ثلث دیت آن دندان گفته اند وبعضی ربع موافق
کتاب ظریف وبعضی ارش واول اشهر است ودرین شکی
نیست واگر دندان با پاهایش بکند زیاده بر دیت دندان
نمیدهند واگر انچه بیرون وظاهر است از دندان بشکند
وپاهایش بماند اکثر گفته اند باز دیت تمام دندان را میدهد

واگر در میان ماخیر است ثلث بیست وپنج دینار
میدهد

نصف

وبعضی گفته اند بنسبت مجموع حساب میکنند ومیدهد

دهم دیت گردنست اگر بشکند وکج بماند تمام دیت

میدهد وهمچنین اگر مانع لقمه فرو بردن شود تمام دیت گفته

اند لازم واگر درست شود ونتواند بجانب راست وچپ

درست نظر کند یا لقمه را بدشواری فرو برد مشهور ارش است

یازدهم دیت دو استخوانست که یکطرف بگوشها متصل

میشوند ویکطرف بزنخ وآنرا چانه میگویند اگر هر دو از جا

کنده شوند بی دندانها یکدیت تمام است واگر با دندانها باشد

دو دیت تمام واگر جدا نشوند اما خاییدن یا سخن گفتن

دشوار شود ارش لازم میشود دوازدهم دیت دستهاست

وخلافی نیست در انکه قطع هر دست نصف دیت آن شخص است

و در قطع هر دو تمام دیت ودر این نیز خلاف نیست که

اگر دست را از زند ببرند یعنی مفصل کف وساعد صادق است

که دستش را بریده است واین احکام در ان جاریست واگر از

مرفق ببرند خلافست بعضی گفته باز همان دیت دست است و

چیزی زیاد نمیشود وبعضی گفته اند دیت دست میدهد وارش

هم میدهد برای زیادتی ساعد که مابین مرفق وزند است

وبعض

وقطع

وبعضی گفته اند دو دیت دست میدهد یکی برای دست

تا زند ویکی برای زند تا مرفق وقول اخیر ضعیف است و

قول اول احوط است وقول ثانی خالی از قوتی نیست و

همچنین اگر دستش را از دوش ببرد هر سه قول در ان هست و

بنا بر مطابق قول اخیر سه دیت خواهد بود واگر بعد از انکه دستش

را از زند بریده باشند دیگری از مرفق ببرد بعضی بارش

قایل شده اند وبعضی بدیت دست واگر دیگری از دوش

ببرد باز این دو قول است واگر بعد از زند دیگری از دوش

ببرد احتمال دو دیت دست واحتمال ارش هست واحتمال

ارش در هر دو ظاهرتر است واگر کسی از زیر بند دست دو

کف داشته باشد یا در زیر مرفق اگر هر دو را ببرند البته

یکی اصلیست ویکی زاید وغالبا انکه اصلی است درست تر وقوی

تر میباشد پس یکدیت دست میدهد برای اصلی وبرای زاید

بعضی گفته اند ثلث دیت اصلی میدهد وبعضی بارش قایل

شده اند سیزدهم دیت انگشتانست وخلافی نیست

در انکه در مجموع انگشتان دیت یکدست تمام است اما در قسمت

دیت بر انگشتان اختلاف است بعضی گفته اند دیت جمیع

انگشتان مساویند و در هر یک عشر دیت آدمیست و بعضی گفته اند
در ابهام که انگشت مهین است ثلث دیت و دو ثلث دیت دیگر
بر چهار انگشت مساوی قسمت میشود موافق کتاب ظریف و
قول اول اشهر است و دیت انگشت زیاده ثلث دیت انگشت
اصلی است و کسی که انگشتی را شل کند دو ثلث دیت
آن انگشت را میدهد و اگر انگشت شل را قطع کند ثلث دیت
انگشت صحیح را میدهد و دیت هر انگشتی بر مفصل آن قسمت
میشود بجز دیت ابهام بر دو مفصل آن قسمت
میشود بالسویه پس اگر مفصل دویم انگشتان غیر ابهام را
ببرد دو ثلث دیت آن انگشت را میدهد و اگر مفصل اول را
ببرد ثلث دیت انگشت را میدهد و در ناخنها مشهور
آنست که در هر یک از ناخنهای دست و پا که قطع کنند
اگر نروید یا سیاه بروید ده دینار میدهند و اگر سفید
بروید پنج دینار میدهد و در روایت صحیحی وارد شده است
که در ناخن پنج دینار است و حمل کرده اند بر آنکه سفید
بروید چهاردهم دیت پشت است پشت اگر بشکند
و باصلاح نیاید یا بیاید و کوژ بماند یا نتواند نشست

تمام

تمام دیت میدهد و اگر باصلاح بیاید و عیبی نماند ثلث دیت
میدهد و در روایت ظریف وارد شده است که اگر باصلاح
بیاید صد دینار میدهد و اول اشهر است و اگر پشتش را
بشکند و پاهای او بآن سبب شل شود یک دیت برای
پشت میدهد و دو ثلث دیت برای پاها میدهد و
شیخ طوسی رحمه الله گفته است که اگر پشتش را بشکند
و بآن سبب راه رفتن و جماعش هر دو برطرف شود دو دیت میدهد
و اگر مغز حرام که در میان فقرات است قطع شود تمام دیت
باید داد پانزدهم در پستانهای زنست هر دو اگر
بریده شود تمام دیت زن لازم میشود و در هر یک نصف
را و اگر تکمه سر پستانرا ببرد بعضی گفته اند آن هم حکم پستان
دارد و بعضی به ارش قایل شده اند و اگر سر پستانهای
مرد را قطع کند بعضی گفته اند در هر دو مجموع دیت مرد است
و در هر یک نصف دیت و بعضی موافق روایت ظریف گفته اند
در هر دو هشت یک دیت قایل شده اند که صد و بیست و پنج دینار
است و روایت احتمال دارد که در هر یک این مقدار بوده باشد
و بعضی بارش قایل شده اند شانزدهم در قطع حشفه

تا بیخ ذکر است تمام دیت مرد لازم میشود خواه جوان باشد
و خواه پیر و خواه طفل و خواه خصیه دار و خواه خصیه کشیده و اگر بعضی
از حشفه را ببرند بنسبت کل حشفه دیت میگیرند و اگر یک
کس حشفه را ببرد و دیگری باقی ذکر را بر اول دیت لازم میشود
و بر ثانی ارش و در ذکر عنین ثلث دیتست و در بعضش باین
هفتدهم در بریدن هر دو خصیه تمام دیتست و در هر یک
نصف دیت بنا بر مشهور و در روایات معتبره وارد شده است
که در خصیه چپ دو ثلث دیتست و در خصیه راست یک ثلث دیت
زیرا که فرزند از خصیه چپ بهم میرسد و جمعی از فقها باین مضمون
قایل شده اند و نهایت قوت دارد و ابن جنید قایل
شده است که در خصیه راست نصف دیت است و در خصیه چپ
تمام دیت و نسخه کافی موافقت با یکجزو مطلب او میکند و اگر
جنایتی کند که فتق بهم رساند و پوست خصیها بزرگ شود
چهارصد دینار میدهد که دو خمس دیت باشد و اگر جنایتی شود
که پاها را گشاد گذارد و قادر بر راه رفتن نباشد مگر
بدشواری هشتصد دینار میدهد که چهار خمس دیت
باشد در کتاب ظریف چنین وارد شده و اکثر علما عمل کرده اند

هشتدهم

هشتدهم اگر شفرین زن را که لبهای فرجش باشد ببرد تمام دیت
زن میدهد و اگر یک طرف را ببرد نصف دیت میدهد
و اگر پشت زهارش را ببرد ارش میدهد و اگر کسی دختری را
که زن او باشد پیش از نه سال وطی کند و افضا شود یعنی مسلک
بول و حیض او یکی شود میباید مهر او را بدهد و دیت او را
بدهد و بر او همیشه حرام است و می باید تا آن زن زنده است
نفقه بدهد مگر آنکه خود بمیرد و اگر بعد از نه سال زن خود را وطی کند
و افضا شود دیت بر او نیست اما مهر و نفقه بر او لازم است
و اگر زنش نباشد و زنا کند و افضا شود اگر اکراه کرده است
او را مهر المثل و دیت بر او لازم است و اگر باکره باشد ارش
بکارت نیز لازم است بنا بر مشهور و اگر برضای زن بوده است
مهر ساقط میشود و بعضی گفته اند ارش بکارت نیز ساقط است و اگر بانگشت
بکارت دختری را ببرد که بول دانش نیز پاره شود و بول را نگاه
نتواند داشت اکثر گفته اند تمام دیت میدهد و بعضی ثلث
دیت گفته اند و در روایتی مهر المثل نیز وارد شده است و بعضی
گفته اند هم دیت میدهند و هم مهر المثل نوزدهم در دیت
الیتین است یعنی دو طرف نشستنگاه در هر دو یک دیت

ودرهریک نصف دیت واز زن دیت زنست ودرهریک
نصف دیت زنست موافق مشهور واز کلام بعضی ظاهر میشود که
مراد از بریدن گوشتهای برآمده است که چون می ایستد بلندتر
از رانهاست وبعضی گفته اند مراد شکستن استخوانهای زیر آنهاست

بیستم در قدمهای پا تمام دیت ودرهریک نصف دیت
ودر انگشتان بنحویست که در دستها گذشت وخلاف نیز
در اینجا جاریست ودیت هر انگشت بر سه بند انگشتان
بالسویه قسمت میشود ودیت ابهام بر دو بند انگشت ودر
هریک از ساقها ورانها نصف دیت ودرهر دو ساق
تمام دیت وهمچنین در هر دو ران تمام دیت وبعضی
در ساق وران بارش قایل شده اند واگر پارا از زانو
برد بعضی گفته اند همان دیت پاست ودیگر چیزی بر او نیست
وبعضی گفته اند دیت پا را با ارش ساق میدهد وبعضی بدو
دیت قایل شده اند وهمچنین خلافست اگر از بیخ ران
برد واگر پایش را شل کند دو ثلث دیت پا میدهد
واگر پای شل را برد ثلث دیت پا میدهد ودر روایتی
وارد شده است که اگر پاها را شل کند تمام دیت میدهد

وحمل

وحمل کرده اند بر آنکه مطلقا راه نتواند رفت **بیست ویکم**
در روایتی وارد شده است که اگر کسی استخوان عقب دبر
را که عصعص میگویند بشکند که غایط را ضبط نتواند کرد تمام
میدهد وبهمین روایت جمعی از علما گفته اند وعمل کرده اند

بیست ودویم در روایتی وارد شده است که در زمان حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام شخصی پا بر شکم شخصی
آنقدر مالید که غایط از او آمد حضرت فرمود که او نیز
چنین کند یا ثلث دیت بجریمه این عمل بدهد وجمعی از علما
عمل کرده اند وبعضی بارش قایل شده اند **بیست وسیم**
در کتاب ظریف وارد شده است که کسی که دندانهای کسی
را بشکند اگر دندانهایی است که مخالط قلب است برای
هر دندانی پنج دینارست واگر دندانهایست که در جانب
بازوهاست برای هر دندان ده دینارست واکثر علما چنین
فهمیده اند که برای سر دندانها که مقابل دلست دیت اول
میدهد وآنچه در پهلوست دیت دویم واین معنی بسیار
بعیدست بلکه ظاهرش موافق فهم ناقص فقیر آنست که
دندانهای پایین که محاذی دل واقع شده است خواه از پیش

وت
ودر روایت دیگر وارد شده است که اگر چیزی
بر ما بین خصیتین ودبر کشند که بول وغایط را
ضبط نتواند کرد باید دیت تمام بدهد

وخواه از پس وخواه از پهلو وخواه از جانب راست وخواه از جانب چپ
بیست وپنج دینارست وآنچه بالاتر است بجانب بازوها
ده دینارست **بیست وچهارم** اکثر فقها رضوان الله علیهم
گفته اند که شکستن استخوان هر عضوی دیتش خمس دیت آن
عضو است یعنی پنج یک واگر باصلاح آید بدون کجی وعیبی
دیتش چهار خمس دیت شکستن آن عضو است ودر موضحه
هر عضوی یعنی جراحتی که استخوان نمایان شود چهار یک
دیت شکستن آن عضو است ودر کوبیده هر عضو که استخوان
خورد شود ثلث دیت آن عضو است واگر باصلاح آید بی
کجی وعیبی چهار خمس دیت کوبیده شدنست ودر جدا شدن
هر عضوی که آن عضو معطل شود دو ثلث دیت آن عضو است
واگر باصلاح آید بدون عیبی دیتش چهار خمس دیت جدا شدنست
واین احکام را از کتاب ظریف اخذ کرده اند ودر آن کتاب
تفصیل احکام هر عضو مذکور است وبعضی از این قواعد موافقست
وبعضی مخالف وفقیر در بعضی از شروح کتب حدیث
تحقیق تفاصیل این احکام کرده ام واین رساله موجزه
گنجایش ذکر آنها ندارد ودر آن کتاب مذکور است که کسی که

یکطرف

یکطرف چنبره گردن کسی را بشکند وباصلاح آید چهل دینار
میدهد ودر هر دو طرف هشتاد دینار وجمعی از علما عمل کرده اند
وبعضی بارش قایل شده اند **فصل چهارم** در بیان جنایت
بر منافع است که بسبب آن قوتی از قوتها که حق تعالی در انسان
مقرر کرده است ضایع یا ناقص شود ودران چند بحث است
بحث اول بر طرف شدن عقل است اگر بالکلیه زایل شود
تمام دیت آن شخص لازم میشود واگر زایل نشود اما کم شود
ارش لازم میشود واکثر گفته اند قدر ارش منوط بنظر حاکم
شرع است که از آثار ملاحظه نماید که چه مقدار اختلال در
عقل او بهم رسیده بآن نسبت از مجموع دیت حکم کند و
بعضی گفته اند بزمان تقدیر میکنند مثل آنکه اگر یکروز دیوانه
عاقل باشد ویکروز
نصف دیت باید داد واگر دو روز عاقل باشد ویکروز دیوانه
ثلث دیت باید داد ومعلوم است که این تخمین او قاعده
کلیه از اینجا ظاهر نمیشود بسا باشد که همه احوالش متشابه باشد
اما نسبت بسابق شعور وتمیزش کم شده باشد واگر چیزی
بر سرش بزنند که جراحتی در سرش بهم رسد وعقلش نیز زایل
شود اکثر گفته اند که دیت جراحت را ودیت بر طرف شدن

عقل را جدا میگیرند و بعضی گفته اند اگر هر دو بیک ضرب
واقع شده است کمتر در بیشتر داخل میشود مثل آنکه
چوبی بر سرش زد که هم جراحت شد و هم دیوانه شد
یک دیت میگیرند و دیت جراحت را جدا نمیگیرند و اگر
چوبی بر دستش زد و دستش را شکست و بعد از ان بر سرش
هم زد و دیوانه شد دیت هر دو را میگیرند و بر این مضمون
روایت صحیح وارد شده است و در ان روایت مذکور است
که یکسال انتظار میبرند اگر در عرض سال مرد او را بعوض
میکشند و اگر زنده ماند و جنونش برطرف نشد دیت
میگیرند و بر این مضمون اکثر قدما قایل شده اند و اگر
بعد از دیت گرفتن عاقل شود اکثر گفته اند دیت را پس
نمیگیرند و بعضی گفته اند بقدر ارش میگذارند و باقی
را پس میگیرند و بعضی میگویند که اگر اهل خبرت گویند
که بحسب عادت نمیباید باصلاح آید و بر خلاف عادت
باصلاح آید آن بخششی است از حق تعالی دیت را
پس نمیگیرند و الا پس میگیرند دویم ابطال شنیدن
گوش است و اگر از هر دو گوش بالکلیه شنیدن برطرف

شود

شود تمام دیت لازم میشود اگر گواهی دهند اطبا و اهل خبرت
که دیگر عود نمیکند و اگر گویند که ممکن است بعد از مدتی عود کند
انتظار آن مدت میکشند اگر عود نکرد دیت قرار میگیرد و در
حدیث صحیح وارد شده است که یکسال انتظار میکشند و اگر
جنایت کرده تکذیب او کند یا گوید که نمیدانم که راست میگوید
امتحان میکنند او را در هنگام غفلت که او صدای عظیمی بر او
میزنند یا در هنگام صداهای شدید مانند رعد و در کتاب
ظریف مذکور است که در خواب صدای عظیمی بر او میزنند اگر بیدار
شد دروغ میگوید و اگر با اینها معلوم نشد بقسامه ثابت میکنند
پنجاه قسم بنا بر یک قول و شش قسم بنا بر قول دیگر و از کتاب ظریف
ظاهر میشود که با امتحان باز قسامه هست و اگر دعوی کند که
شنیدن یک گوشش کم شده است قیاس بگوش دیگر امتحان
میکنند چنانچه در احادیث معتبره وارد شده است که گوش معیوبش
را محکم می بندند و گوش صحیح را باز میگذارند و زنگی را در
برابر او حرکت میدهند و میگویند بشنو تا جائی که بگوید
نمیشنوم آن موضع را نشان میکنند پس از پشت سرش
میزنند و وقتی که گوید نمیشنوم نشان میکنند و همچنین

صداهای شدید مانند رعد یا در هنگام
بلکه نزد دو کس از ظریف مذکور است که در خواب صدای عظیمی بر او

شنوائی یکگوشش برطرف شده است بعد از
امتحان و قسامه نصف دیت خواهد بود
و اگر دعوی کند که [illegible]

از جانب راست و جانب چپ اگر موافق است همه معلوم میشود
که راست میگوید بعد از ان گوش صحیح را محکم می بندند و گوش
معیوب را میکشایند و از چهار طرف باز امتحان میکنند
اگر موافق آمد و کمتر از گوش صحیح است آن تفاوت را نسبت
بمجموع ملاحظه میکنند که چند یکست و بآن نسبت از دیت
یک گوش میگیرند و در روایت ظریف با امتحان قسامه نیز وارد
شده است و این قول اقوی مینماید زیرا که گاه باشد که گوشهایش
پیشتر از جنایت این تفاوت را داشته باشد و باید که این
امتحان را در وقتی بکنند که باد نباشد و هوا معتدل باشد
زیرا که در روز باد شنیدن از جوانب مختلف میباشد و اگر
گوش کسی را ببرند و شنوائی برطرف شود دو دیت لازم میشود
در دو گوش و یک دیت در یک گوش سیم برطرف شدن
بینائی دیدها است اگر بینائی هر دو چشم برطرف شده باشد
تمام دیت آن شخص لازم میشود و اگر از یکچشم برطرف شده
باشد نصف دیت و قصاص بقول دو عادل از اطبای
حاذق ثابت میشود و دیت بگفته یک مرد و دو زن نیز ثابت
میشود و اکثر فقها گفته اند که اگر اهل خبرت گویند که او دیگر

نخواهد دید یا گویند ممکن است به بیند اما مدتش معلوم نیست
دیت میگیرند و اگر مدتی تعیین کنند برای برگشتن انتظار
آن مدت میکشند اگر برنگشت دیت میگیرند و الا ارش
میگیرند و در حدیث معتبر وارد شده است که یکسال انتظار
ببرند و بعد از یکسال اگر برنگشت دیت میگیرند و اگر بعد از ان
برگردد دیت را پس نمیگیرند و اگر در دیده اش علتی ظاهر نباشد
و دعوی کند که نمی بینم بقسامه ثابت میشود و گذشت و
در روایت که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که رو بقرص
آفتاب او را باز میدارند اگر چشمش باز میماند و برهم نمیزند
راست میگوید و اگر دعوی کند که بینائی یکدیده اش بجنایت
کم شده است امتحان میکنند چنانچه احادیث صحیحه وارد شده
است که دیده معلولش را می بندند و دیده صحیحش را باز میگذارند
و تخم مرغی یا شتر مرغی را بدست میگیرند و دور میبرند تا جائی
که بگوید نمی بینم آن موضع را نشان میکنند از چهار طرف چنین
میکنند اگر موافق یکدیگر است راست گفته است و اگر مخالف است
میگویند دروغ گفتی و بار دیگر امتحان میکنند تا موافق آید پس
چشم را می بندند و چشم علیل را میگشایند و باز از چهار طرف

امتحان میکنند اکر موافق آید دیت را بعد تفاوت مسافت
میکیرند مثل آنکه اکر نصف مسافت تفاوت کرده است نصف
دیت یکچشم را که ربع دیت آدمی است میکیرند و در روایت
ظریف با این امتحان قسامه نیز وارد شده است که قسمت
میکنند بر شش قسم اکر نصف کم شده است سه قسم میدهند
و اکر ثلث کم شده است دو قسم میدهند و همچنین باین
نسبت و این اقوی است و احوط است چنانچه شیخ در نهایه
و صاحب جامع نیز قایل شده اند و اکر دعوای نقص در هر دو
دیده کند نظر بدیده هم سنان او بنحوی که کذشت امتحان
میکنند و در اینجا اکثر فقها قسامه را ضم کرده اند و امتحان
دیده را در زمین هموار و هوای صاف میکنند نه در روز ابر
و زمین ناهموار که اوقات و جهات مختلف نشوند و اکر دیده
کسی را بکند و دعوی کند که چشمش کور بود و چیزی نمیدید
و او کوید چشم من روشن بود بعضی کفته اند قسم بر جنایت
کننده است و بعضی کفته اند بر چشم کنده شده است
چهارم برطرف شدن قوت شامه است و در آن نیز تمام
دیت است و اکر دعوی کند که شامه اش برطرف شده است

معلوم

نباشد با حصول لوث بقراین اثباتش بقسامه میشود
و در روایت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه کذشت
که خرقه را آتش میزنند و نزد دماغش می آورند اکر سر را
پس میبرد و آب از دیده اش می آید دروغ میکوید و الا
تصدیقش میکنند و با این اکر قسامه ضم شود چنانچه اکثر کفته اند
شاید احوط باشد و اکر دعوی کند که شامه اش کم شده
است و قرینه بر صدقش باشد ظاهرش آنست که بقسامه
ثابت شود و تقدیرش را نسبت بکل شامه حواله برای حاکم
شرع کرده اند و احوط صلح است و اکر بینی او را ببرد و شامه
اش نیز برطرف شود بعد از ثبوت دو دیت لازم میشود
پنجم برطرف شدن ذایقه است و اکثر کفته اند تمام
دیت ثابت میشود و ثبوتش بقسامه است و همچنین نقصش
کفته اند بقسامه ثابت میشود و تقدیر زیاد و کمش نسبت بکل
منوط برای حاکم شرع است **ششم** اکر صدا برطرف شود
که مطلقا سخنش مسموع نمیشود کفته اند دیت لازم میشود
و اکر حرکت زبان نیز برطرف شود دو ثلث اضافه میشود
و اکر کاری بکند که طعام را مطلقا نتواند خایید کفته اند

دیت لازم میشود هفتم اگر جنایت باعث آن شود که جماع
نتواند کرد یا در وقت جماع انزال منی نشود دیت لازم
است و همچنین گفته اند که فرزند بهم سائیدن بر طرف
شود دیت لازم میشود هشتم اگر جنایتی بکند که راه
نتواند رفت دیت لازم است و اگر جماع نیز بر طرف
شود دو دیت لازم است نهم اگر لذت جماع بر
طرف شود و جماع کند و لذت نیابد یا طعام خورد و لذت
نیابد در هر یک بعضی دیت گفته اند و بعضی ارش دهم
اکثر فقها گفته اند که اگر کسی جنایتی بر شخصی بکند که مبتلا شود
بسلس البول یعنی قطرات بول ازو متصل آید بر و دیت
کامل لازم است و در روایتی وارد شده است که اگر تا
شب یا تا آخر روز متصل آید تمام دیت لازم میشود
و اگر تا ظهر آید دو ثلث دیت و اگر تا چاشت آید ثلث
دیت و بعضی باین روایت عمل کرده اند یازدهم
در حدیث صحیح وارد شده است که اگر کسی بر شکم زنی بزنند
که حیضش بر طرف شود اگر تا یکسال عود نکند ثلث
دیت زن را میدهد دوازدهم اگر زنی را چنین کند

که شیرش

که شیرش کم شود اکثر گفته اند ارش میدهد و بعضی احتمال
دیت نیز داده اند فصل پنجم در بیان جراحتهای سر و بدن
و در ان چند مقصد است اول جراحات سر و دست که آنرا
شجه مینامند و آن بر نه قسم است اول خارصه که خدشه کند
که پوست شکافته شود و دیت آن یک شتر است دویم دامیه
است که اندکی در گوشت فرو رود و خون در آید و در ان
دو شتر است سیم متلاحمه است که در گوشت بسیار فرو رود
و نرسد به پرده که در روی استخوانست و در ان سه شتر است
چهارم سمحاق است و آن جراحتیست که برسد به پرده که
بر روی استخوان کشیده شده است و در ان چهار شتر است
پنجم موضحه است که آن پرده شکافته شود و استخوان نمایان
شود و در ان پنج شتر است ششم هاشمه است که استخوان بشکند
و در ان ده شتر است هر چند پوست و گوشت شکافته نشود
و سن شترها در شبه عمد و خطا بنحویست که در دیت نفس
مذکور شد و اگر عمد باشد در اینجا قصاص نمیباشد و دیت میگیرند هفتم
منقله است که استخوان از جای خود حرکت کرده باشد و
در این نیز قصاص نیست هر چند عمدا کرده باشد و دیتش موافق

مشهور پانزده شتر است و بعضی سی و سه شتر گفته اند هشتم
مأمومه است که بام الدماغ رسیده باشد یعنی پرده که مغز سر در
میان اوست اما آن پرده شکافته نشده باشد و در آن
ثلث دیت آدمیست و در بعضی روایات و کلام اکثر
فقها سی و سه شتر وارد شده است با آنکه ثلث سی و سه شتر و ثلثی
میباید باشد پس ثلث بر سبیل تخمین وارد شده است یا
لفظ ثلث بعد از سی و سه مراد است یا از روایات افتاده
است نهم دامغه است که خریطه که دماغ در میان آنست
آن نیز دریده باشد و با این حال زنده ماندن بسیار بعید
است و باین سبب اکثر علما دیت آنرا ذکر نکرده اند و اگر
زنده بماند بعضی گفته اند ثلث دیت برای مأمومه میدهد

و ارش برای دریدن خریطه میدهد در مأمومه

و دامغه قصاص نمیباشد چون محل خطرند مقصد دویم
در باقی احکام شجاج است و در آن چند مسئله است
اول اگر در دو جای سر جراحت موضحه بکند از برای هر
یک پنج شتر میباید بدهند و اگر همان شخص میان آن
دو تا را ببرد که بیکدیگر متصل شوند اکثر گفته اند یک موضحه
میشود و پنج شتر کافیست و بعضی گفته اند پانزده شتر

میدهد

میدهد و احتمال دارد که پانزده شتر لازم شود و حکم سه موضحه
را بیکدیگر متصل کند خلافی نیست و در آنکه دیت دو موضحه

ورسته باشند و اگر دیگری این دو موضحه را

بر اول لازم است و دیت یک موضحه بر ثانی دویم اگر جراحت
موضحه بکند که بعضی از آن بر سر واقع شود و بعضی بر پیشانی
مشهور آنست که حکم یک موضحه دارد و پنج شتر کافیست سیم
آن جراحتها که در سر مذکور شد اگر در بدن واقع شوند باز حکم
سر دارد و دیتش همان دیتهاست که مذکور شد و اگر مثل
آنها بر بدن واقع شود همان مقدار را نسبت بدیت آن عضو
حساب میکنند مثل آنکه موضحه که در سر واقع شود پنج شتر میدادند
و سر دیتش مساوی کل دیت آدمی است زیرا که بجدا شدن
آن حیات باقی نمیماند و دیت کل آدمی هرگاه صد شتر باشد
پنج شتر نسبت با آن نصف عشر است یعنی بیست و یک بیست
اگر موضحه در یک دست واقع شود و دیت یک دست نصف دیت
انسانست پس نصف عشر آن که نصف پنج شتر باشد در آن
خواهد بود چنین گفته اند اکثر فقها و از کتاب ظریف در بعضی
تفاصیل دیگر ظاهر میشود چهارم ظاهر کلام فقها آنست
که این دیتها که بشتر وارد شده است اگر دیت را از اجناس



دیگر دهند بهمان نسبت میدهند مثل انکه درجائی که ده شتر
وارد شده است ده شتر نسبت بصد شتر که دیت کل است
ده یک است پس اگر از طلا دهند ده یک هزار دینار خواهد بود
که صد اشرفی باشد و اگر از نقره دهند ده یک ده هزار درهم
را میدهند که هزار درهم باشد و همچنین از سایر اجناس و احوط
آنست که چون در خصوص این دیات شتر و دینار وارد شده
است از جنس شتر و دینار بدهند مقصد سیم در احکام سایر
جراحات بدنست و دران چند فایده است اول جراحتی
که باندرون شکم آدمی برسد از هر جهت که باشد اگر چه
از کود ال کردن باشد و او نمیرد دران ثلث دیت آن شخص
است و دران قصاص نمیباشد و اگر جراحتی در عضوی بکند
و بعد از ان بجوف داخل شود دیت آن جراحت و دیت
جایفه هر دو را میباید بدهد مثل انکه خنجری بر دوش کسی بزند
و داخل شکم او شود هم دیت جراحت دوش را میباید بدهد
و هم ثلث دیت برای انکه داخل جوف او شده است
دویم اگر کسی کاردی یا خنجری زد که سرش باندرون شکم
او داخل شد پس دیگری کارد یا غیر آن بهمان سوراخ فرو برد

وجراحت

وجراحت زیاد نشد شخص اول دیت جایفه را میدهد
و بر ثانی چیزی نیست ولیکن حاکم شرع او را تعزیر میکند
و اگر حربه مرد دویم اندرون را جراحت کشاده تر کرد و بیرون
بحال خود ماند ارش میدهد و اگر اندرون و بیرون هر دو
کشاده تر شد یک دیت جایفه دیگر دویم میباید بدهد سیم
اگر کسی حربه بزند و شکمش را بشکافد و دیگری احشای اندرونش
بیرون آورد گفته اند قاتل دویم است چهارم اگر حربه بر سینه
اش بزند که از پشتش بدر رود اکثر گفته اند دو جایفه است
دو ثلث دیت باید داد و بعضی گفته اند یکجایفه است
پنجم جمعی از فقها قایل شده اند موافق کتاب ظریف که هر که
حربه بر اطراف مردی بزند که از طرف دیگر بدر رود صد دینار
طلا میدهد و ظاهر آنست که مراد با طراف دستها و پاها باشد
مانند ساعد و ساق و کف و قدم و بعضی تخصیص کرده اند بعضوی
که دران تمام دیت باشد یا نصف دیت زیرا که اگر نافذه
در یک بند یک انگشت باشد صد دینار چند برابر دیت
آن میشود و در کتاب ظریف تفاصیل دیگر درین باب هست
که اکثر متعرض آنها نشده اند و باین عبارت مجمل متمسک

یا بیرون را کشاده تر کرده اند و دیگری بحال خود
ماند

شده **ششم** در کتاب ظریف مذکور است که اگر سوراخی در حد
بینی یکطرف رخساره بهم رسد که اندرون دهان نماید دیتش
صد دینار است واگر دوا کنند و برطرف شود اما اثر فاحشی
بماند پنجاه دینار است واگر هر دو طرف باشد واثرش
نماند صد دینار است واگر تیری بزنند که در استخوان بنشیند
و از زیر چانه بیرون آید دیتش صد و پنجاه دینار است واگر
سوراخ کند و بیرون نرود صد دینار است واگر جراحتی در
رخساره بهم رساند واثرش بماند دیتش ده دینار است
هفتم در روایت معتبری وارد شده است که حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه حکم فرموده در سیلی
که کسی بر روی کسی بزنند وجای آن سیاه شود شش دینار
بدهد واگر سبز شود سه دینار بدهد واگر سرخ شود یک دینار
و نیم بدهند واکثر موافق این روایت قایل شده اند و
بعضی در سیاه شدن نیز سه دینار گفته اند واکثر گفته اند
که شرط نیست که اثرش همیشه بماند وگفته اند اگر اینها در بدن
واقع شود دیتش نصف دیت روست چنانچه ابن بابویه ره
در من لا یحضره متصل باین روایت را ذکر کرده است

هشتم

هشتم در هر عضوی که دیت مقرری داشته باشد اگر آن عضو
را شل کنند دو ثلث دیت آن عضو را باید داد واگر عضو
شل را قطع کنند ثلث دیت آن عضو را باید داد چنانچه
گذشت **نهم** مذکور شد که دیت مرد و زن در اعضا و
جوارح مساویند تا بثلث دیت مرد برسد پس دیت
اعضای زن نصف دیت اعضای مرد است خواه آنکه جنایت
کرده است مرد باشد و خواه زن و همچنین قصاص میکنند
مرد را برای اعضای زن بی آنکه چیزی از دیت بدهد
تا ثلث پس اگر خواهند عضو مرد را بعوض عضو زن قصاص
کنند نصف دیت عضو را میدهند و قصاص میکنند واگر
دیت گیرند نصف دیت مرد میگیرند و بعضی از علما گفته اند
که این حکم که تا ثلث جراحات زن دیتشان مثل جراحات
مرد است در صورتیست که جراحت کننده مرد باشد واگر جراحت
کننده زن باشد همه جراحات بر نصف است پس در یک
انگشت پنج شتر است و در دو انگشت ده شتر است و در سه
پانزده شتر است و در چهار بیست شتر است و همچنین باین
نسبت بالا میرود بخلاف آنکه جارح مرد باشد که در یک انگشت

زن ده شتر است و در دو انگشت بیست شتر و در سه انگشت سی شتر
و در چهار انگشت بیست شتر **دهم** هر عضوی که در مرد مساوی
دیت مرد باشد و در زن مساوی دیت زن است مانند
زبان و ذکر و دو دست و دو پا و همچنین نصف و ثلث
و هر نسبت که با دیت مرد مذکور شد و در کافر ذمی با دیت
او و در غلام با قیمت او بشرطی که زیاده از دیت آزاد
نباشد مثل انکه اگر ذکر غلام را ببرند قیمت او را میدهند
چنانچه مذکور شد وانچه در شرع مقدری ندارد که ارش میدهند
آزاد را غلام را فرض میکنند و ملاحظه میکنند که بدون این
عیب چه قیمت داشت و با این عیب چه قیمت دارد این
تفاوت را از دیت آزاد میگیرند **فصل ششم** در جنایت
که بر جنین واقع شود یعنی بر طفلی که در رحم باشد یا بر میتی
واقع شود و دران چند بحث است **اول** مشهور میان علما
آنست که دیت جنین آزاد مسلمان بعد از انکه خلقتش تمام
شده باشد و هنوز روح دران ندمیده باشند صد دینار
است و مشهور آنست که فرقی نیست میان دختر و پسر و بعضی
گفته اند در پسر صد دینار است و در دختر پنجاه دینار و خالی

ودر زن با دیت زن ملاحظه خواهد شد

از قوتی

از قوتی نیست و ابن جنید رحمه الله قایل شده است که دیت
جنین مسلمانان یا غلامیست یا کنیزی که قیمت هر یک نصف
عشر دیت باشد و این موافق مذهب عامه است و اول صحیح است
و اگر کافر ذمی باشد جنین او دیتش عشر دیت پدر اوست
که موافق مشهور هشتاد درهم است و در روایتی وارد شده است
که عشر دیت مادر اوست که چهل درهم باشد و بنا بر قول ثانی
ممکنست حمل روایت بر انکه جنین دختر باشد و مشهور میان علما
آنست که دیت جنین بنده عشر قیمت مادر اوست و بعضی گفته اند
اگر پسر باشد عشر قیمت پدر اوست و اگر انثی باشد عشر قیمت
مادر اوست و بعضی گفته اند اگر زنده برآید و بمیرد عشر قیمت
مادر است و اگر مرده باشد بیندازد نصف عشر قیمت مادر است
دویم هرگاه روح در جنین دمیده باشد و بسبب جنایت بمیرد
و معلوم شود که حیات داشته باشد و بسبب جنایت مرده است
درینصورت دیت کامل لازم میشود برای پسر و نصف آن
برای دختر و اگر بعنوان مباشرت کرده باشد کفاره نیز
لازم میشود **سیم** هرگاه پیش از تمام شدن خلقت سقط
بیندازد بعضی گفته اند غلامی میدهد یا کنیزی و بعضی تعین

پنجاه دینار کرده اند و مشهور میان علما آنست که مراتب
مختلفه دارد اول آنکه اگر کسی در اثنای جماع کسی را
بترساند که آب منی بیرون فرج ریخته شود ده دینار میدهد
واگر نطفه در رحم قرار گرفته باشد و سبب انداختن آن شود
بیست دینار میدهد واگر علقه شده باشد یعنی پارچه خون
بسته چهل دینار میدهد واگر مضغه شده باشد یعنی پارچه
گوشتی شصت دینار میدهد واگر استخوان شده باشد هشتاد
دینار میدهد واگر گوشت بر روی استخوان روییده و خلقتش
تمام شده باشد صد دینار میدهد چنانچه گذشت و شیخ
طوسی رضی الله عنه گفته است در ما بین هر مرتبه تا مرتبه دیگر
بآن نسبت حساب میکند و ابن ادریس رحمه الله تفسیر
کلام او باین نحو کرده است که بیست روز نطفه است و بیست روز علقه و بیست روز
مضغه است و بیست روز عظام و هر روز یک دینار زیاد میشود
و بحث کرده اند برو که این تفسیر مخالف احادیث معتبره است
چنانچه در حدیث صحیح محمد بن مسلم از حضرت امام محمد
باقر علیه السلام پرسید که مردی زنی را میزند و نطفه
می اندازد فرمود که بیست دینار برو لازم است گفت میزند

اورا

اورا و علقه می اندازد فرمود که برو چهل دینار است گفت اورا
میزند و مضغه می اندازد فرمود که شصت دینار برو لازم است
گفت میزند اورا و چیزی می اندازد که استخوان در او بهم رسیده
فرمود که برو دیت کامل است یعنی دیت جنین و فرمود که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام چنین حکم کرده است گفت صفت
نطفه کدام است که توان شناخت فرمود که نطفه سفید است مانند
آب بینی غلیظ پس در رحم چهل روز میماند تا علقه شود گفت
صفت علقه کدام است فرمود که پاره خون بسته است مانند

خونی که از

محجمه حجام بدر می آید پس چهل روز دیگر میماند تا مضغه میشود
گفت صفت مضغه چیست که توان شناخت فرمود که پارچه خون
سرخیست که در میان آن رگهای سبز هست بعد از آن استخوان
میشود پرسید که صفت استخوان چیست فرمود که بعد از آنکه
استخوان شد چشم و گوش بهم میرسانند و اعضا و جوارحش
ترتیب می یابد پس دیت جنین تمام میشود و در حدیث
دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که یونس شیبانی
پرسید که اگر در نطفه یکقطره خون بهم رسد حضرت فرمود که
عشر نطفه زیاد میشود دیت دو دینار میشود واگر دو قطره

بهم رسد بیست وچهار دینار واگر سه قطره بهم رسد بیست وشش دینار
واگر چهار قطره بهم رسد بیست وهشت دینار واگر پنج قطره بهم رسد
سی دینار است وبهمین نسبت بالا میرود تا هم علقه شود
پس دران چهل دینار است وبعد از علقه اگر یک رک از کوشت
دران بهم رسد دو دینار بالا میرود وهمچنین دو دینار زیاد
میشود تا همه کوشت میشود ودیت آن شصت دینار است
تا انکه کوهی مانند استخوان دران بهم میرسد وزیاد میشود تا
انکه همه استخوان میشود ودیت آن هشتاد دینار است وهمچنین
تا کوشت میشود وپوست بران می روید وچون پنج ماه شد
روح دران میدمند وشرح احادیث وتفاصیل
خلقت انسان وتشریح آنرا مفصلا در کتاب سما وعالم
ذکر کرده ام چهارم اگر زنی را بکشد ودر شکم او فرزندی
باشد واو هم کشته شود وندانند که پسر بوده یا دختر مشهور میان
علما موافق احادیث معتبره آنست که دیت زن را میدهد
واز برای طفل نصف دیت مرد ونصف دیت زن میدهد
وبعضی کفته اند قرعه می اندازند اگر باسم پسر آمد دیت پسر
میدهد واگر باسم دختر در آید دیت دختر پنجم
اگر

اگر کسی زن آزادی داشته باشد وبدون رخصت او
در وقت جماع منی را عزل ودر بیرون فرج بریزد بعضی
کفته اند واجبست که ده اشرفی دیت نطفه را بزن بدهد
واکثر حمل بر استحباب کرده اند ششم اگر کسی جنایتی بکند
وطفل زنده بیفتد وبعد از آن کسی او را بکشد کفته اند اگر حیات
مستقره داشته که مدتی تعیش تواند قاتل دویم است وبر اول
دیت نیست اما حاکم شرع او را تعزیر میکند واگر حیات مستقره
نداشته باشد ودر کار مردن بوده دیت بر اوست ودویم تعزیر
میکند واگر حالش معلوم نباشد بعد از افتادن که زنده بوده
یا مرده واو سرش را ببرد باشد قصاص ساقط میشود ودیت
بریدن سر میت را میدهد چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله
هفتم دیت جراحاتست که بر جنین واقع میشود نسبت
بکل دیت او حساب میکنند پس اگر ضربی بر شکم زن زند
ودستی از طفل ساقط شود اگر زن بمیرد دیت زن ودیت
جنین هر دو را میدهد واگر نمیرد دیت جنین که پنجاه دینار است
میدهد واگر اول دست بیفتد وبعد از آن جنین بیفتد دیت
جنین را میدهد ودیت دست ساقط میشود واگر زنده بیفتد وبمیرد

کرد

دیت

دیت انسان کامل میدهد و دیت دست ساقط میشود و اگر
زنده بماند دیت دست را میدهد **هشتم** کسی که سر میت
آزاد مسلمانی را قطع کند حکم چنین دارد و دیت او صد دینار
است و این دیت مال وارث نیست بلکه صرف میکنند در ج
وجوه بر خیرات و صدقات برای میت و خلافست که اگر
قرض داشته باشد واجبست که قرضش را بدهند از این دیت
یا نه و اکثر گفته اند که میتوان داد و بعضی گفته اند داخل بیت
المال مسلمانان میکنند و ابن بابویه علیه الرحمه قایل شده است
که اگر در حال او اراده کشتن او داشته باشد و بعد از فوت

جنایت

سر او را ببرد یا کاری کرده که اگر زنده میبود بآن جنایت
میمرد دیت کامل انسان میدهد و اگر این اراده نداشته صد
دینار میدهد و گفته اند جراحتها که برو واقع شود نسبت بصد
دینار حساب میکنند مثل آنکه اگر یک دستش را ببرد پنجاه دینار
میدهد و اگر موضحه در سرش بکند پنج دینار میدهد و اکثر
گفته اند مرد و زن و صغیر و کبیر در این حکم تفاوت ندارد
و اگر سر غلامی را ببرد عشر قیمت او را میدهد و بعضی گفته اند

اگر سر ذمی را ببرد

اگر عشر دیت ذمی را میدهد و بعضی گفته اند دیت ندارد و خالی از

قوتی نیست و اگر جنایتی بخطا واقع شود خلافست که دیت
در مال اوست یا بر عاقله است بعضی از متاخرین احتمال
داده اند که در اصل دیت نباشد در خطا چنانچه ظاهر
روایت حسین بن خالدست که از حضرت امام رضا
علیه السلام پرسید که اگر شخصی برای میتی گودالی حفر کند که او را
در آن غسل دهد پس سرش بگردش آید و بیل از دستش بیفتد
و بر شکم میت آید و شکافته شود چه چیز بر او لازم است
فرمود که هرگاه چنین باشد خطا خواهد بود و کفاره اش
بنده آزاد کردنست یا دو ماه پیاپی روزه داشتن یا شصت
مسکین را طعام دادن بقدر مدی که تقریبا بنا بر بعضی از

بهر مسکینی

تقدیرات یک چهاریک من کهنه باشد و در حدیث حسن وارد شده
که بریدن سر میت بدتر است از بریدن سر زنده و در حدیث
دیگر پرسیدند از حضرت صادق علیه السلام از کسی که استخوان
مرده را بشکند فرمود که حرمتش بعد از مردن زیاده از حرمت

بکنند

اوست در زندگی **فصل نهم** در بیان عاقله است که دیت
خطا بر او لازم میشود و احکام آن و در آن چند مقصد است
اول در بیان عاقله است بدانکه چون در باب قتل ذکر جنایت

تعصب بسیار میکرده اند و خویشان قبیله و عشیره قاتل
حمایت میکرده اند شارع در باب قتل خطا که قاتل را در آن
تقصیری نیست مقرر فرموده است که بر آنها قسمت کنند
که هم باعث قلت حمایت ایشان بشود و هم کار بر قاتل آسان
شود چون تقصیری نداشته و حکمهای جناب مقدس الهی در هر
حکم بسیار است که عقول اکثر خلق از ادراک آنها قاصر است
و عاقله کسی را میگویند که متحمل دیت از جانب صاحب جنایت
میشود و آن چهار طایفه اند اول خویشان صاحب جنایت
دویم کسی که او را آزاد کرده باشند سیم کسی که ضامن جریره
او یعنی جنایت او شده باشد زیرا که متعارف بوده است
که دو کس که وارثی نداشته اند با یکدیگر قرار میکرده اند
که هر یک که جنایت خطائی بکند دیگری دیت او را بدهد
و هر یک پیشتر بمیرد دیگری وارث او باشد چنین کسی را
اگر جنایت خطائی بکند ضامن جریره دیت او را میدهد
و اگر بمیرد میراث او نیز از امام علیه السلام خواهد بود اما
اقارب که عاقله اند خلافست که چه جماعتند و مشهور میان
علما آنست که عاقله عصبه قاتلند یعنی مردانی که قرابت

چهارم امام زمان که اگر هیچ یک از اینها نباشد امام دیت او را میدهد

ایشان

ایشان نسبت بقاتل از جانب پدر و مادر باشد یا از جانب
پدر نه از جانب مادر تنها مانند برادران و اولاد ایشان
و عموها و اولاد ایشان خواه وارث قاتل باشند و اگر بمیرد
آنها میراث برند خواه نه و خلافست که پدر و جد پدری و اولاد
ذکور در عصبه داخلند یا نه اکثر متاخرین قایلند که داخلند
و بعضی گفته اند هر که از دیت اگر کشته شود میراث میبرد عاقله
اوست و این قول ضعیف است و بعضی گفته اند که عصبه و عاقله
آنها اند که مستحق میراث قاتلند از وارثان نزدیک که
در قرآن برای ایشان حصه از میراث مقرر شده مانند پدر
و مادر و فرزند و اگر آنها نباشند سایر اقارب قاتل میدهند
از مردان بالغ خواه از جانب پدر خویش باشند و خواه از جانب
مادر و اگر از هر دو صنف باشند دو ثلث دیت را بر خویشان
پدری قسمت میکنند و یک ثلث بر خویشان مادری و سند
شده اند درین قول بروایتی که سلمة بن کهیل از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده و اکثر آن
روایت ضعیف میشمارند و مشتمل بر آنکه اگر خویشان نداشته
باشد دیت را از هم شهریان او میگیرند و این مخالف

قاتل

مذهب شیعه است و موافق مذهب عامه است لهذا اکثر
عمل باین روایت نکرده اند و مسئله در غایت اشکال است
واین احکام را از احادیث معتبره این باب استنباط کردن
متعسر است و مشهور آنست که مذکور شد و از بعضی روایات
معتبره ظاهر میشود که عاقله ورثه ذکور بالغ عاقلند
دویم در صفات عاقله است گفته اند شرط است که ذکور باشند
و زن عاقله نمیباشد و شرط است که بالغ و عاقل باشند
نابالغ و دیوانه عاقله نمیشد و شرط است که غنی و قادر بر دیت
باشد پس فقیر دیت لازم نمیشود و غنی و فقیر بودن در وقتی
که سال تمام میشود و وقت دادن میشود اعتبار دارد سیم
در مقدار آن دیتی است که عاقله متحمل میشود و جمعی
از علما را اعتقاد آنست که عاقله هر دیت خطائی را متحمل میشود
خواه زیاد و خواه کم و جمعی گفته اند تا بدیت موضحه نرسیده است
که نصف عشر دیت باشد جارح خود میدهد و بقدر دیت
موضحه و زیاده را عاقله میدهد چهارم آنچه عاقله میدهد
رجوع نمیکند که از جانی بگیرد و قولی هست که رجوع میکند و آن
ضعیف است پنجم در بیان کیفیت تقسیط دیت است

برعاقله

برعاقله و در آن چند مسئله است اول آنکه خلاف است که آیا
قدر معینی دارد که بر هر کس چند حواله کنند یا نه بعضی گفته اند
از غنی ده قیراط میگیرند که نصف دینار باشد و از فقیر یعنی
کسی که در عرف او را غنی و مالدار نگویند و قادر بر او باشد
پنج قیراط میگیرند که ربع اشرفی باشد زیرا که هر دینار بیست
قیراط است و بعضی گفته اند قدر معینی ندارد بلکه با حاکم شرع
بحسب احوال آن جماعت و عدد ایشان هر قدر که مناسب
میداند حواله میکند دویم خلافست که آیا ترتیبی در میان آن
جماعت هست در حواله کردن یا نه بعضی گفته اند بر نزدیک و دور
همه حواله میکند بیک نسبت و اکثر علما قایل شده اند با آنکه نزدیک
تر را مقدم میدارند و اگر وفا نکند بر دورتر حواله میکند پس
این بنا بر قولی که پدر و اجداد پدری و فرزندان ذکور داخلند
اول با ایشان ابتدا میکنند بعد از ایشان به برادران و بنا
بر قول دیگر اول از برادران میگیرند اگر وفا نکند از اولاد ذکور
ایشان میگیرند پس از عموها پس از پسران عموها پس از عموهای
پدر پس از پسران جد ایشان پس از عموهای جد پس از
اولاد ذکور ایشان و همچنین تا آنکه اقارب نسبی پدری تمام

شوند اگر باز باقی مانده است از آزاد کننده او میگیرند
اگر آزاد شده باشد آن قاتل یا جارح پس از خویشان پدری
آزاد کننده بترتیبی که سابق مذکور شد پس آزاد کننده آزاد کننده
پدر او پس اقارب پدری او در همه مراتب اقرب مقدم است
بر ابعد و اگر نزدیکتر وفا کند بدورتر تعدی نمیکنند و بعضی
گفته اند خویشان پدر و مادری مقدم اند بر خویشان پدری
تنها و اکثر درین مقام اعتبار نکرده اند و میباید که معلوم شود
که عاقله قرابت عرفی با میت دارد بمحض آنکه از قبیله او باشد
کافی نیست و اگر اینها همه که مذکور شد وفا بدیت نکند بعضی گفته اند
زیادتی را از امام علیه السلام میگیرند و خلافست که آنحضرت
از مال خود میدهد یا از بیت المال مسلمانان و اکثر گفته اند
که از مال خود میدهد و تحقیق این مسئله بر صورتی ندارد و بعضی
گفته اند اگر عاقله نباشد یا عاجز باشند از دادن دیت مطلقا
یا بعضی از مال جنایت کننده میگیرند و الا از امام علیه السلام
میگیرند و اکثر گفته اند مطلقا رجوع بجانی نمیشود با عجز ایشان
از امام یا از بیت المال مسلمانان میگیرند سیم اگر عاقله زیاده
از دیت باشند یعنی آنقدر مقرر را که مذکور شد بنا بر یک قول

یا آنچه

پس خویشان پدری او و باز بهمین ترتیب الی پس آزاد
کننده پدر جد او پس خویشان پدری او پس آزاد
کننده آزاد کننده جد

یا آنچه حاکم شرع مصلحت داند بنا بر قول دیگر بر عاقله که تقسیط کنند
عدد عاقله زیاده از آن باشد یعنی گفته اند همان مقدار را بر همه
توزیع میکنند و بعضی گفته اند که امام یا حاکم شرع بعضی را که
مصلحت میداند تعیین میکند که بدهد و اگر بعضی از عاقله غایب
باشند مشهور آنست که حصه آنها بر حاضران قسمت نمیکنند بلکه
انتظار میکشند که آنها حاضر شوند یا مینویسند بحاکم شرع که
در آن بلدست که از ایشان بگیرند چهارم چون سابقا مذکور
شد که دیت خطا را خواه قتل و خواه غیر قتل در عرض سه سال
میگیرند گفته اند ابتدای مدت سه سال در قتل وقت مردن آن
مقتول است و در جراحتی که سرایت نکرده باشد از وقت جراحت
کردن است و اگر جراحتی باشد که سرایت کند مثل آنکه انگشتش را
برید و سرایت کرد و مجموع کفش را انداخت درین صورت
دیت مجموع کف را میباید بدهد و خلافست که ابتدای سالها
را از چه وقت حساب میکنند که آن جراحت مندمل شود و زخمش
برطرف شود و بعضی گفته اند از وقتی که کف افتاد حساب میکنند
گو مندمل نشده باشد و اول اشهر است ششم از مقاصد سابقه
در بیان ثبوت جنایت بر عاقله و آن بگواه ثابت میشود

بعضی گفته اند از وقتی حساب میکنند

یا باقرار عاقله و مشهور آنست که بقسامه چیزی بر عاقله ثابت نمیشود
بلکه دیت بر مال جانی لازم میشود هر چند خطائی محض
باشد و همچنین اگر قاتل اقرار کند بقتل خطا یا جانی اقرار کند
بجنایت خطا دیت بر خودش لازم میشود نه بر عاقله و اگر قتل
عمد را بر دیت صلح کنند بر عاقله چیزی لازم نمیشود و در قتل عمد
اگر قاتل بگریزد روایتی وارد شده است که دیت از مال او میگیرند
و اگر مال نداشته باشد از اقارب او میگیرند الاقرب فالاقرب
و بعضی از علما بمجموع این روایت عمل کرده اند و اکثر بجزو
اول قایل شده اند نه بجزو ثانی چنانچه سابقا مذکور شد
و در قتل شبه عمد نیز بعضی قایل شده اند که اگر بگریزد یا بمیرد
و مالی نداشته باشد از اقارب او میگیرند و اگر آنها نباشند
از بیت المال میدهند **هفتم** اگر کسی خود را بخطا بکشد دیت
بر عاقله نیست و بعضی از سنیان قایل شده اند که دیتش بر
عاقله است **هشتم** در حدیث صحیح وارد شده است که اهل
ذمه یعنی کافران که جزیه دهند عاقله یکدیگر نیستند در جنایتی
که کنند خواه قتل باشد و خواه جراحت بلکه دیت را از مال
جنایت کننده میگیرند و اگر مال نداشته باشد امام علیه السلام

میدهد

میدهد دیت ایشان را زیرا که ایشان جزیه بامام میدهند
مانند غلامی که مقرری باقای خود دهد و ایشان غلامان امامند
و هر یک از ایشان که مسلمان شود آزاد میشوند و علما باین
روایت عمل کرده اند **نهم** اگر پدر فرزند خود را بعمد بکشد
دیت را بوارثان دیگر میدهد و خود بهیچ از آن و غیر آن
نمیبرد و اگر وارث دیگر نباشد از امام علیه السلام خواهد بود
و اگر فرزند خود را بخطا یا شبه عمد کشته باشد بعضی گفته اند
مطلقا میراث نمیبرد و بعضی گفته اند مطلقا میراث میبرد
و بعضی گفته اند از دیت نمیبرد و از غیر دیت میبرد و اگر وارثی
بغیر از عاقله نباشد بنا بر آنکه پدر میراث نبرد دیت ساقط
خواهد شد و اگر گویند که میبرد آیا از عاقله میگیرد محل
خلافست و اکثر گفته اند نمیگیرد **دهم** عاقله دیت نفس و
جراحت انسان را ضامنست و ضامن نیست جنایت غلام
کسی را اگر جنایت بر کسی کند از روی خطا یا جنایت حیوان
خویش او را که بر کسی کند یا جنایتی که خویش او بر حیوان کسی
یا مال کسی از روی خطا بکند **فصل هشتم** در بیان کفاره
اقسام قتل است در قتل عمد کفاره جمع واجبست که یک

بنده آزاد کند و دو ماه متوالی روزه بدارد و شصت مسکین را
طعام بدهد هر یک را یک مُد یا دو مُد علی الخلاف و مُدی را
اگر صد و پنجاه درهم کهنه بگیرند ظاهرا خوبست و مشهور آنست که این
کفاره وقتی واجب میشود که خود مباشر قتل شده باشد نه آنکه
امر یا سبب باشد و کفاره بقتل مسلمان ثابت میشود خواه مقتول
طفل باشد و خواه بالغ و خواه دیوانه باشد و خواه عاقل و خواه زن
باشد و خواه مرد و خواه مملوک قاتل باشد یا مملوک دیگری یا
آزاد و مشهور آنست که در کشتن کافر هرچند در امان باشد کفاره
واجب نمیشود و اگر در قتل عمد او را نکشند بانکه عفو کنند یا دیت
بگیرند یا ثابت نشود شک نیست که کفاره واجب میشود و اگر
او را قصاص کنند اکثر گفته اند باز کفاره واجبست که از مال او
بدهند حتی روزه را از مال او استیجار نمایند و بعضی گفته اند
هرگاه قصاص کنند کفاره ساقط است و کفاره قتل شبه
عمد و خطا کفاره مرتبه است اگر قادر است بنده آزاد میکند
و اگر عاجز است از بنده آزاد کردن دو ماه متوالی روزه
میدارد و اگر از آن نیز عاجز است شصت مسکین را طعام
میدهد و اگر مسلمانی را در دار الحرب و بلاد کفار

بکشد

بکشد بگمان آنکه کافر است کفاره قتل خطا واجبست و قصاص
البته نیست اما در وجوب دیت خلاف است بعضی گفته اند
مطلقا دیت نیست و بعضی گفته اند اگر اسیر بوده است در دست
کفار دیت واجبست و اگر باختیار خود بمیان ایشان رفته
واجب نیست و احوط آنست که مطلقا دیت بدهد و بعضی گفته اند
اگر در وقت جنگ کشته شود دیت را از بیت المال میدهند
و اگر چند نفر شریک در قتل کسی باشند بر هر یک کفاره تمام
لازم است و اگر طفلی یا دیوانه کسی را بکشد خلافست که کفاره
بر او واجبست یا نه اکثر گفته اند واجبست و عتق و اطعام را
را از مال او بیرون میکنند و روزه را بعد از بلوغ و عقل خود
میگیرد و اگر پیشتر بمیرد گفته اند از مالش اجرت روزه را میدهند
و بعضی گفته اند کفاره از ایشان ساقط است و اگر جنینی را
که در شکم باشد سقط کند اگر روح در آن دمیده شده کفاره
واجبست و الا واجب نیست و احکام خصال کفاره در رساله
کفارات ذکر کرده ام **فصل نهم** در احکام جنایت حیوانات است
و در آن چند بحث است **بحث اول** در کشتن حیوانات حلال
گوشت است اگر حیوان حلال گوشتی را ذبح کند بی اذن مالک

اکثر گفته‌اند که تفاوت قیمت زنده و کشته بر او لازم است
و بعضی گفته‌اند مالک میتواند گفت که این کشته را بردار و قیمت
حیوان زنده را بده و اگر او را بغیر ذبح تلف کند که او میته شود
باید قیمت او را در وقت کشتن بدهد و اگر بعضی از اجزا
باشد که از آنها منتفع توان شد مانند پشم و مو و کرک
و پر آنها از مالکست و قیمت آنها را از قیمت حیوان بیرون میکنند
بحث دویم در کشتن حیوانیست که حلال گوشت نباشد اما
قابل تذکیه باشد مانند شیر و ببر و پلنگ و یوز اگر یکی از اینها
را ذبح کند باز مشهور آنست که تفاوت قیمت کشته و زنده را
میدهد و اگر بنحو دیگر تلف کند قیمت را میدهند و اگر
بعضی از اجزای آن قیمتی داشته باشد آنرا از قیمت اسقاط
میکنند مانند فیل که دندان و استخوانش قیمت دارد و اگر
در قسم اول و در این قسم جنایت بر عضوی از اعضای حیوان
واقع شود مثل آنکه چشمش را کور کند یا پایش را بشکند
اکثر گفته‌اند ارش میدهد یعنی تفاوت قیمت صحیح و
معیوب و بعضی گفته‌اند مانند آدمی آنچه در حیوان دو تاست
بقطع هر دو تمام قیمت را میدهد و بقطع هر یک نصف قیمت

مانند

مانند چشمها و دستها و پاها و گوشها و در احادیث معتبره
وارد شده است که کسی که یک چشم حیوانی را کور کند ربع قیمت آنرا
میدهد و بعضی از قدما قایل شده‌اند و خالی از قوتی نیست
بحث سیم در کشتن حیواناتیست که قابل تذکیه نیستند مانند
سگ و خوک سگ را قیمتی نمیباشد و مالک کسی نمیشود و بکشتن
آن چیزی لازم نمیشود مگر چهار سگ اول سگ شکاری که
تعلیم شکار کرده باشد و بعضی گفته‌اند قابل تعلیم بوده
باشد و خلافست که مخصوص سگ سلوقی است یا شامل
هر سگی که تعلیم شکار کرده باشد هست و سلوقی گفته‌اند منسوبست
بسلوق که قریه‌ایست از قریه‌های یمن و دور نیست که سگ
تازی باشد و اکثر گفته‌اند خصوصیتی بسلوق ندارد و در
دیت آن خلافست و مشهور آنست که چهل درهم است
موافق زر ده دانگی قدیم دو هزار و پانصد و بیست دینار
است و بعضی گفته‌اند اگر قیمتش کمتر از این باشد قیمتش را
میدهند و بعضی مطلقا بقیمت قایل شده‌اند و بعضی گفته‌اند
احتمال داده‌اند که برای سلوقی چهل درهم باشد و برای سگهای دیگر
قیمت دویم سگ گله است و در دیت آن نیز خلافست

اکثر یک گوسفند گفته اند و بعضی بیست درهم گفته اند که یکهزار و
دویست و شصت دینار است بزر قدیم و بعضی بقیمت قایل
شده اند سیم سگیست که حراست باغ میکند و اکثر بیست
درهم گفته اند دیت آنرا و بعضی قیمت گفته اند و ثانی اظهر است
چهارم سگ زراعت است و اکثر گفته اند دیت آن یک
قفیز گندم است و در روایت جریب گندم وارد شده است
و جریب چهار قفیز است و بعضی قیمت گفته اند و بعضی گفته اند
که دیت سگی که حراست خیمه یا خانه میکند یک زنبیل خاک است
و بعضی گفته اند این کنایه از آنست که دیت ندارد
بحث چهارم اگر کسی خوکی از ذمی بکشد که پنهان در خانه
خود نگاه داشته باشد قیمت آنرا میدهد آن قیمتی که
ایشان در میان خود معامله میکنند و همچنین اگر شراب
یا آلات لهو که حلال میدانند پنهان داشته باشند و
مسلمانی تلف کند قیمت آنرا نزد آنها که حلال میدانستند
میدهند و اگر علانیه اظهار کنند چون خلاف شرط
ذمه است اگر بکشد یا تلف کند مسلمان چیزی بر او لازم
نمیشود مشهور میان قدمای علما آنست که حیواناتی که

بحث پنجم

بجرا

بجرا میفرستد اگر در شب جنایتی بر زراعت کسی یا باغ
کسی بکنند صاحب حیوان ضامنست و اگر در روز جنایتی
بکنند ضامن نیست و روایتی درین باب وارد شده است
که صاحب زراعت روز میباید زراعت خود را محافظت
کند برای آنکه ضرورست که حیوانات بچریدن بروند و
در شب صاحب حیوان میباید حیوان خود را محافظت
نماید و اکثر متاخرین شب و روز را اعتبار نکرده اند و
گفته اند اگر صاحب حیوان در حفظ حیوان تقصیر کرده است
ضامنست خواه در شب خواه در روز و اگر تقصیر نکرده ضامن
نیست ختم شد رساله بر دست احقر عباد محمد باقر
بن محمد تقی در پنجم ماه جمادی الاولی لسنه اثنین
ومائة بعد الالف و چون در چند روزی بر وجه استعجال
با وفور اشغال متنوعه نوشته شده اگر منصفان روزگار بر خطایی
و ذللی مطلع گردند زبان طعن نگشایند و بدون تامل
بسیار مبادرت برو ننمایند وارجو من الله سبحانه
العفو عن الخطاء و ذلل فی القول والعمل
والحمد لله اولا و آخرا والصلوة علی سید المرسلین

۱۱۰۲

محمد وعترته المعصومين

كتبه العبد الفقير الحقير المذنب

مظفر ابن فخر الدين جرکوی عفی عنهما

في تاريخ ١٠ شهر ربيع الثاني عام ست وعشرين ومائة

بعد الالف

غريق رحمت يزدان كسى باد   كه كاتب را بالمهدى كند ياد

شكسته خطيم ورز تقصيرم مرنج   بر خط شكسته عيب كم گير



